

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# راه و بیراهه


نقد مدعی ایمانی

نویسنده: نصرت الله آیتی

سرشناسه	: ای‌تی، نصرت‌الله
عنوان و نام پدیدآور	: راه و بیراهه: نقد مدعی یمانی / نویسنده نصرت‌الله ای‌تی؛ ویراستار رامین باباگل‌زاده.
مشخصات نشر	: قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۶۹-۹
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۱۵۸] - ۱۶۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: بصری، احمد، ۱۹۷۰ - م.
موضوع	: مهدویت -- مدعیان
موضوع	: شیعه -- فرقه‌ها
موضوع	: امامت
رده بندی کنگره	: BP۱۳۹۴۶۲۲۴ ۱۳۹۴/۲۹
رده بندی دیویی	: ۴۶۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۰۳۳۶۴

## راه و بیراهه (نقد مدعی یمانی)

• مؤلف: نصرت‌الله ای‌تی (ayati110@yahoo.com)

• ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود 

• ویراستار: رامین باباگل‌زاده

• طراح جلد و صفحه‌آرا: مسعود سلیمانی


• نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۴

• شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۶۹-۹

• شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه


• قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود  / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید

علیان / پ: ۲۶ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶) / ۳۷۸۴۱۱۳۰

(فروش) / ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت) / فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود  / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۱۵۶۵۵-۳۵۵

○ www.mahdir3.com

○ www.mahdaviat.ir

○ info@mahdaviat.ir

○ Entesharafbonyad@chmail.ir

## فهرست مطالب

سخنی با خوانندگان ..... ۷

مقدمه ..... ۹

### گفتار اول: علم؛ نشانهٔ امام

الف) مطلق دانش ..... ۱۴

ب) توانایی پاسخ‌گویی به پرسش‌ها ..... ۱۵

ج) خطا نبودن پاسخ ..... ۱۶

د) برتری دانش امام از همهٔ انسان‌ها ..... ۱۶

شیعیان و علم امام ..... ۱۷

مدعیان و علم امامت ..... ۲۵

محدودهٔ دانش امام ..... ۳۳

۱. علم به همهٔ زبان‌ها ..... ۳۴

۲. علم به حرام و حلال الهی ..... ۳۹

۳. آگاهی از آنچه فردا رخ می‌دهد ..... ۴۳

۴. آگاهی از غیب ..... ۴۴

۵. دانش به کتاب خدا ..... ۴۸

الف) آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد ..... ۴۹

ب) اخبار آسمان و زمین ..... ۵۱

ج) همهٔ آنچه بندگان به آن نیاز دارند ..... ۵۸

د) هر آنچه انسان‌ها در آن اختلاف می‌کنند ..... ۵۹

- ه) توانایی مستند کردن تمام آنچه می‌گویند به قرآن ..... ۶۰  
 و) دانش به کیفیت و شأن نزول آیات ..... ۶۱

#### گفتار دوم: وصیت؛ نشانه امام

- وصیت، راه شناخت امام ..... ۷۰  
 حضور گواهان هنگام وصیت ..... ۷۳  
 وصیت و تقیه ..... ۸۵  
 وصیت و اختلاف درباره امامت ..... ۸۷  
 وصیت پیامبر ﷺ، نشانه امامت ..... ۸۸

#### گفتار سوم: سلاح پیامبر اسلام ﷺ؛ نشانه امام

- سلاح؛ نشانه امامت ..... ۱۰۴  
 تشبیه سلاح به تابوت بنی اسرائیل ..... ۱۰۶  
 تلازم سلاح و دانش ..... ۱۰۸  
 استناد به سلاح برای اثبات امامت ..... ۱۱۳  
 آگاهی شیعه به این که سلاح، نشانه امامت است ..... ۱۱۹  
 اهتمام پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به سپردن سلاح به امام پس از خود ..... ۱۲۳  
 تلاش دشمنان برای گرفتن سلاح ..... ۱۳۰  
 امام مهدی عجل‌الله‌تعالیه و سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم ..... ۱۳۲  
 ماهیت سلاح ..... ۱۳۸  
 دامنه مصداقی سلاح ..... ۱۴۵  
 کیفیت نگه‌داری از سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اعجاز آن ..... ۱۴۸  
 چگونگی شناسایی سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم ..... ۱۵۲  
 کتاب‌نامه ..... ۱۵۹

### سخنی با خوانندگان

پاسداری از کیان مذهب، دفاع از مرزهای عقیدتی آن، سرپرستی از جامعه شیعه و محافظت از باورهای ناب و راستین مؤمنان، رسالت ذاتی حوزه‌های علمی شیعه است. این رسالت به هنگام اوج گرفتن هجمه‌ها و گسترش دامنه دشمنی‌ها، سنگین‌تر شده و اهمیتی دوچندان می‌یابد. در عصر آخرالزمان که دوران به اوج رسیدن فعالیت جبهه شیطان است، ضرورت رصد حیل‌های اردوگاه شیطان و پاسبانی از حریم مذهب، بیش از پیش نمایان می‌شود. مروری بر سیل مذاهب و فرقه‌های خودساخته‌ای که از دیرباز تا کنون از گوشه و کنار سر برآورده‌اند و در مسیر ایمان خلاق، دام گسترانده‌اند و با لطائف‌الحیل جمعی را به خود مشغول کرده‌اند و امروزه به لحاظ کمی، افزایش یافته‌اند و به لحاظ کیفی، پیچیده‌تر و ظریف‌تر شده‌اند، ضرورت اهتمام به پاس‌داری از بنیان‌های عقیدتی را آشکارتر می‌کند.

در میان باورهای بنیادین اسلامی، اندیشه «مهدویت» جایگاهی سترگ و اهمیتی بی‌بدیل دارد؛ از همین رو، شیادان بسیاری در طول تاریخ، سودای به تن کردن این ردای فاخر را در سر پرورانده‌اند و گاه که زمینه‌ها را برای ادعای مهدویت مساعد نیافته‌اند، با دعوی نیابت یا وصایت یا بابت و یا ارتباط با امام غایب، مکنونات پلید قلبی خود را پی گرفته‌اند و مع‌الاسف گاه چنان ماهرانه نیت‌های شوم خود را در پس پرده سخنان آراسته، پنهان کرده‌اند که برخی ساده‌دلان نادان را با خود همراه کرده و از گرده آنان نردبانی برای رسیدن به آمال خود ساخته‌اند! و این داستانی است که تا جهل و نادانی وجود دارد، استمرار خواهد داشت و این زخم را جز با مرهم روشن‌گری، نمی‌توان مداوا کرد.

یکی از جریان‌های انحرافی معاصر که در سال‌های اخیر در کشور عراق

شکل گرفت و دامنه آن به صورت محدود، به برخی از مناطق کشورمان نیز کشیده شد، جریان منسوب به «احمد بن اسماعیل بصری»، معروف به «احمد الحسن» است. پیروان این فرقه انحرافی بر این عقیده‌اند که احمد الحسن، تمام نشانه‌های امام؛ هم‌چون دانش، وصیت و همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دارد؛ بنابراین، او امام معصوم و حجت خداست! این ادعا زمینه‌ای شد تا نویسنده درباره راه‌های شناخت امام و نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام معصوم را شناخت، کنکاش کند؛ البته گرچه انگیزه شکل‌گیری نوشتار پیش‌رو، نقد ادعای مدعی یادشده بود، اما در این پژوهش از راه‌های شناخت امام به صورت کلی بحث شده است و خوانندگان گرامی خواهند توانست به کمک آن، ادعای احمد حسن و امثال او را نقد کنند. در نوشتار پیش‌رو، در سه گفتار، از سه معیار شناخت امام که عبارتند از: دانش، وصیت و سلاح گفت‌وگو شده است. بررسی سایر معیارهای شناخت امام را به مجال دیگری وامی‌گذاریم.

تذکر این نکته بجاست که آنچه در ادامه می‌آید، حاصل جلسات متعددی است که در بنیاد حضرت مهدی موعود عَلَيْهِ السَّلَام در روزهای دوشنبه، به همت قائم‌مقام بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عَلَيْهِ السَّلَام، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدصابر جعفری برقرار می‌شد و اساتید محترم حجج اسلام: دکتر جعفری، شهبازیان، نائینی، فوادیان و ابادری با شرکت در آن و ارائه تذکرات سودمند خود، موجبات غنای آن را فراهم آوردند. سعیم مشکور!

حوزه علمی قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عَلَيْهِ السَّلَام



## مقدمه

«امامت» در نظر باورمندان به آن، مقامی رفیع و جایگاهی بس ممتاز و بی‌بدیل است و همین رفعت و امتیاز، در همیشه تاریخ طمع‌ورزان را برانگیخته و نظر هوس‌بازان را به خود جلب کرده است، تا شاید با دعوی برخورداری از آن، به نام و نانی برسند و در میان خلایق نادان، برای خود شأن و جایگاهی دست‌وپا کنند! به همین دلیل از سویی، پیوسته امامان معصوم علیهم‌السلام می‌کوشیدند در این باره روشن‌گری کنند و با ارائه معیارهایی که در امام لازم است و نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام حق را از مدعیان دروغین بازشناسی کرد، پیروان خود را درباره این مهم راهنمایی کنند و از سوی دیگر، شیعیان نیز در این باره احساس نیاز می‌کردند و پیوسته با طرح این پرسش که: نشانه‌های امام چیست و چگونه می‌توان مدعیان دروغین را شناسایی کرد؟ از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در این باره، طلب راهنمایی و هدایت می‌کردند. لذا در جوامع روایی شیعه، در این باره روایات فراوانی وجود دارد که گاه پیشوایان معصوم، خود در این باره لب‌به‌سخن گشوده و به تبیین معیارها پرداخته‌اند و گاه در مقام پاسخ به پرسش‌های اصحاب، راه‌های شناسایی امام را تشریح فرموده‌اند.

از دسته نخست می توان به این روایات اشاره کرد: «عن أبي جعفر عليه السلام قال: للامام عشر علامات...»<sup>۱</sup>؛ «عن الصادق عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: و الامام المستحق للإمامة له علامات...»<sup>۲</sup>؛ «أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للامام علامات...»<sup>۳</sup> و از دسته دوم می توان به این موارد اشاره کرد: «عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما علامة الامام الذي بعد الامام؟...»<sup>۴</sup>؛ «أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إذا مضى عالمكم أهل البيت فبأى شيء يعرفون من يحيى بعده؟...»<sup>۵</sup>؛ «عن الحارث بن المغيرة النضري قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: بما يعرف صاحب هذا الامر؟...»<sup>۶</sup>؛ «عبدالاعلى قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: المتوثب على هذا الامر، المدعى له، ما الحجة عليه؟...»<sup>۷</sup>؛ «عن أبي بصير قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك بم يعرف الامام؟...»<sup>۸</sup>؛ «عن هشام بن سالم و حفص بن البختري، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قيل له، بأى شيء يعرف الامام؟...»<sup>۹</sup>؛ «عن ابن أبي نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: إذا مات الامام بم يعرف الذى

۱. الكافي، ج ۱، ص ۳۸۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۳. الخصال، ص ۵۲۷.

۴. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴.

۵. الخصال، ص ۲۰۰.

۶. همان، ص ۲۰۰.

۷. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴.

۸. همان.

۹. همان.

بعده؟...»<sup>۱</sup>؛ «عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر...»<sup>۲</sup> و... .

از کثرت روایات وارده در این باره، خصوصاً فراوانی روایاتی که گزارش گر پرسش‌های مکرر اصحاب پیشوایان معصوم علیهم السلام از امامان معصوم درباره راه‌های شناخت امام است، می‌توان به فراوانی تعداد مدعیانی که تلاش می‌کردند خود را به عنوان امام، به ساده‌دلان بقبولانند، پی برد. به همین دلیل بوده است که شیعیان در این باره، به شدت احساس نیاز به آگاهی می‌کردند و می‌کوشیدند با پرسش از امامان معصوم علیهم السلام، برای دغدغه‌های خود راه‌حلی بیابند. و به دلیل اهمیت این مسئله، شیخ کلینی، محدث پرآوازه شیعه، در کتاب شریف کافی بابی را با عنوان «الامور التي توجب حجة الامام عليه السلام» به این مسئله اختصاص داده و روایات مربوط را در آن گردآوری کرده است.

---

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۸۵.



گفتار اول

علم؛ نشانهٔ امام

یکی از نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام را شناسایی کرد و در روایات متعددی به آن تصریح شده، «علم امام» است. پیشوایان معصوم علیهم‌السلام از این نشانه، با تعابیر مختلفی یاد کرده‌اند که برخی از آن‌ها بدین قرارند:

#### الف) مطلق دانش

در پاره‌ای از روایات، از دانش به صورت مطلق به عنوان نشانه امام یاد شده است؛ برای نمونه در این باره می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عن الحارث بن المغيرة النضری قال: قلت لأبي عبد الله علیه‌السلام: بما يعرف صاحب هذا الامر؟ قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية...<sup>۱</sup>؛ حارث بن مغیره نصری گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: صاحب این امر به چه شناخته می‌شود؟ فرمود: به آرامش دل، وقار، دانش و وصیت...

۲. عن الحسن بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون یوما و عنده علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و قد اجتمع الفقهاء و أهل الكلام من الفرق المختلفة فسأله بعضهم فقال له: یا بن رسول الله بأی شیء تصح الإمامة لمدعیها؟ قال: بالنص و الدلائل. قال له: فدلالة الامام فیما هی؟ قال: فی العلم و استجابة الدعوة...<sup>۲</sup>؛ حسن بن جهم روایت کرده که: روزی به مجلس مأمون وارد شدم و حضرت رضا علیه‌السلام در آنجا بود و علمای علم کلام و فقها از هر فرقه و طایفه‌ای در آن مجلس بودند. یکی از آنان از حضرت پرسید: ای

۱. الخصال، ص ۲۰۰.

۲. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۶.

گفتار اول. علم؛ نشانه امام ۱۵

پسر پیامبر خدا! به چه دلیل، امامت برای مدعی آن ثابت می‌شود؟  
امام فرمود: به نصّ و دلیل. سائل پرسید: دلالت امام در چیست؟  
فرمود: «در علم و مستجاب شدن دعای او...».

### ب) توانایی پاسخ‌گویی به پرسش‌ها

تعبیر پاره‌ای از روایات این است که نشانه امام، توانمندی او در پاسخ‌گویی به پرسش‌هاست. این روایات از این دسته‌اند:

۱. عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إذا مضى عالمكم أهل البيت فبأى شيء يعرفون من يجيء بعده؟ قال: ... ولا يستل عن شيء مما بين صديها إلا أجاب فيه؛  
ابی‌الجارود گوید: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چون دانشمند خاندان شما از دنیا برود، جانشین وی را به چه نشانه‌ای می‌شناسند؟ فرمود: ... و از چیزی بین شرق و غرب عالم از او سؤال نکنند، مگر این که پاسخ دهد.

۲. عن أبي الجارود قال: سألت أبا جعفر الباقر عليه السلام بم يعرف الامام؟ قال: بخصال: ... وإن يسأل فيجيب وإن يسكت عنه فبيئتئ...؛  
ابوالجارود گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم: امام با چه نشانه‌ای شناخته می‌گردد؟ فرمود: با چند خصلت... هر چیز از او پرسیده شود، فوراً پاسخ می‌دهد و اگر در محضرش سکوت کنند، او آغاز سخن نماید... .

۳. عن أبي بصير قلت لأبي الحسن عليه السلام قال: دخلت عليه فقلت: جعلت فداك بم يعرف الامام؟ فقال: بخصال: ... يسأل فيجيب وإن سكت عنه ابتداء...؛  
ابوبصیر گوید: به حضرت ابوالحسن عليه السلام عرض کردم: فدایت شوم! امام به چه دلیل شناخته می‌شود؟

۱. الخصال، ص ۲۰۰.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۰۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

فرمود: به چند خصلت: ... و از هر چه بپرسند، فوراً پاسخ گوید و اگر در محضرش سکوت کنند، او شروع کند....

در دو روایت اخیر، که از قضا دومین آن‌ها از کتاب شریف کافی است، تعبیر امام علیه السلام این است که: «یسأل فیجیب». از این که بر سر کلمه «یجیب» حرف «فا» که بر فوریت دلالت دارد، اضافه شده، چنین برداشت می‌شود که آن دانشی نشانه امام است که نیاز به تأمل و تفکر نداشته باشد و امام کسی است که وقتی در برابر پرسشی قرار گرفت، بدون این که نیاز به فکر کردن داشته باشد، بلافاصله پاسخ را ارائه دهد؛ بنابراین، دانشی که عنصر بی‌نیازی از تأمل و تفکر در آن نباشد، نشانه امامت نیست.

### ج) خطا نبودن پاسخ

تعبیر برخی دیگر از روایات این است که نشانه امام آن است که در پاسخ به خطا نرود:

عن الصادق علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: و الامام المستحق للإمامة له علامات فمنها أن... لا یزل فی الفتیة و لا یخطئ فی الجواب...؛ امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان فرمودند: امامی که شایسته امامت است، نشانه‌هایی دارد؛ از جمله این که... در فتوا لغزش نمی‌کند و در پاسخ به خطا نمی‌رود....

### د) برتری دانش امام از همه انسان‌ها

و در برخی روایات نشانه امام، افزون‌تر بودن دانش او از همه انسان‌ها دانسته شده است:

عن أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: للامام علامات: یکون أعلم الناس...؛ امام نشانه‌هایی دارد؛ او دانشمندترین مردم است....

۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. همان.



از میان روایات یادشده، برخی ناظر به کمیت دانش امامند (لایسئل عن شیء مما بین صدفيها إلا أجاب فيه)، برخی ناظر به صحتش (لایزل فی الفتیا و لایخطئ فی الجواب) و برخی ناظر به کیفیت آن از جهت بی نیازی از تأمل و تفکر (یسأل فیجیب). حاصل روایات یادشده این است که یکی از نشانه‌های امام، دانش اوست و امام از این نظر سرآمد همگان است و از پاسخ هیچ پرسشی فرو نمی‌ماند و ذره‌ای خطا در دانش او نیست.

### شیعیان و علم امام

این مطلب که علم بی‌کران، از نشانه‌های امام است و به کمک آن می‌توان امام حقیقی را از مدعی امامت شناسایی کرد، گویا برای شیعیان در طول تاریخ مسلم بوده است؛ به همین دلیل، بر اساس گزارش‌هایی که در این باره وجود دارد، یکی از راه‌هایی که شیعیان برای شناسایی امام آن را می‌پیمودند، طرح پرسش در برابر مدعی امامت بوده است؛ برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. عن هشام بن سالم قال: كنا بالمدينة بعد وفات أبي عبد الله عليه السلام أنا و صاحب الطاق و الناس مجتمعون علی عبد الله بن جعفر انه صاحب الامر بعد أبيه، فدخلنا علیه أنا و صاحب الطاق و الناس عنده و ذلك أنهم روي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن الامر فی الكبير ما لم تکن به عاهة، فدخلنا علیه نسأله عما كنا نسأل عنه أباه، فسألناه عن الزکاة فی کم تجب؟ فقال: فی مائتين خمسة، فقلنا: فی مائة؟ فقال: درهمان و نصف فقلنا: والله ما تقول المرجئة هذا، قال: فرفع يده إلى السماء فقال: والله ما أدري ما تقول المرجئة، قال: فخرجنا من عنده ضلالاً لاندري إلى أين تتوجه أنا و أبو جعفر الأحول، فقلنا فی بعض أزقة المدينة باکين حيارى لاندري إلى أين تتوجه و لا من نقصد؟ و نقول: إلى

المرجئة؟ إلى القدرية؟ إلى الزيدية؟ إلى المعتزلة؟ إلى الخوارج؟  
فنحن كذلك إذ رأيت رجلا شيخا لا أعرفه، يومى إلى بيده فخفت  
أن يكون عينا من عيون أبي جعفر المنصور و ذلك أنه كان له  
بالمدينة جواسيس ينظرون إلى من اتفقت شيعة جعفر عليه السلام عليه،  
فيضربون عنقه، فخفت أن يكون منهم فقلت للأحول: تنح فإني  
خائف على نفسى و عليك و إنما يريدنى لا يريدك، فتنح عنى  
لا تهلك و تعين على نفسك، فتنحى غير بعيد و تبعته الشيخ و  
ذلك أنى ظننت أنى لا أقدر على التخلص منه فما زلت أتبعه و قد  
عزمت على الموت حتى ورد بى على باب أبى الحسن عليه السلام ثم  
خلانى و مضى، فإذا خادم بالباب فقال لى: أدخل رحمتك الله،  
فدخلت فإذا أبو الحسن موسى عليه السلام فقال لى ابتداء منه: لا إلى  
المرجئة و لا إلى القدرية و لا إلى الزيدية و لا إلى المعتزلة و لا  
إلى الخوارج إلى إلى فقلت جعلت فداك مضى أبوك؟ قال: نعم،  
قلت: مضى موتا؟ قال: نعم، قلت: فمن لنا من بعده؟ فقال: إن شاء  
الله أن يهديك هداك، قلت جعلت فداك إن عبد الله يزعم أنه من  
بعد أبيه، قال: يريد عبد الله أن لا يعبد الله، قال: قلت: جعلت فداك  
فمن لنا من بعده؟ قال: إن شاء الله أن يهديك هداك، قال: قلت:  
جعلت فداك فأنت هو؟ قال لا، ما أقول ذلك، قال: فقلت فى  
نفسى لم أصب طريق المسألة، ثم قلت له: جعلت فداك عليك  
إمام؟ قال: لا فداخلى شىء لا يعلم إلا الله عز و جل إعظاما له و  
هيبه أكثر مما كان يحل بى من أبيه إذا دخلت عليه، ثم قلت له:  
جعلت فداك أسألك عما كنت أسأل أباك؟ فقال: سل تخبر و  
لا تذع، فإن أذعت فهو الذبح، فسألته فإذا هو بحر لا ينزف...؛

هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته و او را صاحب الامر بعد از پدرش می دانستند. من با صاحب الطاق نزدش رفتیم و مردم گردش بودند. توجه مردم به او از این جهت بود که از امام صادق علیه السلام روایت می کردند که آن حضرت فرموده است: امر امامت به پسر بزرگ تر می رسد، به شرط این که عیبی در او نباشد. ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم، از او پرسیم؛ لذا پرسیدیم: زکات در چند درهم واجب می شود؟ گفت: در دوست درهم که باید پنج درهم آن را داد. گفتیم: در صد درهم چطور؟ گفت: دو درهم و نیم. گفتیم: عامه هم چنین چیزی نمی گویند! او دستش را سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم عامه چه می گویند! هشام گوید: ما از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم. نمی دانستیم به کجا رو آوریم! من بودم و ابوجعفر احوال؛ گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم. نمی دانستیم کجا برویم و به که رو آوریم و با خود می گفتیم: به سوی مرجئه رویم؟ به سوی قدریه؟ به سوی زیدیه؟ به سوی معتزله؟ به سوی خوارج؟! در همین حال بودیم. پیرمردی را که نمی شناختیم، دیدیم. با دست اشاره کرد: به سوی من بیاید! ترسیدم که او از جاسوس های ابوجعفر منصور باشد، زیرا او در مدینه جاسوس هایی داشت که ببینند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام به امامت چه کسی اتفاق می کنند تا گردن او را بزنند؛ لذا ترسیدم که این پیرمرد از آنها باشد. به احوال گفتم: از من دور بایست، زیرا من بر خودم و بر تو ترس دارم و این پیرمرد مرا می خواهد، نه تو را. از من دور بایست تا به هلاکت نیفتی و به دست خود، به زیان خویش کمک نکنی. پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیرمرد راه افتادم، زیرا معتقد بودم از او نتوانم خلاص شد.

پیوسته دنبالش می‌رفتم و تن به مرگ داده بودم، تا مرا به درِ خانه ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت. ناگاه خادمی دم در آمد و گفت: بفرما، خدایت رحمت کند! من وارد شدم. ابوالحسن موسی علیه السلام را دیدم، بی آن که من چیزی بگویم، فرمود: «نه به سوی مرجئه، نه به سوی قدریه، نه به سوی زیدیه و نه به سوی معتزله، به سوی من، به سوی من». عرض کردم: قربانت! پدرت درگذشت؟ فرمود: «آری». عرض کردم: وفات کرد؟ فرمود: «آری (وفات کرد)». عرض کردم: پس از او، امام ما کیست؟ فرمود: «اگر خدا خواهد تو را هدایت کند، هدایت می‌کند». عرض کردم: قربانت! عبدالله عقیده دارد که او امام بعد از پدرش می‌باشد. فرمود: «عبدالله می‌خواهد خدا عبادت نشود». عرض کردم: قربانت! امام ما بعد از او کیست؟ فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را هدایت کند، می‌کند». عرض کردم، قربانت! او شما یید؟ فرمود: «نه، من این سخن نمی‌گویم». با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم. سپس عرض کردم: قربانت! شما امامی دارید؟ فرمود: «نه». (فهمیدم که خود او، امام است.) آن گاه از بزرگ‌داشت و هیبت آن حضرت، عظمتی در دلم افتاد که جز خداوند ندانم، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می‌افتاد. سپس عرض کردم: قربانت! از شما پرسم آنچه از پدرت می‌پرسیدم؟ فرمود: «پرس تا باخبر شوی، ولی فاش مکن؛ اگر فاش کنی، نتیجه‌اش سر بریدن است!» سپس از آن حضرت سؤال کردم و فهمیدم دریای بی‌کرانی است....

۲. اجتمعت العصابة بنيسابور في أيام أبي عبدالله عليه السلام فتذكروا ما هم فيه من الانتظار للفرج و قالوا: نحن نحمل في كل سنة إلى مولانا ما يجب علينا و قد كثرت الكاذبة و من يدعى هذا الامر،

## گفتار اول. علم؛ نشانه امام ۲۱

فینبغی لنا أن نختار رجلا ثقة نبعته إلى الامام، ليتعرف لنا الامر. فاختاروا رجلا يعرف بأبي جعفر محمد بن إبراهيم النيسابوري و دفعوا إليه ما وجب عليهم في السنة من مال و ثياب... و جاءت الشيعة بالجزء الذي فيه المسائل و كان سبعين ورقة و كل مسألة تحتها بياض و قد أخذوا كل ورقتين فحزموها بحزائم ثلاثة و ختموا على كل حزام بخاتم و قالوا: تحمل هذا الجزء معك و تمضى إلى الامام، فتدفع الجزء إليه تبيته عنده ليلة و عد عليه و خذه منه، فإن وجدت الخاتم بحاله لم يكسر و لم يتشعب فاكسر منها ختمه و إنظر الجواب، فإن أجاب و لم يكسر الخواتيم فهو الامام، فادفعه إليه و إلا فرد أموالنا علينا... ثم خرجت و سألت أهل المدينة: إلى من أوصى جعفر بن محمد؟ فقالوا: إلى ابنه الأفطح عبدالله فقلت: هل يفتي؟ قالوا: نعم. فقصدته و جئت إلى باب داره، فوجدت عليها من الغلمان ما لم يوجد على باب دار امير البلد، فأنكرت،... فدخلت ... ثم قال: في أي شيء جئت؟ قلت: في مسائل أسأل عنها و أريد الحج. فقال لي: إسأل عما تريد فقلت: كم في المائتين من الزكاة؟ قال: خمسة دراهم. قلت: كم في المائة؟ قال: درهمان و نصف. فقلت: حسن يا مولاي، أعيدك بالله، ما تقول في رجل قال لامرأته: أنت طالق عدد نجوم السماء؟ قال: يكفيه من رأس الجوزا، ثلاثة. فقلت: الرجل لا يحسن شيئا. فقلت و قلت: أنا أعود إلى سيدنا غدا...! ابوعلی بن راشد می گوید: در زمان امام صادق عليه السلام تعدادی از شیعیان جمع شدند و درباره انتظار گشایشی که داشتند، با یکدیگر گفت و گو کردند و گفتند: ما هر سال، حقوق واجب خود را به سوی مولای خود گسیل می داریم، ولی هم اکنون دروغ گویان و مدعیان این امر زیاد شده اند؛

بنابراین، سزاوار است مرد مورد اعتمادی را انتخاب کرده، به سوی امام روانه کنیم تا حقیقت را برای ما شناسایی کند. آنان مردی به نام ابوجعفر محمد بن ابراهیم نیشابوری را برای این کار انتخاب کردند و حقوق مالی آن سال را که بر عهده آنان بود، از پول و لباس به او سپردند. ... ابوجعفر می گوید: شیعیان آن چه که سوالات در آن بود را آوردند که شامل هفتاد ورق می شد و زیر هر پرسشی قسمتی سفید وجود داشت و بر هر دو ورقی سه بند زدند و هر بندی را مهر کردند و گفتند این را با خود می بری و آن را به امام می دهی و یک شب آن جا می مانی و نزد امام بر می گردی و آن را از امام تحویل می گیری، پس اگر دیدی مهر شکسته نشده آن را می شکنی و پاسخ را می خوانی، پس اگر بدون این که مهرها را شکسته باشد به سوالات پاسخ داده او امام است و اموال را به او بده والا اموال را به ما بازگردان ... من حرکت کردم و از اهل مدینه پرسیدم جعفر بن محمد به که وصیت کرد؟ گفتند: به پسرش عبدالله افطح. پرسیدم: آیا او فتوا هم می دهد؟ گفتند: آری. نزد در خانه اش رفتم و در آنجا آنقدر غلام دیدم که در خانه امیر شهر به آن اندازه غلام نبود و این برایم خوشایند نبود ... پس داخل شدم ... عبدالله پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: پرسش هایی دارم و عازم حج هستم. گفت: هر چه می خواهی پرس. گفتم: زکات دویست درهم چقدر است؟ گفت: پنج درهم. گفتم: زکات صد درهم چقدر است؟ گفت: دو درهم و نیم. گفتم: خوب است مولای من؛ تو را در پناه خدا قرار می دهم. درباره مردی که به زنش گفته تو را به اندازه ستارگان آسمان طلاق دادم چه می گوید؟ گفت: سه طلاق واقع شده است. با خود گفتم: این مرد چیزی نمی داند؛ برخاستم و گفتم: فردا نزد مولایمان بازخواهم گشت ...

۳. و حدث أبوأدیان قال: كنت أخدم الحسن بن علي بن محمد

بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و أحمل كتبه إلى الأمصار فدخلت عليه في علته التي توفي فيها صلوات الله عليه فكتب معي كتابا و قال: امض بها إلى المدائن فإنك ستغيب خمسة عشر يوما و تدخل إلى سر من رأى يوم الخامس عشر و تسمع الواعية في دارى و تجدنى على المغتسل. قال أبو الأديان: فقلت: يا سيدى فإذا كان ذلك فمن؟ قال: من طالبك بجوابات كتبي فهو القائم من بعدى، فقلت: زدنى، فقال: من يصلى على فهو القائم بعدى، فقلت: زدنى، فقال: من أخبر بما فى الهميان فهو القائم بعدى، ثم منعتنى هيبتة أن أسأله عما فى الهميان. و خرجت بالكتب إلى المدائن و أخذت جواباتها و دخلت سر من رأى يوم الخامس عشر كما ذكر لى علیه السلام فإذا أنا بالواعية فى داره و إذا به على المغتسل و إذا أنا بجعفر بن على أخيه بباب الدار و الشيعة من حوله يعزونه و يهنونه... فنحن جلوس إذ قدم نفر من قم فسألوا عن الحسن بن على علیه السلام فعرفوا موته فقالوا: فمن (نعزى)؟ فأشار الناس إلى جعفر بن على فسلموا عليه و عزوه و هنوه و قالوا: إن معنا كتابا و مالا، فتقول ممن الكتب؟ و كم المال؟ فقام ينفذ أنوابه و يقول: تريدون منا أن نعلم الغيب، قال: فخرج الخادم فقال: معكم كتب فلان و فلان (و فلان) و هميان فيه ألف دينار و عشرة دنانير منها مطلية، فدفعوا إليه الكتب و المال و قالوا: الذى وجه بك لاخذ ذلك هو الامام؛ ابو الأديان گوید: من خدمت کار امام حسن عسکرى علیه السلام بودم و نامه هاى او را به شهرها مى بردم و در آن بیماری که منجر به فوت او شد، نامه هاى نویشت و فرمود: «آن ها را به مدائن برسان! چهارده روز این جا نخواهى بود و روز پانزدهم، وارد سامرا

خواهی شد و از سرای من، صدای او ایلا می‌شنوی و مرا در مغتسل می‌یابی». ابوالادیان گوید: ای آقای من! چون این امر واقع شود، امام و جانشین شما که خواهد بود؟ فرمود: «هر کس پاسخ نامه‌های مرا از تو مطالبه کرد، همو قائم پس از من خواهد بود». گفتم: دیگر چه؟ فرمود: «کسی که بر من نماز خواند، همو قائم پس از من خواهد بود». گفتم: دیگر چه؟ فرمود: «کسی که خبر دهد در آن همیان چیست، همو قائم پس از من خواهد بود». و هیبت او مانع شد که از او پرسم در آن همیان چیست؟ نامه‌ها را به مدائن بردم و پاسخ آن‌ها را گرفتم و همان‌گونه که فرموده بود، روز پانزدهم به سامرا در آمدم و به ناگاه صدای او ایلا از سرای او شنیدم و او را بر مغتسل یافتم و برادرش جعفر بن علی را بر در سرا دیدم و شیعیان را بر در خانه‌اش دیدم که وی را به مرگ برادر تسلیت و بر امامت تبریک می‌گویند... ما نشسته بودیم که گروهی از اهل قم آمدند و از حسن بن علی علیه السلام پرسش کردند و فهمیدند که او در گذشته است و گفتند: به چه کسی تسلیت بگوییم؟ و مردم به جعفر بن علی اشاره کردند. آن‌ها بر او سلام کردند، به او تبریک و تسلیت گفتند و گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی است؛ بگو نامه‌ها از کیست و اموال چقدر است؟ جعفر در حالی که جامه‌های خود را تکان می‌داد، برخاست و گفت: آیا از ما علم غیب می‌خواهید؟! راوی گوید: خادم از خانه بیرون آمد و گفت: نامه‌های فلانی و فلانی همراه شماست و همیانی که درون آن هزار دینار است که نقش ده دینار آن محو شده است. آن‌ها نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند: «آن که تو را برای گرفتن این‌ها فرستاده، همو امام است».

از گزارش‌های یادشده به روشنی می‌توان دریافت، شیعیان در طول تاریخ با آزمودن میزان دانش مدعی امامت، ادعای او را محک می‌زده‌اند و



می دانسته اند کسی که توانایی پاسخ به همه پرسش ها را نداشته باشد، نمی تواند امام باشد.

### مدعیان و علم امامت

تأکید پیشوایان دینی بر دانش، به عنوان یکی از معیارهای امامت و نهادینه شدن این مسئله در میان شیعیان موجب شده است که مدعیان مقام شامخ امامت در طول تاریخ، برای به کرسی نشاندن ادعای خود، ناگزیر به اظهار فضل علمی شوند و خود را برخوردار از علوم الهی و متصل به منبع معارف و حیانی بخوانند! البته این گونه دعاوی معمولاً از سوی مریدان ساده دل که از بهره علمی کافی برخوردار نیستند و قدرت تشخیص قوت و ضعف دعاوی و دلایل آن را ندارند، مورد پذیرش قرار می گیرد و داستان سرایی و قصه پردازی های مریدان شیاد، که حکایات غلبه فلان مدعی بر عالمان عصر خود را و پیروزی او بر دانشمندان در فلان جلسه مناظره را در کتاب ها می نگارند و در افواه شیوع می دهند، بر دامنه این دعاوی می افزاید و امر را بر آیندگان مشتبه می کند. مرور برخی از این ادعاها در این جا، خالی از لطف نیست.

یکی از مدعیان مهدویت، «علی محمد باب» است. وی به اقتضای ادعای مهدویت، مدعی برخورداری از دانش الهی نیز بود. پاره ای از گزارش ها درباره ادعای او بدین قرارند:

۱. ملاحسین بشرویه، اولین ملاقات خود با سیدعلی محمد باب را چنین گزارش کرده است: ... سیدعلی محمد از من پرسید: آیا استاد بزرگوار شما - سید کاظم رشتی - برای حضرت موعود، اوصافی مخصوص و امتیازاتی به خصوص معین نموده اند یا نه؟ عرض کردم: آری. می فرمود: حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است... دارای علم الهی است، قامتش متوسط است... علی محمد فرمودند: نگاه کن این علامات که گفتم! در من می بینی! بعد یکایک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود

تطبیق نمودند.<sup>۱</sup>

۲. حضرت باب، پهلوی حجرالاسود با میرزامحیط کرمانی روبه‌رو شدند... اکنون من (باب) به تو می‌گویم: هیچ کس به جز من در شرق و غرب عالم نیست که خود را باب معرفه‌الله معرفی کند. برهان من همان دلیل و برهان جدّم حضرت رسول‌الله ﷺ است. هر چه می‌خواهی از من بپرس! الآن در همین جا پاسخ تو را در ضمن آیات مبارکه، که مثبت صحت ادعای من است، بدهم.<sup>۲</sup>

۳. ای محیط! هر چه می‌خواهی بپرس! هر ایرادی داری، بگو! به فضل الهی، پاسخ تو را می‌دهم. لسان من به عنایت خداوند، حلال مشکلات است. پرس تا به عظمت مقام من، واقف شوی و بدانی هیچ کس را نمی‌سزد مانند من مشکلات را حل کند و لب به حکمت گشاید.<sup>۳</sup>

۴. ملاصادق خراسانی به حاضرین خطاب نموده، گفت: ای علما و دانشمندان! شکر کنید و به سپاس الهی مشغول شوید، زیرا باب علمی را که مسدود می‌پنداشتید، اینک مفتوح گردیده و چشمه حیات ابدی در مقابل شما آشکار گردیده. باب علم الهی از شیراز ظاهر شد.<sup>۴</sup>

۵. ملاحسین قریب، یک صفحه از آن کتاب - کتاب باب - را خواند... فرمود: سرچشمه‌ای که مؤلف این کتاب از آن استفاضه نموده، وحی الهی و منبع اصلی است؛ ربطی به منابع معارف و علوم علما و دانشمندان معمولی ندارد.<sup>۵</sup>

کشف غوامض آیات قرآن و پرده برداشتن از اسرار و رموز آن، که تا به

۱. تلخیص تاریخ نبیل، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۱۱۸.

۳. همان، ص ۱۱۹.

۴. همان، ص ۱۷۲.

۵. همان، ص ۲۴۲.

حال کسی قدرت بر آن نداشته، از دیگر ادعاهایی است که به وفور در کلام علی محمد باب و البته مدعیان دیگر می‌توان آن را مشاهده کرد. گزارش‌های ذیل مربوط به این ادعا هستند:

۱. ملاحسین بشرویه می‌گوید: ... دو مطلب را علامت صدق ادعای مدعی قانمیت قرار دادم... دوم آن‌که سوره مبارکه «یوسف» را به طرزی بدیع، که نظیر آن را در مؤلفات و کتب نتوان یافت، تفسیر نماید... از سید - رشتی - درخواست کردم که تفسیری بر سوره یوسف بنویسند. به من فرمودند: این کار از عهده من خارج است. حضرت موعود که بعد از من ظاهر می‌شود، رتبه مقامش به مراتبی از من بزرگ‌تر است. چون آن بزرگوار ظاهر شود... تفسیری بر سوره یوسف مرقوم خواهد فرمود.<sup>۱</sup>

۲. حضرت باب به تفسیر سوره «کوثر» مشغول شدند... سیل آیات از نوک قلمش با سرعت حیرت‌آوری جاری بود... بعد شروع به تلاوت آیات نازله نمودند و با صوت مؤثری مشغول تلاوت شدند. قلب من به شدت می‌تپید؛ مثل دیوانه بودم. ظرافت لحن مبارک، سوز و گدازی در من ایجاد کرده بود که نمی‌توانم بیان کنم. از بلندی مطالب و تابندگی جواهر ثمینه‌ای که در مخزن آن آیات بود، نزدیک بود دیوانه شوم. سه مرتبه می‌خواستم بی‌هوش شوم، حضرت باب گلاب به صورت من پاشید.<sup>۲</sup>

۳. باب، قلم و کاغذ خواستند و با سرعتی عجیب بدون تأمل و سکون قلم، مقصود مهمان‌دار خود را برآوردند و تفسیری جلیل بر آن سوره مرقوم داشتند. بیانات مبارک تا نصف شب، درباره معانی متعدده اولین حرف این سوره، یعنی حرف «واو» بود.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۸۶.

یکی دیگر از ابعاد دانش غیبی علی محمد باب، علم او به اسرار غیب و حوادثی بود که در آینده رخ می‌دادند! در این باره در کتاب‌های مربوط، داستان‌سرایی‌های بسیاری را می‌توان یافت. نمونه‌هایی که در پی می‌آید، از جمله حوادثی است که به ادعای نویسندگان بابی مسلک از سوی باب پیش‌گویی شدند و طبق پیش‌گویی‌های باب به حقیقت پیوستند:

۱. باب به قدوس گفت: دوران مصاحبت من و تو به پایان رسیده. ساعت جدایی نزدیک است. دیگر در این دنیا یکدیگر را ملاقات نخواهیم کرد. در ساحت قرب حضرت بها، باز به هم خواهیم رسید. در این جهان، ترابی دوران معاشرت تو با من، فقط نه ماه بود که خاتمه یافت، اما در عالم ابدی مصاحبت و معاشرت ما جاودانی است. عنقریب قضای الهی تو را به دریای بلا غوطه‌ور خواهد ساخت تا در راه او، با محنت و سختی دچار شوی. من هم پس از تو خواهم آمد و به مصائب بسیار گرفتار خواهم شد... عنقریب در طلیعه آن لشکر، جام شهادت را در راه خدا خواهی نوشید و نیز در کوچه و بازار شیراز مصیبت بسیاری به تو خواهد رسید؛ جسم تو اذیت شدیدی خواهد یافت.<sup>۱</sup>
۲. پس از آن، وقایع آینده را یکایک برای ملاحسین بیان فرمودند و به او سفارش کردند که به احدی آنچه را شنیده، اظهار نکند و فرمودند: عنقریب ما را به نقطه دیگر انتقال می‌دهند و تو در بین راه، قبل از وصول به مقصد، خبر انتقال ما را از ماکو خواهی شنید. رمز آن بیان مبارک، به زودی آشکار شد.<sup>۲</sup>
۳. حضرت اعلی - علی محمد - جمیع وقایع آینده را تا دوره شهادت و غیرها به مشارالیها - همسرش - اخبار فرمودند و... هر وقت اضطراب و پریشانی تو زیاد شد، این دعا را بخوان! من در

---

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۲۳۷.

خواب، به تو ظاهر ظاهر می‌شوم و اندوه تو را زایل می‌سازم.<sup>۱</sup>

از دیگر مدعیان مهدویت، «غلام احمد قادیانی» است که اندکی پس از علی محمد باب، ادعاهایی مشابه وی در زمینه مهدویت مطرح کرد. وی سپس مدعی خدایی شد! او در یکی از کتاب‌هایش با عنوان *مواهب الرحمن*، درباره منبع دانش خود چنین نوشته است: «انی انا المسيح الموعود و الامام المنتظر المعهود و اوحی الی من الله کالأنوار الساطعه».<sup>۲</sup>

«سید محمد نوربخش»، بنیان‌گذار سلسله «نوربخشیه» نیز از دیگر مدعیان مهدویت در نیمه نخست قرن نهم هجری است. او درباره بهره‌مندی خود از دانش چنین می‌گوید:

پدرم گفت: فرزندم مهدی وقتی به سن چهل سالگی برسد، هیچ‌کس در شرق و غرب عالم نیست که در دانش، با او معارضه تواند کرد و فایق آید.<sup>۳</sup>

این جملات نیز از اوست:

چگونه کسی را که از خاندان نبوت و ولایت است تکذیب می‌کنید، در حالی که او شأنی در علوم ظاهری و باطنی دارد؟! شرح مطلب آن که در زمان ما در میان آل محمد، هیچ‌کس یافت نمی‌شود که علوم صوری از فضیلات و شرعیات و حکمیات را (مثل من) بداند؛ علاوه بر علم طریقت که مانند ندارد. اکنون بیش از چهل سال است که سالکان را تربیت می‌کند و ارشاد او نتایج بزرگی دارد و آن فراوانی اولیایی است که از ذیل ولایت او برخاسته‌اند.<sup>۴</sup>

از دیگر مدعیانی که خود را مهدی، قائم، حجت خدا و یمانی می‌خواند

۱. همان، ص ۱۷۹.

۲. مهدیان دروغین، ص ۲۲۹.

۳. همان، ص ۳۵۹.

۴. همان، ص ۳۵۶.

و مدعی برخورداری از علم الهی است، «احمد بن اسماعیل بصری» معروف به «احمد الحسن» است. وی یکی از دلایل صدق ادعایش را برخورداری از علم به محکم و متشابه قرآن و علم به راه‌های آسمان می‌داند که این دانش، از خصوصیات ائمه علیهم‌السلام و اسرار مختص به آنان است.<sup>۱</sup> او منبع دانش خود را خداوند سبحان معرفی می‌کند:

إعلم إني اليماني قبل أن أولد و لم أعلم في هذا العالم الجسماني حتى ذكرني و عرفني الله... أعلم الكثير و لكنني لا أعلم شيئاً حتى يذكرني الله بما موجود في صفحة وجودي.<sup>۲</sup>

و در جایی دیگر، درباره دانش خود می‌گوید:

و من الحساب السابق تعلم أن اليماني و هو وصي المهدي و هو المهدي الاول وعاء السبعة و العشرين حرفاً من العلم، فهو الوعاء الذي يستقبل الفيض من الإمام المهدي و يفيضه على أصحابه.<sup>۳</sup>

و در جایی دیگر، خود را «قرآن ناطق» معرفی می‌کند:<sup>۴</sup>

جالب است بدانیم که برخی مدعیان یادشده، با آن همه ادعای پرطمطراق خود، از قرائت صحیح قرآن نیز عاجز بودند و گاه در قرائت متن عربی، دچار اشتباهات فاحش ادبی می‌شدند! برای نمونه، در شرح حال علی محمد باب چنین نوشته‌اند:

در مجلسی که در دارالحکومه تبریز برای محاکمه باب ترتیب داده شد، نظام‌العلماء خطاب به باب گفت: خوب است در وصف این مجلس مانند آیات قرآن آیتی بفرمایید تا حضرت ولی عهد و سایر علماء، شاهد این برهان باشند. حضرت باب مسئول او را اجابت کرده و فرمودند: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۶۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۷.

۴. المتشابهات، ص ۲۶۷.

خلق السموات و الارض. ملامحمد ممقانی فریاد برآورد که:  
إعراب کلمه را خطا گفتمی! تو که از قواعد نحو بی خبری، چگونه  
قائم موعود هستی؟! حضرت باب فرمودند: در آیات قرآنی نیز  
رعایت قواعد نحوی نه شده، زیرا کلام الهی به مقیاس قواعد خلق  
سنجیده نمی شود، مردم باید تابع قوانین کلام الله باشند؛ در سیصد  
موضع قرآن، خلاف قواعد نحوی نازل و مذکور است، ولی چون  
کلام الهی است، هیچ کس جرئت اعتراض ندارد و همهٔ مسلمین  
قبول دارند.<sup>۱</sup>

این ادعای باب، صرف نظر از این که ادعایی صرف و بدون دلیل است و  
از این رو نیازی به پاسخ گویی ندارد، واضح البطلان است، چرا که قرآن در  
دورانی نازل شد که لغت عرب از حیث فصاحت و بلاغت در اوج بود و  
ادیبان سخن گوی عرب، عالی ترین آثار ادبی را خلق کرده بودند و سخنرانان  
و شعرای ادب، از نظر صنعت سخن وری در اوج بودند و در چنین شرایطی  
قرآن کریم نازل شد، با آیات خود تحدی کرد و مشرکان را به مناظره  
طلبید؛ با وجود این، هیچ کس نتوانست خدشه ای به آیات قرآن بگیرد و  
در بارهٔ حقانیت آن تردیدی ابراز کند، با این که در راه مبارزه با قرآن،  
خون های بسیاری به زمین ریخته و ثروت های زیادی هزینه شد. روشن است  
که اگر در قرآن سیصد غلط نحوی وجود داشت، اعراب مشرک جاهلی  
می توانستند با تمسک به یکی از آنها، به راحتی کاری کنند که با ریخته  
شدن خون هزاران نفر و صرف هزاران هزار دینار نمی توانستند، اما به گواهی  
تاریخ چنین نکردند و ترجیح دادند برای مبارزه با اسلام، دست به قبضهٔ  
شمشیر ببرند و همین، دلیل روشنی بر بی اساس بودن ادعای باب است. به  
تعبیر دیگر، این سخن باب که: «چون کلام الهی است، کسی جرئت اعتراض  
ندارد»، اگر در حق مسلمانان قابل فرض باشد، دربارهٔ مشرکان عرب و  
دیگرانی که در طول تاریخ با قرآن و تعالیم حیات بخش آن دشمنی

ورزیده‌اند، پذیرفتنی نیست، چرا که آنان نه تنها ارادتی به قرآن ندارند، بلکه با تمام توان به دنبال وارد کردن خدشه به این کتاب آسمانی بوده‌اند و در نتیجه، اگر واقعاً در قرآن خطاهای ادبی بود، از سوءاستفاده از آن چشم‌پوشی نمی‌کردند.

و یا در سخنان «احمد بصری»، دیگر مدعی مهدویت که پیش از این از او سخن رفت، غلط‌های فاحش ادبی وجود دارد و او با این که عرب‌زبان است، از رعایت قواعد پیش‌پاافتاده زبان عربی عاجز است؛ با وجود این، برخی طرف‌داران نادان او برای دفاع از این رسوایی، مدعی شده‌اند پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نیز مرتکب خطاهای ادبی می‌شدند و برای اثبات مدعای خود به این دو روایت استناد کرده‌اند:<sup>۱</sup>

۱. حویزة بن أسماء قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: انك رجل لك فضل، لو نظرت في هذه العربية فقال: لا حاجة لي في سهككم هذا.<sup>۲</sup>

۲. محمد بن مسلم قال: قرأ أبو عبد الله عليه السلام و لقد نادينا نوحا قلت: نوح! ثم قلت: جعلت فداك لو نظرت في هذا أعني العربية، فقال: دعني من سهككم.<sup>۳</sup>

در حالی که صرف نظر از ضعف سند این روایات، در روایت نخست به هیچ وجه، تصریح به این مطلب که امام، مخالف قواعد زبان عرب سخن گفته‌اند، وجود ندارد؛ و در روایت دوم نیز در قرائت امام، غلط ادبی وجود ندارد، چرا که گرچه قرائت مشهور «نادینا نوح» است، اما طبق قرائت امام «نادینا» فعل و فاعل است و مفعول آن «نوحاً» است؛ بنابراین، منصوب خواندن «نوح»، غلط ادبی نیست؛ البته این که در ادامه آیه: «فلنعم المجيبون»

۱. الرد الاحسن في الدفاع عن احمد الحسن، ص ۱۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۰.

۳. همان.



آمده، نکته‌ای تفسیری و مربوط به معنای آیه است و نمی‌توان به استناد آن مدعی شد امام مرتکب غلط ادبی شده است. آنچه گذشت، گاهی از کوه ادعای مدعیانی است که از گذشته تاریخ تا به امروز، از گوشه و کنار سر برآورده‌اند و مدعی برخورداری از علم الهی شده‌اند، تا از این طریق افراد نادان بیشتری را مجذوب خود کنند. وجود مدعیان دروغین و ادعای برخورداری از دانش متصل به علم الهی، ایجاب می‌کند که در سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در این باره کنکاش شود و ویژگی‌های علمی که نشانه امامت است، تبیین شود. ما اگر بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم که: علمی که منحصراً در اختیار پیشوایان معصوم علیهم‌السلام است، چه علمی است و چه ویژگی‌هایی دارد و با سایر علوم چه تفاوت‌هایی دارد؟ می‌توانیم بر اساس آن، ادعاهایی را که در این باره وجود دارد، ارزیابی کنیم و بر اساس معیارهایی که در این رابطه تعریف می‌شود، ادعاهای دروغین را شناسایی نماییم.

#### محدوده دانش امام

وقتی گفته می‌شود: علم، نشانه امام است، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که: حدود و ثغور این علم کجاست و علم به چه چیز، نشانه امامت است؟ پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به این پرسش چنین پاسخ داده‌اند:

#### ۱. علم به همه زبان‌ها

در روایات آمده است:

عن أبي بصير عن أبي الحسن الماضي عليه السلام قال: دخلت عليه فقلت: جعلت فداك بم يعرف الامام؟ فقال: بخصال: ... و يكلم الناس بكل لسان، فقال لي: يا ابا محمد الساعة قبل ان تقوم أعطيك علامة تطمئن إليها. فوالله ما لبثت أن دخل علينا رجل من أهل خراسان فتكلم الخراساني بالعربية فأجابته هو بالفارسية، فقال له

الخراسانی: أصلحك الله ما منعی أن أکلمک بکلامی إلا أنى ظننت أنك لا تحسن، فقال: سبحان الله إذا كنت لا أحسن أجیبک فما فضلی علیک؟ ثم قال: یا ابامحمد إن الامام لا یخفی علیه کلام أحد من الناس ولا طیر ولا بهیمة ولا شیء فیہ روح، بهذا یعرف الامام، فإن لم تکن فیہ هذه الخصال فلیس هو به امام؛ ابوبصیر گوید: به محضر حضرت ابوالحسن علیه السلام وارد شده، عرض کردم: قربانت کردم! امام به چه شناخته شود؟ فرمود: «به چند خصلت: ... و به هر لغتی با مردم سخن گوید». سپس به من فرمود: «ای ابامحمد! پیش از آن که از این مجلس برخیزی، نشانه‌ای به تو می‌نمایانم تا دلت آرام شود». پس به خدا سوگند طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و به لغت عربی با حضرت سخن گفت و امام علیه السلام به فارسی پاسخش را داد. مرد خراسانی گفت: قربانت کردم! به خدا، من از سخن گفتن به لغت خراسانی با شما مانعی نداشتم، جز این که گمان می‌کردم شما آن لغت را خوب نمی‌دانید! فرمود: «سبحان الله! اگر من نتوانم خوب پاسخت گویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟!» سپس به من فرمود: «ای ابامحمد! همانا سخن هیچ‌یک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان، نه سخن چارپایان و نه سخن هیچ جان‌داری؛ پس هر که این صفات را نداشته باشد، امام نیست».

هم‌چنین در کتاب معانی الاخبار آمده است:

عن أبي الجارود قال: سألت أبا جعفر الباقر علیه السلام بم یعرف الامام؟ قال: بخصال: ... و یکلم الناس بکل لسان و لغة؛ أبی‌الجارود می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: امام به چه شناخته می‌شود؟ فرمود: «به خصلت‌هایی ... و با مردم با هر زبان و لغتی سخن

۱. قرب الاسناد، ص ۳۳۹.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۰۱.

می گوید».

در این باره که امام به زبان‌های دیگر نیز تسلط دارد، روایات متعددی در  
مجموع روایی وجود دارد؛ از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. مفضل بن عمر قال: أتينا باب أبي عبدالله عليه السلام ونحن نريد الإذن  
عليه فسمعناه يتكلم بكلام ليس بالعربية فتوهمنا أنه بالسريانية ثم  
بكى فبكينا لبكائه، ثم خرج إلينا الغلام فأذن لنا فدخلنا عليه  
فقلت: أصلحك الله أتيناك نريد الإذن عليك فسمعناك تتكلم  
بكلام ليس بالعربية فتوهمنا أنه بالسريانية ثم بكيت فبكينا  
لبكائك، فقال: نعم ذكرت إلياس النسي و كان من عباد أنبياء  
بنی اسرائیل فقلت كما كان يقول في سجوده، ثم اندفع فيه  
بالسريانية فلا والله ما رأينا قسا ولا جاثليقا أفصح لهجة منه به ثم  
فسره لنا بالعربية، فقال: كان يقول في سجوده: أتراك معذبي و قد  
أظمأت لك هواجری، أتراك معذبي و قد عفرت لك في التراب  
وجهي، أتراك معذبي و قد اجتنبت لك المعاصي، أتراك معذبي و  
قد أسهرت لك ليلي قال: فأوحى الله إليه ان ارفع رأسك فاني  
غير معذبك قال: فقال: ان قلت لا أعذبك ثم عذبتني ماذا؟ ألسنت  
عبدك و إنت ربي؟ [قال]: فأوحى الله إليه أن ارفع رأسك، فإني  
غير معذبك، إني إذا وعدت وعدا وفيت به؛ مفضل بن عمر گوید:  
ما در خانه امام صادق عليه السلام آمدیم و می‌خواستیم اجازه تشریف به  
خدمتش بگیریم. شنیدم حضرت سخنی می‌گوید که عربی نبود و  
گمان کردیم به لغت سریانی است. سپس آن حضرت گریه کرد  
و ما هم از گریه او به گریه درآمدیم. آن‌گاه غلامش بیرون آمد  
و به ما اجازه داد. ما خدمتش رسیدیم. عرض کردم: - خدا شما را  
به صلاح دارد - ما آمدیم از شما اجازه ورود بگیریم، شنیدیم به

لغتی که عربی نیست و به گمان ما سریانی بود، سخن می‌گفتید؛ سپس شما گریه کردید و ما هم از گریه شما به گریه درآمدم. فرمود: «آری؛ به یاد الیاس پیغمبر افتادم که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود و دعایی که او در سجده می‌خواند، می‌خواندم». سپس آن دعا را به لغت سریانی پشت سر هم می‌خواند که به خدا سوگند، هیچ کشیش و جاثلیقی را شیوالهجه‌تر از او ندیده بودم؛ بعد آن را برای ما به عربی ترجمه کرد و فرمود: «او در سجودش می‌گفت: خدا یا! تو را بینم که مرا عذاب کنی، با آن که روزهای آتش بار به خاطر تو تشنگی کشیدم؟! تو را بینم که مرا عذاب کنی، در صورتی که رخسارم را برای تو روی خاک مالیدم؟! تو را بینم که مرا عذاب کنی، با آن که از گناهان به خاطر تو دوری گزیدم؟! تو را بینم که مرا عذاب کنی، با آن که برای تو شب‌زنده‌داری کردم؟! پس خدا به او وحی کرد: سرت را بردار که تو را عذاب نمی‌کنم! الیاس گفت: اگر فرمودی عذابت نمی‌کنم و سپس عذابم کردی، چه می‌شود؟! مگر نه این است که من بنده تو و تو پروردگار منی؟! باز خدا به او وحی کرد: سرت را بردار که من تو را عذاب نمی‌کنم و چون وعده‌ای دادم، به آن وفا می‌کنم.

۲. ... فقال: یا بن رسول الله، ما تقول فی جعفر بن محمد علیه السلام؟ قال: ما أقول فی إمام شهدت أمة محمد قاطبة بأنه كان أعلم أهل زمانه. قال: فما تقول فی موسى بن جعفر علیه السلام؟ قال: كان مثله. قال: فان الناس قد تحيروا فی أمره! قال: إن موسى بن جعفر علیه السلام عمر برهة من الزمان، فكان يكلم الانباط بلسانهم و يكلم أهل خراسان بالدرية و أهل الروم بالرومية و يكلم العجم بألسنتهم و كان يرد عليه من الآفاق علماء اليهود و النصارى فيحاجهم بكتبهم

### گفتار اول. علم؛ نشانه امام @ ۳۷

وَأَلَسْتَهُمْ...؟! ... نصر بن مزاحم ایستاد و گفت: ای پسر رسول خدا! درباره جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَام چه می گویی؟ فرمود: «چه بگویم درباره امامی که امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همگی و به اتفاق، گواهی داده اند که او داناترین اهل زمانش بود؟!» گفت: درباره موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام چه می گویی؟ امام فرمود: «او هم همان طور بود». نصر گفت: مردم در امر او، سرگردان و متحیر شدند. فرمود: «حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام در برهه ای از زمان زیست که با نبی ها به زبانشان، با خراسانی ها با زبان فارسی، با رومیان به رومی و با غیر عرب به زبان خودشان، سخن می گفت. و علما و بزرگان یهود و نصاری، از نقاط دور می آمدند و حضرت با آنان با کتاب و زبان خودشان بحث و احتجاج می نمود...».

۳. ... فاتوه بجاریه رومیه، فکلمها بالرومیه و الجائلیق یسمع کلامهما بالرومیه. فقال الرضا عَلَيْهِ السَّلَام: [بالرومیه] ایما أحب إلیک محمد أم عیسی؟ فقالت: کان فیما [مضی] عیسی أحب إلی حین لم أکن عرفت محمدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فاما بعد أن عرفت محمدا فمحمدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الآن أحب إلی من عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و من کل نبی. فقال لها الجائلیق: فإذا كنت دخلت فی دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أفتبغضین عیسی عَلَيْهِ السَّلَام؟ قالت: معاذ الله بل أحب عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و آمن به و لكن محمدا أحب إلی. فقال الرضا عَلَيْهِ السَّلَام للجائلیق: فسر للجماعة ما تکلمت به الجاریه و ما قلت أنت لها و ما أجابتک به، ففسر لهم الجائلیق [ذلک] کله. ثم قال الجائلیق: یا بن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هاهنا رجل سندی و هو نصرانی صاحب إحتجاج و کلام بالسندیه. فقال [له] عَلَيْهِ السَّلَام: أحضرنیه، فأحضره، فتکلم معه بالسندیه، ثم أقبل یحاجه و ینقله من شیء إلی شیء بالسندیه فی (دین) النصرانیه، فسمعنا السندی یقول:

بَطْنِي بَطْنِي بَطْلَةٌ. فقال الرضا عليه السلام: قد وحد الله بالسندية. ثم كلمة في عيسى و مريم عليهما السلام فلم يزل يدرجه من حال إلى حال إلى أن قال بالسندية: أشهد أن لا إله إلا الله و إن محمدا رسول الله، ثم رفع منطقة كانت عليه، فظهر من تحتها زنار في وسطه، فقال: اقطعه بيدك يا بن رسول الله...!؛ پس کنیز رومی آوردند و امام رضا عليه السلام با او به زبان رومی سخن گفت، و در این حال جاثلیق که با زبان رومی آشنا بود، گوش فرا می داد. حضرت به زبان رومی خطاب به آن کنیز فرمود: «محمد صلی الله علیه و آله را بیشتر دوست می داری یا عیسی علیه السلام را؟» گفت: تا زمانی که محمد صلی الله علیه و آله را نمی شناختم، عیسی را بیشتر دوست داشتم، اما بعد از این که محمد صلی الله علیه و آله را شناختم، او را بیشتر از حضرت عیسی و سایر پیامبران، دوست می دارم. جاثلیق به کنیز گفت: اگر مسلمان بشوی، دشمن عیسی می شوی؟! کنیز گفت: به خدا پناه می برم! عیسی را دوست داشته و به او ایمان دارم، ولی محمد نزد من محبوب تر است. آن گاه امام به جاثلیق گفت: «آنچه این جابیه گفت، برای مردم تفسیر کن و هم چنین تفسیر کن آنچه تو به او گفتی و او برای تو پاسخ گفت.» پس جاثلیق نیز همه این ها را برای مردم تفسیر نمود. سپس جاثلیق به امام عرضه داشت: ای فرزند محمد! در این جا مردی سندی می باشد که مذهبش نصرانی است و می خواهد با شما به زبان سندی احتجاج نماید. حضرت فرمود: «او را حاضر کنید!» وقتی حاضر شد، امام عليه السلام با او به زبان خودش صحبت کرد و بعد پرسش و پاسخ هایی بین آن دو درباره نصرانیت رد و بدل شد. راوی می گوید: شنیدیم که مرد سندی می گوید: بَطْنِي بَطْنِي بَطْلَةٌ. حضرت فرمود: «او به زبان سندی، به یگانگی خداوند گواهی می دهد.» سپس امام عليه السلام درباره حضرت عیسی عليه السلام و

گفتار اول. علم؛ نشانه امام @ ۳۹

مریم علیها السلام با او صحبت کرد و او را قانع کرد تا این که به زبان سندی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله». بعد کمر بندش را بالا برد و علامتی که به رسم نصرانیت، می بستند، آن را به امام داد و عرض کرد: یابن رسول الله! با دست خود، این را پاره کنید....

۴. عن أبي الصلت الهروي قال: كان الرضا عليه السلام يكلم الناس بلغاتهم وكان والله أفصح الناس و أعلمهم بكل لسان و لغة فقلت له يوما: يابن رسول الله إنني لا عجب من معرفتك بهذه اللغات على اختلافها! فقال: يا أبا الصلت أنا حجة الله على خلقه و ما كان الله ليأخذ حجة على قوم و هو لا يعرف لغاتهم أو ما بلغك قول امير المؤمنين عليه السلام: «أوتينا فضل الخطاب؟! فهل فضل الخطاب إلا معرفة اللغات!؟ ابوصلت هروي می گوید: امام رضا عليه السلام با افراد به زبان خودشان گفت و گو می کرد؛ به خدا سوگند، فصیح ترین مردمان و عالم ترین اشخاص به هر زبان و لغتی بود! روزی به حضرتش عرض کردم: یابن رسول الله! من در شگفتم از این که شما به تمامی لغات با اختلافاتی که دارند، این طور تسلط و آگاهی دارید! فرمود: «ای پسر صلت! من حجت خدا بر بندگان اویم، و خداوند حجتی بر قومی نمی انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند. آیا این خبر به تو نرسیده است که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: «اوتینا فضل الخطاب»؛ به ما فضل الخطاب داده شده؛ پس آن جز معرفت به هر لغتی است!؟

## ۲. علم به حرام و حلال الهی

از دیگر ابعاد دانش امام، علم او به احکام شریعت و حرام و حلال الهی است. چنین دانشی از نشانه‌هایی است که به کمک آن می توان امام را

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۲.

شناسایی کرد. در این باره می‌توان به این روایت اشاره کرد:

عن الصادق عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: الامام المستحق للإمامة له علامات... و الثاني أن يكون أعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضروب أحكامه و أمره و نهييه جميع ما يحتاج إليه الناس فيحتاج الناس إليه و يستغنى عنهم؛ امام صادق عليه السلام می‌فرماید: امير المؤمنين عليه السلام فرمود: «امامی که شایسته مقام امامت است، نشانه‌هایی دارد... دوم این‌که، داناترین مردم است به حلال و حرام خدا و انواع احکام و امر و نهی پروردگار و تمام آنچه مردم به آن نیاز دارند؛ مردم به او محتاجند و او از آن‌ها بی‌نیاز».

این مطلب که امام باید به حرام و حلال الهی، آگاهی کامل داشته باشد، نزد اصحاب ائمه عليهم السلام مسلم بوده است؛ به همین دلیل - چنان‌که در روایاتی که پیش از این گذشت، ملاحظه شد - مدعیان را با سؤالاتی درباره زکات و طلاق می‌آزمودند و از این طریق، ادعای آنان را محک می‌زدند؛ هم‌چنان‌که امام مهدی عليه السلام در مقام نفی ادعای امامت جعفر کذاب، به ناتوانی او در پاسخ‌گویی به پرسش از حرام و حلال، استشهاد فرمودند:

الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمته الله: أنه جاء بعض أصحابنا يعلمه أن جعفر بن علي كتب إليه كتابا يعرفه نفسه و يعلمه أنه القيم بعد أخيه و إن عنده من علم الحلال و الحرام ما يحتاج إليه و غير ذلك من العلوم كلها. قال أحمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزمان عليه السلام و صيرت كتاب جعفر في درجه، فخرج إلى الجواب في ذلك: بسم الله الرحمن الرحيم أتاني كتابك أبقاك الله و الكتاب الذي أنفذت درجه... و قد ادعى هذا المبطل المدعى على الله الكذب بما ادعاه، فلا أدري



بأية حالة هي له، رجا أن يتم دعواه ابفقه في دين الله؟! فوالله ما يعرف حلالا من حرام ولا يفرق بين خطأ و صواب، أم بعلم؟! فما يعلم حقا من باطل ولا محكما من متشابه ولا يعرف حد الصلاة و وقتها... فالتمس تولى الله توفيقك من هذا الظالم ما ذكرت لك و امتحنه و أسأله عن آية من كتاب الله يفسرها، أو صلاة يبين حدودها و ما يجب فيها، لتعلم حاله و مقداره و يظهر لك عواره و نقصانه والله حسيبه...<sup>۱</sup>؛ احمد بن اسحاق اشعري مى گوید: يكى از شيعيان نزد من آمده و گفت: جعفر بن على (جعفر كذاب) نامه‌ای به وى نوشته، خود را امام دانسته و ادعا کرده كه: من امام بعد از پدرم هستم و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتياج مردم است و ساير علوم، همه و همه نزد من است. احمد بن اسحاق گفت: وقتى آن نامه را خواندم، مکتوبى در اين باره به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر نوشته و نامه جعفر [كذاب] را هم داخل آن گذارده، ارسال داشتم. سپس پاسخ آن، بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند تو را پاینده بدارد! مکتوب تو و نامه‌ای را كه داخل آن گذارده و فرستاده بودى، به من رسید... اين مفسد باطل (جعفر كذاب) كه بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد، نمى دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانایی در احكام دين خدا داشته است، به خدا قسم او نمى تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد و میان خطأ و صواب فرق بگذارد. و اگر به علم خود مى بالیده، او قادر نیست كه حق را از باطل جدا سازد و محكم را از متشابه تشخیص دهد؛ حتى از حدود نماز و وقت آن هیچ اطلاعى ندارد... ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات را افزون کند! آنچه را گفتم، از این ستمگر (جعفر كذاب) پرس و

او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی بپرس که تفسیر کند و یا از نماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان نماید، و به خوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد، و حساب او با خداست...».

البته گرچه ناتوانی در پاسخ گویی به پرسش ها، دلیل خوبی برای نفی امامت از مدعی آن است، اما در برخی روایات تصریح شده است که توانایی در پاسخ دادن به پرسش ها، دلیل بر چیزی نیست:

عن أحمد بن عمر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر، فقال: الدلالة عليه: الكبر... و دوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجة؛ احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا عليه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم. فرمود: «دلیلش بزرگی سن... و هر کجا سلاح گردید، شما هم بگردید، اما پاسخ گفتن به مسائل، دلیل نیست.».

احتمالاً مقصود از پرسش ها در روایت یادشده، پرسش از حرام و حلال الهی است که در روایت دیگری، این چنین به آن اشاره شده است:

عن عبدالاعلی قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: المتوثب على هذا الامر، المدعى له، ما الحجة عليه؟ قال: يسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثم أقبل على فقال: ثلاثة من الحجّة لم تجتمع فى أحد إلا كان صاحب هذا الامر أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون صاحب الوصية الظاهرة التى إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة و الصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان؟ عبدالاعلی گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۴.

### گفتار اول. علم؛ نشانهٔ امام [۴۳]

ادعا می‌کند، چه دلیلی بر ردّ اوست؟ فرمود: «در بارهٔ حلال و حرام از او پرسند». سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت، فراهم نیاید؛ سزاوارترین مردم است نسبت به امام پیش از خود، سلاح نزد اوست و وصیت امام سابق دربارهٔ او مشهور است، به صورتی که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان بررسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می‌گویند: به فلان پسر فلان».

علامه مجلسی رحمته الله در شرح روایت پیش گفته چنین می‌نویسد: «ای لیس! فیها حجة للعوام لعدم تمییزهم بین الحق و الباطل».<sup>۱</sup> و ملا صالح مازندرانی چنین می‌نویسد:

قوله «فأما المسائل فليس فيها حجة» أي للعوام لأن عقولهم لا يبلغها. فلا ينافي ما مر من أن الحجة أن يسأل عن الحلال و الحرام و ما سيأتي من أنه «يسئل فيجيب» لأن هذه الحجة للخواص.<sup>۲</sup>

بنابراین، عوام نمی‌توانند از راه پرسش از حرام و حلال الهی، مدعی امامت را بیازمایند و نشانهٔ یاد شده منحصرأً برای اهل علم خواهد بود و در صورتی که مدعی امامت، در آزمون پرسش از حرام و حلال موفق شد، در صورت وجود نشانه‌های دیگر می‌توان به صحت ادعای او پی برد.

### ۳. آگاهی از آنچه فردا رخ می‌دهد

در این باره می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عن أبي الجارود قال: سألت أبا جعفر الباقر عليه السلام بم يعرف الامام؟ قال: بخصال: ... و يخبر الناس بما يكون في غد...<sup>۳</sup>؛ ابوجارود

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۷.

۲. شرح أصول الكافي، ج ۶، ص ۱۰۶.

۳. معانی الاخبار، ص ۱۰۱.

می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: امام با چه شناخته می شود؟ فرمودند: «با ویژگی هایی... و به مردم از آنچه فردا رخ می دهد، خبر می دهد...».

۲. ابی بصیر عن ابی الحسن الماضي علیه السلام قال: دخلت علیه فقلت: جعلت فداک بم یعرف الامام؟ فقال: بخصال: ... و یخبر الناس بما فی غد...<sup>۱</sup> ابوبصیر می گوید: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم! امام با چه شناخته می شود؟ فرمودند: «با ویژگی هایی... و مردم را از آنچه فردا رخ می دهد، خبر می دهد...».

علامه مجلسی رحمته الله می نویسد:

شیخ صدوق می گوید: همانا امام از روی عهدی که از پیامبر خدا به او رسیده است از آنچه فردا رخ می دهد خبر می دهد و این همان اخبار از حوادثی است که تا روز قیامت می افتد و جبرائیل آن را بر آن حضرت نازل کرده است، ولی به نظر من روایات متواتری که دلالت بر این دارد که امام محدث است و موید به روح القدس است و ملائکه و روح در شب قدر بر او نازل می شوند و سایر روایاتی که در این باره هست ما را از تکلفی که شیخ صدوق ورزیده بی نیاز می کند؛ گرچه سخن او نیز می تواند به صورتی صحیح باشد.<sup>۲</sup>

#### ۴. آگاهی از غیب

پاره ای از روایات، پا را از دانش به آنچه فردا رخ می دهد، فراتر نهاده از علم به مطلق غیب به عنوان نشانه امام سخن گفته اند. در این باره می توان به این روایات اشاره کرد:

۱. قرب الاسناد، ص ۳۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۱.

١. عن رافع بن سلمة قال: كنت مع علي بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم النهرو إن فببنا على ءلللا جالس إذ جاء فارس فقال: السلام عليك يا على فقال له على ءلللا: و عليك السلام مالک - نكلتك أمک - لم تسلم على بامرة المؤمنین؟ قال: بلى سأخبرک عن ذلك كنت إذ كنت على الحق بصفین فلما حکمت الحکمین برئت منك و سمیتک مشرکا، فأصبحت لا أدرى إلى أين أصرف ولا یتى، والله لان أعرف هداک من ضاللتک أحب إلى من الدنيا و ما فيها فقال له: على ءلللا: نكلتك أمک قف منى قريبا أریک علامات الهدى من علامات الضلالة، فوقف الرجل قريبا منه فبینما هو كذلك إذ أقبل فارس یرکض حتى أتى علیا ءلللا فقال: یا امیر المؤمنین أبشر بالفتح أقر الله عینک، قد والله قتل القوم أجمعون، فقال له: من دون النهرو أو من خلفه؟ قال: بل من دونه، فقال: کذبت و الذى فلق الحبة و برأ النسمة لا یعبرون أبدا حتى یقتلوا، فقال الرجل: فازددت فيه بصیرة، فجاء آخر یرکض على فرس له فقال له مثل ذلك فرد علیه امیر المؤمنین ءلللا مثل الذى رد على صاحبه، قال الرجل الشاک: و هممت أن أحمل على على ءلللا فأفلق هامته بالسيف ثم جاء فارسان یرکضان قد أعرقا فرسیهما فقالا: أقر الله عینک یا امیر المؤمنین ابشر بالفتح قد والله قتل القوم أجمعون، فقال على ءلللا: أمن خلف النهرو أو من دونه؟ قال: لا بل خلفه، إنهم لما اقتحموا خیلهم النهرو إن و ضرب الماء لبات خیولهم رجعوا فأصیبوا، فقال امیر المؤمنین ءلللا: صدقتما، فنزل الرجل عن فرسه و اخذ ید امیر المؤمنین ءلللا و برجله فقبلهما، فقال على ءلللا: هذه لك آية؛ رافع بن سلمه گوید: روز جنگ

نهروان همراه علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - بودم. هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود، سواری آمد و گفت: السلام علیک یا علی! علی علیه السلام فرمود: «علیک السلام! - مادرت به عزایت بنشیند! - چرا به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام نکردی؟» گفت: آری، اکنون علتش را به تو می گویم. در جنگ صفین تو بر حق بودی، ولی چون حکومت حکمین را پذیرفتی، از تو بیزاری جستم و تو را مشرک دانستم. اکنون نمی دانم از که پیروی کنم! به خدا! اگر هدایت تو را از گمراهی ات بازشناسم (بدانم بر حقی یا بر باطل)، برای من از تمام دنیا بهتر است. علی علیه السلام به او فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! نزدیک من بیا تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی برای تو بازنمایم!» آن مرد نزدیک حضرت ایستاد. در آن میان، سواری شتابان آمد تا نزد علی علیه السلام رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! مژده باد تو را بر فتح! خدا چشمت را روشن کند! به خدا! تمام لشکر دشمن کشته شد. حضرت به او فرمود: «زیر نهر یا پشت آن؟» گفت: آری، زیر نهر. فرمود: «دروغ گفتی! سوگند به آن که دانه را شکافد و جان دار آفریند، آن ها هرگز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند!» آن مرد گوید: بصیرتم در (بارۀ بیزاری و مشرک بودن) علی زیاده گشت (، زیرا آن مرد را تکذیب کرد). اسب سوار دیگری دوان آمد و همان مطلب را به او گفت. امیرالمؤمنین علیه السلام به او همان پاسخ را گفت که به رفیقش گفت. مرد شاک گوید: می خواستم به علی علیه السلام حمله کنم و با شمشیر فرقتش را بشکافم. سپس دو سوار دیگر دوان آمدند که اسبان آن ها عرق کرده بود. گفتند: خدا چشمت را روشن کند ای امیرالمؤمنین! مژده باد تو را به فتح! به خدا که همه آن مردم کشته شدند. علی علیه السلام فرمود: «پشت نهر یا زیر آن؟» گفتند: نه، بلکه پشت نهر. چون ایشان اسب های خود را به طرف نهروان راندند و

#### گفتار اول. علم؛ نشانه امام ۴۷

آب زیر گردن اسبشان رسید، برگشتند و کشته شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «راست گفتید». آن مرد از اسبش پایین آمد و دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و بوسه داد. سپس علی علیه السلام فرمود: «این است نشانه‌ای برای تو».

۲. عن أبي بصير قال: كنت عند أبي عبد الله علیه السلام ذات يوم جالسا إذا قال: يا ابامحمد هل تعرف إمامك؟ قلت: إي والله الذي لا إله إلا هو وإنت هو، و وضعت يدي على ركبته أو فخذة فقال علیه السلام: صدقت قد عرفت فاستمسك به، قلت: أريد أن تعطيني علامة الإمام قال: يا ابامحمد ليس بعد المعرفة علامة، قلت: أزداد إيماننا و يقينا قال: يا ابامحمد ترجع إلى الكوفة و قد ولد لك عيسى و من بعد عيسى محمد و من بعدهما ابنتان و اعلم أن ابنيك مكتوبان عندنا في الصحيفة الجامعة مع أسماء شيعتنا و أسماء آباءهم و أمهاتهم و أجدادهم و إنسابهم و ما يلدون إلى يوم القيامة و أخرجها فإذا هي صفراء مدرجة؛ ابوبصير گوید: روزی در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم. ناگاه فرمود: «ای ابامحمد! آیا امام خود را می‌شناسی؟» گفتم: بله؛ سوگند به خدایی که جز او نیست، آن تویی! و دست خود را بر زانو یا رانو مبارک او نهادم. فرمود: «راست گفتی؛ چون شناختی چنگ در او زن!» گفتم: می‌خواهم که علامت امامت را به من عطا کنید! فرمود: «ای ابامحمد! بعد از معرفت، علامتی نیست». گفتم: تا ایمان و یقین من زیاده شود. فرمود: «ای ابامحمد! چون به کوفه باز می‌گردی، برای تو فرزندی به نام عیسی متولد شده و بعد از عیسی، محمد و بعد از آن‌ها دو دختر برای تو متولد خواهد شد، و بدان که نام پسران تو نزد ما در صحیفه جامعه با نام‌های شیعیان

ما و نام‌های پدران، مادران، اجداد و انساب ایشان و آنچه از ایشان متولد شوند، تا روز قیامت نوشته شده است». و آن صحیفه را بیرون آورد. آن صحیفه زرد بود و جمیع این اسما در او درج بود.

البته در این موارد حکم کلی صادر نشده که علم غیب از نشانه‌های امام است، بلکه به صورت موردی برای افراد خاصی این مسئله دلیل امامت قرار داده شده، اما روایاتی وجود دارد که بر اساس آن‌ها به صورت کلی، یکی از نشانه‌های امام این است که او از آنچه فردا رخ خواهد داد، اطلاع داشته باشد که این در واقع، تعبیر دیگری از علم غیب است.

#### ۵. دانش به کتاب خدا

در این باره که سینه امام، گنجینه معارف قرآنی است و «علم به قرآن» از ویژگی‌های امام است، تردیدی وجود ندارد و در این باره، روایات فراوانی وجود دارد؛ از جمله می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. أباعبدالله عليه السلام يقول: والله إني لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره...؛ امام صادق عليه السلام می‌فرمودند: به خدا سوگند، من به کتاب خدا از ابتدا تا انتها علم دارم.

۲. عن أحدهما عليه السلام في قوله الله عز وجل: ﴿و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم﴾ فرسول الله صلى الله عليه وآله أفضل الراسخين في العلم، قد علمه الله عز و جل جميع ما أنزل عليه من التنزيل و التأويل و ما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله و أوصياؤه من بعده يعلمونه كله، و الذين لا يعلمون تأويله إذا قال العالم فيهم بعلم، فأجابهم الله بقوله: ﴿يقولون آمنا به كل من عند ربنا﴾ و القرآن خاص و عام و محكم و متشابها و ناسخ و منسوخ،



فالراسخون فی العلم یعلمونه؛ یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام دربارهٔ قول خداوند: «و جز خدا و راسخون در علم، تأویل قرآن را نمی‌دانند» فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین راسخ در علم است. خداوند همهٔ آنچه را از تنزیل و تأویل نازل فرمود، به او آموخته است؛ چیزی را که خدا تأویلش را به او نیاموخت، بر او نازل نفرمود و اوصیای پس از وی هم تمام آن را می‌دانند، و کسانی که تأویل آن را نمی‌دانند، هر گاه عالیشان چیزی از روی علم بفرماید (ایمان می‌آورند و می‌پذیرند)؛ چنانچه خدا ایشان را پذیرفته و فرموده است: "می‌گویند ایمان آوردیم، همهٔ قرآن از جانب پروردگار ماست" و قرآن، خاص و عام، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخون در علم همه را می‌دانند».

از روایات پیش گفته چنین برداشت می‌شود که دانش تمام قرآن، نزد امام است و امام افزون بر علم به الفاظ و ظواهر قرآن، به تمامی معارف قرآن احاطه دارد. در روایات دیگری توضیح داده شده است که قرآن، ظرف چه معارفی است. با توجه به این دسته از روایات، می‌توان به فهم روشن‌تری از روایات یادشده دست یافت. برخی از معارفی که بر اساس روایات در قرآن وجود دارند و به لحاظ احاطهٔ امام بر قرآن در سینهٔ امام نیز وجود دارند، بدین قرارند:

#### الف) آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: والله إني لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره كأنه في كفي فيه... خبر ما كان و خبر ما هو كائن، قال الله عز وجل: ﴿فيه تبيان كل شيء﴾؛<sup>۲</sup> امام صادق عليه السلام فرمودند: «به خدا قسم، من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می‌دانم، چنان که گویی در کف دست من است. در قرآن، خبر آسمان و زمین و

۱. همان.

۲. همان.

خبر گذشته و آینده وجود دارد. خداوند می‌فرماید: بیان هر چیزی در آن است».

۲. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام:... ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق لكم اخبركم عنه: إن فيه علم ما مضى و علم ما يأتي إلى يوم القيامة و حكم ما بينكم و بيان ما أصبحتم فيه تختلفون فلو سألتموني عنه لعلمتكم؛ امام صادق عليه السلام فرمود: امير المؤمنين عليه السلام فرمودند: «... این نسخه، همان قرآن است؛ از او بخواهید تا با شما سخن گوید. او هرگز سخن نگوید، ولی من از او به شما خبر می‌دهم. در قرآن، علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت وجود دارد، میان شما حکم می‌دهد و اختلافات شما را بیان می‌کند. اگر از من قرآن را بپرسید، به شما می‌آموزم».

ملاصالح مازندرانی در توضیح روایات یادشده چنین می‌نویسد:

«در قرآن، علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت وجود دارد» یعنی در آن علم گذشتگان و سرگذشت امت‌های پیشین و آنچه در گذشته‌های دور بینشان رخ داده و آنچه از بدی و خوبی بر آن‌ها گذشته و نیز علم حوادثی که هر روز اتفاق می‌افتد و فتنه‌های ناگهانی و احوال امت‌هایی که در آینده می‌آیند در آن وجود دارد.<sup>۲</sup>

باز از آن حضرت چنین روایت شده است:

۳. کتاب الله فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل ما بينكم و نحن نعلمه<sup>۳</sup>؛ در کتاب خداست خبر آنچه پیش از شما بوده و خبر آنچه پس از شما خواهد بود و او داور میان شماست و ما آن را می‌دانیم.

۱. همان، ص ۶۱.

۲. شرح أصول الكافي، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸.

۳. بصائر الدرجات، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۴. ... فقال هشام: إن عليا كان يدعى علم الغيب، والله تعالى لم يطلع على غيبه أحدا فمن أين ادعى ذلك؟ فقال أبي: إن الله جل ذكره أنزل على نبيه ﷺ كتابا بين فيه ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، في قوله «و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء و هدى و رحمة و بشر للمسلمين» و في قوله «و كل شيء أحصيناه في إمام مبين» و في قوله: «ما فرطنا في الكتاب من شيء» و في قوله: «ولا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبين»؛ هشام گفت: على ﷺ ادعای علم غیب می کرد، با این که خداوند هیچ کس را بر غیب مطلع نکرده؛ از کجا چنین ادعایی می کرد؟ امام صادق ﷺ فرمود: پدرم فرمود: «خداوند، کتاب بزرگی برای پیامبر فرستاد که در آن، تمام اسرار گذشته و آینده تا روز قیامت بود. چنانچه این آیه شاهد است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ﴾ و در آیه دیگر: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ و در این آیه: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ و در این آیه: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾.

#### ب) اخبار آسمان و زمین

از دیگر دانش‌هایی که در کتاب خدا وجود دارد و امام باید از آن برخوردار باشد، اخبار اموری است که در آسمان و زمین است. روایاتی که در پی می‌آیند، بر این مطلب دلالت دارند:

امام صادق ﷺ فرمودند:

۱. والله إني لا علم كتاب الله من أوله إلى آخره كأنه في كفي فيه خبر السماء و خير الأرض... قال الله عز وجل: ﴿فيه تبيان كل

شیء»<sup>۱</sup>؛ به خدا که من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می دانم، چنان که گویی در کف دست من است. در قرآن است خبر آسمان و خبر زمین... خداوند می فرماید: «بیان هر چیزی در آن است».

ملاصالح مازندرانی در شرح این روایت چنین می نویسد:

... «در قرآن است خبر آسمان» و ساکنان آن و حرکت و چرخش افلاک و احوال فرشتگان و مقاماتشان و حرکت ستارگان و مدارهایشان و منافع این حرکت و تاثیراتی که دارد و سایر اموری که در عالم بالا رخ می دهد و آثاری که بر افلاک مترتب است «و خبر زمین» حقیقت آن و نهایتش و خبر آن چه در دل و اطراف آن است و آن چه در سطح آن و فضای آن و زیر و بالای آن است و خبر معادنی که در آن است و آن چه در دل فلک ماه است از بسائط و مرکبات و منافع و مضار آن که عقل بشر در درک قسمتی از آن متحیر است...<sup>۲</sup>.

باز از آن حضرت در این باره، چنین روایت شده است:

۲. انی لاعلم ما فی السماوات و ما فی الأرض و اعلم ما فی الجنة و اعلم ما فی النار... ثم مکث هنیئة فرأی أن ذلک کبر علی من سمعه منه فقال: علمت ذلک من کتاب الله عز وجل یقول: ﴿فیه تبیان کل شیء﴾<sup>۳</sup>؛ من آنچه در آسمانها و زمین است، می دانم و آنچه در بهشت و دوزخ است، می دانم... سپس اندکی تأمل کرد و دید این سخن بر شنوندگان گران آمد؛ لذا فرمود: من این مطالب را از کتاب خداوند می دانم. خداوند می فرماید: «بیان هر چیزی در قرآن است».

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. شرح أصول الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۳. ینایع المعجز، ص ۸.

و در حدیث دیگری چنین فرمودند:

۳. نحن والله نعلم ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما بین ذلك قال: فبهت انظر إلیه فقال: یا حماد ان ذلك فی كتاب الله ثلاث مرات قال ثم تلا هذه الآية: ﴿و یوم نبعث فی كل أمة شهیدا من أنفسهم و جئنا بك علی هؤلاء شهیدا و نزلنا علیك الكتاب تبیاناً لكل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین﴾ انه من كتاب الله فیہ تبیان كل شیء؛<sup>۱</sup> به خدا سوگند، ما آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در بهشت و دوزخ و میان آنهاست، می دانیم. من مبهوتانه به او نگریستم. فرمودند: ای حماد! این در کتاب خداست، و این جمله را سه بار تکرار فرمودند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «(به یاد آورید) روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها برمی انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است». این از کتاب خداست؛ در آن بیان هر چیزی است.

در روایات یادشده، به صورت کلی از وجود دانش، آنچه بوده و خواهد بود و اخبار آسمانها و زمین در قرآن سخن گفته شده است، اما در برخی روایات به موارد جزئی تری از این علوم اشاره شده است؛ برای نمونه می توان به این روایات اشاره کرد:

۴. عن یونس قال: سمعته یقول و قد مرنا بجبل فیہ دود؛ فقال: اعرف من یعلم إناث الدود من ذكره و كم عدده و قال: نعلم ذلك من كتاب الله قال: و فی كتاب الله تبیان كل شیء؛<sup>۲</sup> یونس گوید: با امام صادق علیه السلام از کوهی عبور می کردیم که در آن کرم بود. فرمودند: «من کسی را می شناسم که ماده کرم را از نر آن

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۴۸.

۲. ینایع المعجز، ص ۹-۱۰.

بازمی شناسد و تعداد آن ها را هم می داند». و فرمود: «من این را از کتاب خدا می دانم ؛ در کتاب خدا بیان هر چیزی است».

٥. عن امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - أنه قال: والذی بعث محمداً ﷺ بالحق و أكرم أهل بيته ما من شيء تطلبونه من حرز من حرق أو غرق أو سرق أو إفلت دابة من صاحبها أو ضالة أو أبق إلا و هو فی القرآن، فمن أراد ذلك فليسألني عنه، قال: فقام إليه رجل فقال: يا امیر المؤمنین أخبرني عما يؤمن من الحرق و الغرق؟ فقال: اقرأ هذه الآيات ﴿الله الذی نزل الكتاب و هو يتولى الصالحين﴾، ﴿و ما قدروا الله حق قدره - إلى قوله - سبحانه و تعالی عما يشركون﴾ فمن قرأها فقد أمن الحرق و الغرق - قال: فقرأها رجل و اضطربت النار فی بيوت جيرانه و بيته و سطحها فلم يصبه شيء - ثم قام إليه رجل آخر فقال: يا امیر المؤمنین إن دابتي استصعبت علی و إنا منها علی و جل فقال: اقرأ فی اذنها الیمنی ﴿و له أسلم من فی السماوات و الأرض طوعا و کرها و إليه ترجعون﴾ - فقرأها فذلت له دابته - و قام إليه رجل آخر فقال: يا امیر المؤمنین إن أرضی أرض مسبعة و إن السباع تغشى منزلی و لا تجوز حتی تأخذ فریستها فقال: اقرأ ﴿لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم \* فإن تولوا فقل حسبی الله لا إله إلا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم﴾ - فقرأهما الرجل فاجتنبته السباع - ثم قام إليه آخر فقال: يا امیر المؤمنین إن فی بطنی ماء أصفر فهل من شفاء؟ فقال: نعم بلا درهم و لا دینار و لكن اکتب علی بطنک آية الكرسي و تغسلها و تشربها و تجعلها ذخيرة فی بطنک فتبرأ بإذن الله عز و جل - ففعل الرجل فبرأ بإذن الله - ثم قام إليه آخر فقال:

یا امیرالمؤمنین أخبرنی عن الضالة؟ فقال: اقرأ يس فى ركعتين و قل: یا هادى الضالة رد على ضالتى - ففعل فرد الله عز و جل عليه ضالته - ثم قام إليه آخر فقال: یا امیرالمؤمنین أخبرنى عن الآبق فقال: اقرأ ﴿ أو كظلمات فى بحر لجى يغشاه موج من فوقه موج - إلى قوله - و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور ﴾ - فقالها الرجل فرجع إليه الآبق - ثم قام إليه آخر فقال: یا امیرالمؤمنین أخبرنى عن السرقة فإنه لا يزال قد يسرق لى الشىء بعد الشىء ليلا؟ فقال له: اقرأ إذا أويت إلى فراشك ﴿ قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا - إلى قوله - و كبره تكبيرا ﴾ ثم قال امیرالمؤمنین عليه السلام: من بات بأرض قفر فقرأ هذا الآية ﴿ إن ربكم الله الذى خلق السماوات و الأرض فى ستة أيام ثم استوى على العرش - إلى قوله - تبارك الله رب العالمين ﴾ حرسه الملائكة و تباعدت عنه الشياطين، قال: فمضى الرجل فإذا هو بقريه خراب فبات فيها و لم يقرأ هذه الآية فتغشاه الشيطان و إذا هو آخذ بخطمه فقال له صاحبه: أنظره و استيقظ الرجل فقرأ الآية فقال الشيطان لصاحبه: أرغم الله أنفك أحرسه الآن حتى يصبح، فلما أصبح رجع إلى امیرالمؤمنین عليه السلام فأخبره و قال له: رأيت فى كلامك الشفاء و الصدق و مضى بعد طلوع الشمس فإذا هو بأثر شعر الشيطان مجتمعاً فى الأرض؛ اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت می کند: «سوگند بدان که محمد صلی الله علیه و آله را به حقیقت برانگیخته و خاندانش را گرامی داشته، هیچ چیزی نیست که شما آن را بجوید از حرز و دعاهاىی که برای محافظت از سوختن یا غرق شدن یا دزد یا گریختن چهارپایى از دست صاحبش یا گم شده اى و یا بنده فرارى، جز این که در قرآن است؛

هر که خواهد از من بپرسد». گوید: پس مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مرا آگاه کن از آنچه برای محافظت از سوختن و غرق شدن است؟ فرمود: «این آیات را بخوان: ﴿اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ و آیه: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ تَا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. پس هر که این آیات را بخواند، از سوختن و غرق شدن ایمن است». گوید: پس مردی آن را خواند و آتش در خانه‌های همسایگانش درگرفت و خانه او هم وسط آن خانه‌ها بود و آسیبی به او نرسید. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! حیوانی که زیر پای من است، چموشی می‌کند و من از آن ترسانم؟ فرمود: «در گوش راستش (این آیه را) بخوان: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾. و آن مرد این آیه را خواند و آن حیوان برای او رام گردید. مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! سرزمین ما جای درندگان است و درندگان به خانه من درآیند و تا شکار خود را نگیرند، از آن جا نگذرند؟ فرمود: «(این دو آیه را) بخوان: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾. پس آن مرد این دو آیه را خواند و درندگان از او دور شدند. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! در شکم من آب زردی است؛ آیا شفایی دارد؟ فرمود: «آری (بی پول) و بدون صرف کردن درهمی و نه دیناری؛ آیه‌الکرسی را بر شکمت بنویس و آن را بشوی و بیاشام و آن را در شکمت ذخیره کن؛ به خواست خداوند بهبودی یابی». و آن مرد انجام داد و به خواست خداوند، بهبودی یافت. سپس دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! از (آنچه برای پیدا کردن



حیوان) گم شده (فایده دارد)، مرا آگاه فرما؟ فرمود: «سوره یس را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: یا هادی الضالّة رد ضالّتی». پس آن را انجام داد و خداوند حیوان گم شده‌اش را به او برگردانید. سپس دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! برای بنده گریخته دستوری فرما! فرمود: «بخوان: ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ... وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾». و آن مرد آن را گفت و بنده فراری‌اش به سوی او بازگشت. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برای ایمنی از دزدی چیزی بفرما، زیرا پیوسته پشت سرهم شب‌ها از من دزدی شود؟ فرمود: «چون به بستر خواب رفتی این آیه را بخوان: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا... وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا﴾». سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس در بیابانی خالی از سکنه، شبی را به سر برد و این آیه را بخواند: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ... تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾، فرشتگان او را محافظت کنند و شیاطین از او دور شوند». گوید: پس آن مرد رفت و به ویرانه‌ای رسید. شب را در آنجا خوابید و این آیات را نخواند؛ پس شیطان به سراغش آمد و بینی آن مرد را گرفت. رفیقش به او گفت: مهلتش بده! آن مرد (از این حرف) از خواب پرید و آیه‌ای را (که حضرت فرموده بود) خواند؛ پس شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی تو را به خاک مالید. اکنون باید تا صبح او را محافظت و پاس‌داری کنی. چون صبح شد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و جریان را گفت و عرض کرد: در سخن شما شفا و راستی یافتم، و پس از بالا آمدن آفتاب، بدان‌جا رفت و جای موی شیطان را در زمین دید.

۶. أبی الحسن الأول علیه السلام فی قول الله تعالی: ﴿و لو أن قرآنا سیرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو کلم به الموت﴾ فقد ورثنا الله تعالی هذا القرآن ففیه ما یسیر به الجبال و یقطع به البلدان و یحیی به الموتی، إن الله تعالی یقول فی کتابه العزیز: ﴿و ما من غایبة فی السماء و الأرض إلا فی کتاب مبین﴾ و قال تعالی: ﴿ثم أورثنا الكتاب الذین اصطفینا﴾ فنحن اصطفانا الله جل اسمه فورثنا هذا الكتاب الذی فیه کل شیء<sup>۱</sup>. موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه ﴿و لو أن قرآنا سیرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو کلم به الموتی﴾ فرمود: «آن قرآن به ما به ارث رسیده که به وسیله آن کوهها پیموده می شود، شهرها در نور دیده می گردد و مرده زنده می شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿و ما من غایبة فی السماء و الأرض إلا فی کتاب مبین﴾ و در این آیه می فرماید: ﴿ثم أورثنا الكتاب الذین اصطفینا﴾. ما را خدای عزیز برگزیده و این کتاب را به ما ارث بخشید، که در آن هر چیزی هست».

### ج) همه آنچه بندگان به آن نیاز دارند

تعبیر پاره‌ای دیگر از روایات این است که دانش هر آنچه بندگان بدان نیاز دارند، در قرآن موجود است. این روایات از این دسته‌اند:

۱. امام باقر فرمودند: إن الله تبارک و تعالی لم یدع شیئا تحتاج إلیه الامة إلا أنزله فی کتابه و بینه لرسوله صلی الله علیه و آله و جعل لكل شیء حدا و جعل علیه دلیلا یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلک الحد حدا؛ خداوند چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت، جز آن که آن را در قرآنش فروفرستاد و برای رسولش بیان فرمود و برای هر چیز اندازه و مرزی قرار داد و برای راهنمایی آن رهبری گماشت

۱. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۶۵-۶۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۹.

و برای کسی که از آن مرز تجاوز کند، کیفری قرار داد.  
۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: إن الله تبارک و تعالی أنزل فی القرآن تبیان کل شیء حتی والله ما ترک الله شیئا یحتاج إلیه العباد حتی لا یستطیع عبد یقول: لو کان هذا انزل فی القرآن إلا و قد أنزله الله فیہ؛ خداوند در قرآن بیان هر چیز را فر فرستاده تا آنجا که به خدا سوگند، چیزی را از احتیاجات بندگان فر و گذار نکرده و تا آنجا که هیچ بنده‌ای نتواند بگوید: ای کاش این در قرآن آمده بود، جز آن که خدا آن را در قرآن فر فرستاده است.

**د) هر آنچه انسان‌ها در آن اختلاف می‌کنند**  
پاره‌ای دیگر از روایات بر این مطلب دلالت دارند که برای هر آنچه انسان‌ها در آن با یکدیگر اختلاف می‌کنند، در قرآن راه‌حلی وجود دارد:

از امام صادق علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:  
ما من أمر یختلف فیہ اثنان إلا و له أصل فی کتاب الله عز و جل و لکن لا تبلغه عقول الرجال؛ هیچ چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند، مگر این که (حل آن) ریشه‌ای در کتاب خداوند بلندمرتبه دارد، اما عقل‌های مردان به آن نمی‌رسد.

ملاصالح مازندرانی در شرح این روایت چنین می‌نویسد:  
« هیچ چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند» چه آن چیز از اصول اعتقادات باشد چه از فروع آن یا امور جزئی‌ای که انسان‌ها در مدنیت و زندگی و کسب و کار خود بدان نیاز دارند « مگر این که (حل آن) ریشه‌ای در کتاب خداوند بلندمرتبه دارد؛ چرا که کتاب خدا ریشه همه معارف و حقایق است و دانش منافع و مضار دنیا و آخرت و علم تمام آن‌چه هست در آن است، پس هیچ حکم کلی و جزئی نیست مگر این که قرآن اساس و مبدأ آن

۱. همان.

۲. همان، ص ۶۰.

و غایت و منتهای آن است.<sup>۱</sup>

هـ) توانایی مستند کردن تمام آنچه می‌گویند به قرآن آنچه تا کنون گذشت، ناظر به دانش‌هایی بود که در قرآن وجود دارد و البته امام به دلیل برخورداری از دانش کتاب خدا، از آن آگاه است. پاره‌ای دیگر از روایات که از سویی مربوط به قرآنند و از سوی دیگر مربوط به امام، روایاتی هستند که ناظر به کیفیت دانش امام به قرآنند؛ برای نمونه، در برخی روایات چنین بیان شده که امام باید بتواند آنچه را می‌گوید، به قرآن مستند کند:

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إذا حدثتكم بشيء فسألوني من كتاب الله ثم قال في بعض حديثه:  
 أن النبي صلى الله عليه وآله نهى عن القيل و القال و فساد المال و كثرة السؤال.  
 فقيل له: يابن رسول الله أين هذا من كتاب الله قال ان الله عز و جل  
 يقول: ﴿ لا خير في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقة أو معروف  
 أو إصلاح بين الناس ﴾ و قال: ﴿ لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي  
 جعل الله لكم قياماً ﴾ و قال: ﴿ لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم  
 تسؤكم ﴾؛ چون به شما از چیزی خبر دهم، از من بپرسید: کجای  
 قرآن است. آن‌گاه حضرت ضمن گفتارش فرمود: پیغمبر صلى الله عليه وآله از  
 قیل و قال و تباه ساختن مال و زیادی سؤال نهی فرموده است. به  
 حضرت عرض شد: پسر پیغمبر! همین که فرمودید در کجای  
 قرآن است؟ فرمود: خداوند می‌فرماید: «در بسیاری از  
 درگوشی‌های مردم خیری نیست، جز آن‌که به صدقه یا نیکی یا  
 اصلاح میان مردم دستور دهد». و فرمود: «امواتان را که خدا قوام  
 کار شما قرار داده، به کم‌خردان مدهید!» و فرموده: «از چیزهایی

۱. شرح أصول الكافي، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۶۰.

که اگر بر شما عیان شود غمگینتان کند، سؤال نکنید!»

### و) دانش به کیفیت و شأن نزول آیات

و یا برخی روایات بر این مطلب دلالت دارند که دانش کیفیت و شأن نزول قرآن نزد امام است:

امام علی علیه السلام فرمودند:

والله ما نزلت آية إلا و قد علمت فيما نزلت و أين نزلت، ابلیس نزلت ام بنهار نزلت، فی سهل او جبل إن ربی و هب لی قلبا عقولا و لسانا سئولا؛ به خدا سوگند! هیچ آیه‌ای از آیات الهی نازل نشد، مگر این که دانستم که در شأن که نازل شد و در کجا فرود آمد؛ آیا شبانگاه نازل شد یا صبح گاهان و در بیابان یا در کوه فرود آمد. همانا پروردگارم به من قلب دانا و لسان گویا کرامت فرموده است.

و زید بن علی از آن حضرت چنین روایت می کند:

ما دخل رأسی نوما و لا غمضا علی عهد رسول الله صلى الله عليه وآله حتی علمت من رسول الله صلى الله عليه وآله ما نزل به جبرئیل فی ذلک الیوم فی حلال أو حرام أو سنة أو أمر أو نهی فیما نزل فیہ و فیمن نزل، فخرجنا فلقینا المعتزلة فذکرنا ذلک لهم فقالوا: إن هذا الامر عظیم، کیف یکون هذا و قد کان أحدهما یغیب عن صاحبه؟ فکیف یعلم هذا؟ قال: فرجعنا إلی زید فأخبرناه بردهم علینا، فقال: کان یتحفظ علی رسول الله صلى الله عليه وآله عدد الأيام التي غاب بها فإذا التقیا قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: یا علی نزل علی فی یوم کذا و کذا و کذا و فی یوم کذا و کذا، کذا و کذا، حتی یعدها علیه إلی آخر الیوم الذی وافی فیہ فأخبرناهم بذلك؛ در زمان پیامبر خدا هرگز خوابم نبرد

۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۷.

۲. بصائرالدرجات، ص ۲۱۷.

و چشم بر هم نگذاشتم، مگر این که از آن حضرت فرا گرفتم که آن روز جبرئیل چه چیز از حلال و حرام و سنت و امر و نهی از سوی خداوند آورده، در چه مورد و درباره چه کس نازل شده. ما از خدمت زید بن علی خارج شدیم. همین مطلب را برای معتزلیان نقل کردیم. گفتند: این ادعای بزرگی است! چگونه امکان دارد، با این که اتفاق می افتاد یکی از دیگری دور می افتاد؟! پس از کجا اطلاع پیدا می کرد؟ ما برگشتیم پیش زید و جریان رد کردن آن ها را نقل کردیم. گفت: تعداد روزهایی که از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله دور بود، در خاطر می سپرد. وقتی ایشان را ملاقات می کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: یا علی! فلان روز فلان چیز نازل شد و در فلان روز فلان، تا آخرین روزی که دور بوده. ما برگشتیم و پاسخ را به معتزلیان گفتیم.

بر اساس آنچه گذشت، امام کسی است که از تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن قرآن آگاه است و می تواند بر اساس قرآن از اخبار گذشته و آینده، آسمان ها و زمین، تمام آنچه مورد نیاز مردم است و... آگاهی داشته باشد و علم او به قرآن به معنای علم او به همه این مسائل است و چنین دانشی از ویژگی های اختصاصی پیشوایان معصوم علیهم السلام است و کسی با آنان در این ویژگی اشتراک ندارد و اگر کسی مدعی امامت بود، باید از علم قرآن با این وسعت برخوردار باشد. با وجود این، در هیچ روایتی، از «دانش به کتاب خدا» به عنوان علامت شناسایی امام یاد نشده است. البته اگر چنین باشد، میان این دو تهافتی نیست، چراکه این که علم به کتاب خدا از صفات امام است، مطلبی است و این که مردم بخواهند از این راه امام را شناسایی کنند، مطلبی دیگر و این دو با هم تلازم ندارند؛ هم چنان که عصمت از صفات امام است، ولی به دلیل این که مردم راهی به شناسایی عصمت ندارند، نمی توان آن را از نشانه های امام برشمرد. البته در این باره دو روایت وجود دارد که ممکن است بر مطلب یادشده دلالت داشته باشند. این روایات بدین قرارند:

### گفتار اول. علم؛ نشانه امام ۶۳

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمة و النصوص و إن يكون أعلم الناس و أتقاهم لله و أعلمهم بكتاب الله و إن يكون صاحب الوصية الظاهرة و يكون له المعجز و الدليل و تنام عينه و لا ينام قلبه و لا يكون له فيء و يرى من خلفه كما يرى من بين يديه؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: ده خصلت است که امام داراست: عصمت، تصریح به نام او، از همه مردم دانشمندتر است، از همه کس پرهیزکارتر است، در تفسیر قرآن از همه داناتر است، وصی آشکار امام پیشین است، معجزه و دلیل دارد، چشمش می خوابد، ولی دلش بیدار است، سایه ندارد و از پشت سرش مانند پیش رو می بیند.

در این حدیث، مواردی همچون وصیت آشکار، معجزه و... وجود دارد که در روایاتی دیگر، از نشانه‌های امامت شمرده شده و دانش به کتاب خدا نیز در کنار همین موارد ذکر شده است، اما صرف نظر از این که تعبیر این روایت «اعلم الناس بكتاب الله» است، و این تعبیر جنبه مقایسه‌ای دارد و بیان گر این است که در قیاس با سایرین، دانش امام به کتاب بیشتر است؛ بنابراین، روایت مزبور ناظر به آگاهی امام از تمامی معارف قرآن نیست، در این حدیث از موارد یادشده به عنوان صفات امام یاد شده است، نه نشانه‌های امام؛ از این رو نمی توان به اعتبار آن، دانش به کتاب الله را از نشانه‌های امام دانست.

۲. أبي الجارود قال قلت لأبي جعفر عليه السلام جعلت فداك إذا مضى عالمكم أهل البيت بى شيء يعرف الذى يجىء من بعده قال بالهداية و الاطراق و اقرار آل محمد صلوات الله عليهم بالفضل و لا يسأل عن شيء مما بين دفتين الا أجاب عنه؛ ابوالجارود گوید: به امام

۱. الخصال، ص ۴۲۸.

۲. بصائر الدرجات، ص ۵۰۹.

باقر علیه السلام عرض کردم: هنگامی که عالم شما اهل بیت درگذشت، کسی که پس از اوست، به چه وسیله شناخته می‌شود؟ فرمود: «با راهنمایی، کم‌سخنی، وقار، اقرار آل محمد به برتری او و از میان دو جلد (کتاب خدا) چیزی از او پرسیده نمی‌شود، مگر این که پاسخ می‌گوید».

دلالت این روایت بر مدعا نیز تام نیست، چرا که همین حدیث که در *بصائر الدرجات* به صورت فوق روایت شده، در کتاب‌های غیبت نعمانی و *خصال* شیخ صدوق، به جای عبارت «بین دفتین»، «بین صدفیها» نقل شده است.<sup>۱</sup> علامه مجلسی در این باره چنین می‌نویسد:

«بین صدفیها» یعنی همه زمین چرا که کوه محیط به دنیاست و صدف الجبل آن چیزی است که از کنارش مقابل تو قرار می‌گیرد و در *بصائر* «بین دفتین» است که به معنای دو جلد قرآن است و کنایه از همه آن است.<sup>۲</sup>

بنابراین، طبق نقل *بصائر*، روایت یادشده ناظر به علم امام به کتاب خداست و طبق دو نقل دیگر، چنین نیست. از آن جا که اصل وجود تعبیر «بین دفتین» مورد تردید است، پس نمی‌توان با قاطعیت گفت، روایات به صراحت یکی از راه‌های شناخت امام را دانش او به قرآن دانسته‌اند؛ با وجود این می‌توان گفت روایاتی که به طور مطلق، علم را از نشانه‌های امام بر شمرده‌اند و پیش‌تر نمونه‌هایی از آن ذکر شد، به اطلاق خود شامل علم به قرآن نیز می‌شود. به عبارت دیگر، وقتی گفته می‌شود: یکی از راه‌های شناخت امام، دانش امام است و این دانش به قید خاصی مقید نمی‌شود، همه دانش‌ها و از جمله دانش به معارف قرآن را در بر می‌گیرد. البته در این باره، این نکته قابل توجه است که اگر در روایات، به صراحت از علم به قرآن - علی‌رغم اهمیت آن - به عنوان نشانه امام یاد نشده، حتماً دلیل خاصی داشته

۱. *الخصال*، ص ۲۰۰؛ *کتاب الغیبه*، ص ۲۵۰.

۲. *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۱۳۹.



است که شاید با توضیحاتی که در ادامه خواهد آمد، بتوان گوشه‌ای از آن را دریافت.

نکته مهم دیگر این که وقتی گفته می‌شود: یکی از نشانه‌های امام، علم او به کتاب خداست، مقصود علم واقعی به کتاب خداست، نه این که هر کس توانست از پیش خود رطب و یابسی بیافد، بتواند مدعی علم به کتاب خدا شود و بافته‌های ذهن خود را، باطن قرآن بداند و تأویل آیات قرآن را دلیلی بر دانش به کتاب خدا و در نتیجه، امامت خود بیندارد. این، قاعده عقلی است که وقتی چیزی نشانه‌ای دارد، مصداق واقعی آن نشانه، نشانه است، نه مصداق بدلی، ادعایی و دروغینش؛ برای نمونه، یکی از نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام خروج یمانی است. روشن است که یمانی واقعی، نشانه ظهور است، نه یمانی دروغین و ادعایی، و ما تا راهی به شناسایی یمانی واقعی نداشته باشیم، نمی‌توانیم خروج او را نشانه‌ای بر ظهور امام تلقی کنیم؛ بنابراین، خروج یمانی زمانی می‌تواند نشانه ظهور باشد که بتوان مصداق واقعی آن را از مصادیق جعلی‌اش شناسایی کرد؛ پس زمانی می‌توان آنچه را مدعی امامت به عنوان باطن و تأویل قرآن عرضه می‌کند، دلیلی بر امامت او قلمداد کرد که از راه اطمینان‌آوری بتوان صحت گفته‌های او را اثبات کرد. به تعبیر دیگر، وقتی گفته می‌شود یکی از نشانه‌های امام علم او به قرآن است، مقصود علم درست است و نه نادرست؛ بنابراین، باید راهی برای تشخیص درست از نادرست بودن آنچه از سوی مدعی امامت به عنوان معارف قرآن عرضه می‌شود، وجود داشته باشد. یکی از راه‌های این تشخیص می‌تواند دلیلی باشد که مدعی عرضه می‌کند، ولی به صرف این که مدعی، پاره‌ای از اطلاعات را به عنوان باطن و تأویل قرآن عرضه می‌کند، نمی‌تواند چیزی را اثبات نماید.

این مطلب را که آنچه نشانه امامت است، باید قابل راستی‌آزمایی باشد، هرچند به دلیل بداهتش نیازمند استدلال نیست، می‌توان بر اساس روایات

اثبات کرد؛ برای نمونه، در روایاتی که پیش از این گذشت، «علم به همه زبان‌ها» از نشانه‌های امام بود و این چیزی است که صحت و سقم ادعای آن را می‌توان آزمود؛ یا در روایت مربوط به جنگ نهروان، امام علی علیه السلام علم غیب خود را برای کسی دلیل امامت گرفتند که پس از لحظاتی صحت آن اثبات شد؛ و یا اگر گفته شده آگاهی از آنچه فردا رخ می‌دهد، از نشانه‌های امام است، می‌توان درستی یا نادرستی آن را آزمود؛ و بلکه هم چنان که گذشت اگر بر اساس برخی از روایات علم به حلال و حرام الهی نمی‌تواند راهی برای شناسایی امام باشد به این دلیل است که مخاطب این دسته از روایات عوام هستند و آنها راهی به راستی آزمایی این بخش از دانش امام ندارند و اگر این مسیر برای دانشمندان راهگشاست و آنان می‌توانند به کمک آن امام را شناسایی کنند به این دلیل است که آن‌ها می‌توانند به درستی یا نادرستی چنین دانشی پی ببرند.

توجه به مطلب یادشده از این نظر ضروری می‌نماید که از آن‌جا که بخش قابل توجهی از معارف قرآن، بطون قرآن است و بطون قرآن از آن نظر که بطن هستند، راهی به کشف آن جز اتصال به علم الهی نیست، این احتمال وجود دارد که برخی بافته‌های ذهن خود را به عنوان بطن قرآن عرضه کنند و البته به دلیل این که راهی برای اثبات صحت آن وجود ندارد، خود را از زحمت اثبات برهانند و این را دلیلی بر دانش خود و در نتیجه، امامت خود تلقی کنند. هم چنان که بخش قابل توجهی از آن چه در کتاب‌های احمد بصری آمده و به عنوان معارف قرآن به مخاطب عرضه می‌شود از این سنخ است؛ بنابراین باید توجه داشت که وقتی چیزی به عنوان بطن قرآن عرضه می‌شود، از آن‌جا که دلیلی وجود ندارد که صحت و درستی آن را اثبات نماید، نمی‌توان به استناد آن چیزی را اثبات کرد. شاید به همین دلیل است که در هیچ روایتی به صورت ویژه، «علم به کتاب خدا» نشانه امام قرار داده نشده است و نیز علی‌رغم این که پیشوایان معصوم علیهم السلام در مواردی

برای اثبات امامت خود به علم غیب و یا معجزه و امثال آن استناد کرده‌اند، هیچ موردی یافت نشد که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام «علم به باطن قرآن» را دلیل اثبات امامت خود قرار داده باشند. شاید سر این مطلب، همان نکته پیش گفته باشد که وقتی راهی به اثبات صحت آنچه از سوی امام به عنوان بطن قرآن ارائه شده، نباشد، نمی‌توان به وسیله آن امامت را اثبات کرد.

البته از این نکته نیز نباید غافل شد که امام گاهی برای محمد بن مسلم، ابوبصیر و دیگر شیعیان خود سخن می‌گوید و بطون قرآن و تأویل آیات الهی را بیان می‌فرماید؛ در چنین مواردی اصحاب ائمه علیهم‌السلام اگر سخن امام را می‌پذیرند و آن را بطن قرآن تلقی می‌کنند، به این دلیل است که از پیش، امامت امام را پذیرفته‌اند و به این که دانش ظاهر و باطن قرآن نزد امام است، ایمان دارند. اما وقتی امام می‌خواهد با بیان یکی از بطون قرآن، دانش خود به کتاب و در نتیجه، امامت خود را اثبات نماید روشن است که از آنجا که راهی به اثبات صحت سخن او نیست، نمی‌توان به وسیله آن امامت را اثبات کرد؛ به همین دلیل است که - هم‌چنان که گذشت - در منابع، موردی یافت نشد که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای اثبات امامت خود، به بیان بطون قرآن پرداخته باشند.

حاصل سخن این که، اگر بپذیریم یکی از نشانه‌های امام، دانش او به قرآن است، این سخن بدین معنا نیست که ادعای کسی که مدعی است سخنانش بطون قرآن است، پذیرفته می‌شود، چرا که از آنجا راهی برای اثبات صحت باطن قرآن نیست، و صحت آن تنها زمانی قابل پذیرش است که از پیش، امامت و اتصال مدعی آن با علم الهی ثابت شده باشد؛ اما اگر کسی بخواهد نفس این علم را دلیل بر امامت خود بگیرد، به دلیل بسته بودن مسیر راستی‌آزمایی آن، نمی‌توان به استناد آن چیزی را ثابت کرد. بنابراین، اگر در روایات «علم به کتاب خدا» نشانه امامت قرار داده شده باشد، مقصود آن بخش از معارف قرآن است که امام می‌تواند برای پرسش‌گران، درستی

آن را اثبات کند. از آنچه گفته شد می‌توان ادعای پاره‌ای از مدعیان گذشته و یا حال را که بافته‌های ذهن خود را به عنوان باطن قرآن(!) به خلق نادان قالب می‌کنند، نقد کرد.

خلاصه آنچه گذشت این است که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام از دانش به عنوان یکی از راه‌های شناسایی امام یاد کرده‌اند و برای چنین دانشی، ویژگی‌های خاصی برشمرده‌اند؛ علم به همه زبان‌ها، علم به حرام و حلال الهی، علم به آنچه فردا رخ می‌دهد، علم غیب و در یک کلمه «علم به آنچه بوده و خواهد بود». و از آن‌جا که به اصطلاح اصولیون، نسبت موارد یادشده عطف به او است، بنابراین کسی که مدعی امامت است، باید جامع همه این دانش‌ها باشد.

گفتار دوم

وصیت؛ نشانه امام

### وصیت، راه شناخت امام

بر اساس روایات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، یکی دیگر از نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام را شناخت و به بی‌اساس بودن ادعای مدعیان دروغین پی برد، «وصیت» است؛ یعنی وقتی امام سابق به کسی وصیت کرد و او را وصی خود معرفی کرد، از این راه می‌توان فهمید کسی که به او وصیت شده، جانشین امام سابق و امام بر حق است. در این باره روایات متعددی وجود دارد؛ از جمله:

عن الحارث بن المغيرة النضری قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بما يعرف صاحب هذا الامر؟ قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية؛ حارث بن مغیره می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: صاحب این امر به چه شناخته می‌شود؟ فرمود: «به آرامش، وقار، دانش و وصیت».

این نشانه به تنهایی، قابلیت سوءاستفاده دارد و می‌تواند دست آویز شیادان قرار گیرد، زیرا همیشه این امکان وجود دارد که مدعیان دروغین، خود را وصی امام معرفی کنند و مدعی شوند ائمه علیهم‌السلام به هنگام شهادت، به صورت خصوصی به آنان وصیت کرده‌اند؛ از این رو، برای این که راه بر چنین مدعیانی بسته شود، پیشوایان معصوم علیهم‌السلام وصیت را با «آشکار بودن» مقید کرده‌اند؛ یعنی نشانه امام این است که امام سابق، آشکارا کسی را وصی خود قرار دهد. در این باره می‌توان به این روایات اشاره کرد:

گفتار دوم. وصیت؛ نشانه امام ۷۱ □

۱. ابي عبدالله عليه السلام قال: قيل له، بأى شىء يعرف الامام؟ قال: بالوصية الظاهرة و بالفضل...<sup>۱</sup> حفص بن بختري مى گويد: به امام صادق عليه السلام عرض شد: امام با چه چيزى شناخته مى شود؟ فرمود: «به وصيت آشكار و به فضيلت».

۲. ابي عبدالله عليه السلام قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمة و النصوص و أن يكون أعلم الناس و أتقاهم لله و أعلمهم بكتاب الله و أن يكون صاحب الوصية الظاهرة...<sup>۲</sup>؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «ده خصلت از صفات امام است: عصمت، نص بر امامت، از همه مردم داناتر و پرهيزكارتر است، به قرآن داناتر است و داراى وصيت آشكار است...».

در برخى ديگر از روايات، قيد يادشده به صورتى شفاف تر توضيح داده شده است؛ وصيت بايد به اندازه اى آشكار باشد كه وقتى مسافران وارد شهر شده و از مردم در كوچه و بازار سؤال كنند كه: وصى فلان امام كيست؟ مردم وصى را بشناسند و او را معرفى كنند. در اين باره در روايات چنين آمده است:

۳. عن عبدالاعلى قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: المتوئب على هذا الامر، المدعى له، ما الحجة عليه؟ قال: يسأل عن الحلال والحرام، قال: ثم أقبل على، فقال: ثلاثة من الحجّة لم تجتمع فى أحد إلا كان صاحب هذا الأمر أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون صاحب الوصية الظاهرة التى إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة و الصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان<sup>۳</sup>؛ عبدالاعلى مى گويد: به امام

۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. الخصال، ص ۴۲۸.

۳. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴.

صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غضب کرده و به ناحق ادعا می کند، چه دلیلی بر ردّ اوست؟ فرمود: «درباره حلال و حرام از او پرسند (درست پاسخ نگفتنش دلیل بر ادعای دروغش است)». سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید: سزاوارترین مردم است به امام پیش از خود، سلاح نزد اوست و وصیت امام سابق درباره او مشهور است، به طوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که بررسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می گویند: به فلان پسر فلان».

۴. ابن ابی نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا علیه السلام: إذا مات الامام بم يعرف الذی بعده؟ فقال للإمام علامات منها أن یكون أكبر ولد أبيه و یكون فیہ الفضل و الوصیة و یقدم الركب فیقول: إلی من أوصی فلان؟ فیقال: إلی فلان...؛ ابن ابی نصر می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چون امام بمیرد، امام پس از وی به چه دلیل شناخته می شود؟ فرمود: «امام علاماتی دارد؛ از جمله این که بزرگترین فرزند پدر اوست و دارای فضیلت و وصیت است، به طوری که جماعت مسافران می آیند و می پرسند: فلان امام [که وفات کرد] به که وصیت کرد؟ همه می گویند: به فلان کس...».

۵. عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: سألته عن الدلالة علی صاحب هذا الامر، فقال: الدلالة علیه: الکبر و الفضل و الوصیة، إذا قدم الركب المدينة فقالوا: إلی من أوصی فلان؟ قیل: فلان بن فلان، و دوروا مع السلاح حیثما دار، فأما المسائل فلیس فیها حجة؛ احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم. فرمود: «دلیلش بزرگی سن، فضیلت

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۸۵.



و وصیت است. زمانی که کاروان به شهر درآید و بگویند: فلانی به که وصیت کرد؟ گفته شود: به فلان پسر فلان و هر کجا سلاح گردید، شما هم بگردید، اما پاسخ گفتن مسائل، دلیل نیست».

در پاره‌ای از روایات، افزون بر قید یادشده، تصریح شده است که وصیت باید به صورتی باشد که بر افراد مختلف، قابل انطباق نباشد، بلکه به گونه‌ای باشد که امام را بعینه مشخص کند:

۶. عن الرضا عليه السلام: فإن قال: فلم لايحوز أن يكون الامام من غير جنس الرسول؟ قيل: لعل منها: أنه لما كان الامام مفترض الطاعة لم يكن بد من دلالة تدل عليه و يتميز بها من غيره و هي القرابة المشهورة و الوصية الظاهرة ليعرف من غيره و يهتدى إليه بعينه...؛ امام رضا عليه السلام فرمودند: «پس اگر گوینده‌ای پرسد: چرا جایز نیست امام از غیر جنس (خاندان) پیغمبر باشد؟ گفته می‌شود: برای علت‌های متعددی که از آن جمله این است که چون اطاعت امام واجب است، ناچار باید نشانه و دلیلی باشد که او را معرفی کند و از دیگران او را متمایز سازد، و آن قرابت و خویشی مشهور است و وصیت آشکار، تا وی از غیر شناخته شود و دیگران به شخص او هدایت شوند».

از مجموع روایات یادشده به روشنی این نکته فهمیده می‌شود که وصیت مورد نظر روایات، وصیت مبهم و کلی نیست، بلکه وصیتی است که دقیقاً مصداق امام لاحق را مشخص می‌کند و راه را بر مدعیان دروغین می‌بندد.

#### حضور گواهان هنگام وصیت

از آن‌جا که از سویی، وصیت دارای کارکرد مهم شناسایی امام است و از سوی دیگر، وصیت به حسب سخن اهل بیت عليهم السلام باید آشکار باشد،

پیشوایان معصوم علیهم‌السلام درباره معرفی وصی پس از خود، اهتمامی ویژه داشتند و برای این که وصیت به صورت آشکار باشد و دیگران نیز از آن مطلع گردند، افرادی را بر وصیت خود شاهد قرار می دادند تا از این طریق، امام پس از خود را به شیعیان معرفی کنند. در روایتی درباره حضور شاهدان به هنگام وصی معرفی شدن امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام چنین آمده است:

سلیم بن قیس قال: شهدت وصية امير المؤمنين عليه السلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السلام و أشهد علي وصيته الحسين عليه السلام و محمداً و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته، ثم دفع إليه الكتاب و السلاح و قال لابنه الحسن عليه السلام: يا بني! أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن أوصي إليك و أن أدفع إليك كتبي و سلاحي كما أوصى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و دفع إلى كتبه و سلاحه، و أمرني أن أمرك إذا حضرك الموت أن تدفعها إلى أخيك الحسين عليه السلام. ثم أقبل علي ابنه الحسين عليه السلام فقال: و أمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعها إلى ابنك هذا. ثم أخذ بيد علي بن الحسين عليه السلام ثم قال لعلي بن الحسين: و أمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعها إلى ابنك محمد بن علي و أقرأه من رسول الله صلى الله عليه وآله و مني السلام؛ سلیم می گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم. حضرت بر وصیتش امام حسین علیه السلام، محمد و همه فرزندان و اهل بیت و رؤسای شیعیانش را شاهد گرفت. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب و اسلحه را به امام حسن علیه السلام سپرد و فرمود: «پسرم! پیامبر صلى الله عليه وآله به من دستور داده به تو وصیت کنم و کتابها و اسلحه ام را به تو بسپارم، همان گونه که پیامبر صلى الله عليه وآله به

#### گفتار دوم. وصیت؛ نشانه امام @ ۷۵

من وصیت فرمود و کتاب‌ها و اسلحه‌اش را به من سپرد. آن حضرت به من دستور داده تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید، آن‌ها را به برادرت حسین بسپار». سپس حضرت رو به امام حسین علیه السلام کرد و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به تو دستور داده که آن‌ها را به این پسر بسپاری». و در این حال، حضرت دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت، او را به خود نزدیک کرد و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به تو دستور داده که آن‌ها را به پسر محمد بسپاری. از قول پیامبر و من، به او سلام برسان!»

درباره حضور گواهان هنگام وصیت به امام جعفر صادق علیه السلام می‌توان به این روایت اشاره کرد:

عن عبدالاعلی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله... إن أبي استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً فدعوت أربعة من قريش، فيهم نافع مولى عبد الله بن عمر، قال: اكتب هذا ما أوصى به يعقوب بنيه يا بني إن الله اصطفى لكم الدين فلما تموتن إلاً و إنتم مسلمون و أوصى محمد بن علي إلى ابنه جعفر بن محمد و أمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلی فيه الجمع و إن يعممه بعمامته و إن يربع قبره و يرفعه أربع أصابع، ثم يخلى عنه، فقال: اطووه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت بعد ما انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إني كرهت أن تغلب و إن يقال: إنه لم يوص، فأردت أن تكون لك حجة فهو الذي إذا قدم الرجل البلد قال: من وصى فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك في الوصية؟ قال:

تسألونه فإنه سيبين لكم؛<sup>۱</sup> عبدالأعلى می گوید: از امام صادق عليه السلام درباره قول عامه پرسیدم که می گویند رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ اهل جاهلیت مرده است». فرمود: «سوگند به خدا که درست است... پدرم در زمان خود هر چه آن جا بود، به من سپرد و چون مرگش فرارسید، فرمود: چند گواه برای من حاضر کن! من چهار تن از قریش را حاضر کردم که نافع، وابسته عبدالله بن عمر، با آنها بود و فرمود: بنویس این است که یعقوب به پسرانش وصیت کرد: «ای پسران من! به راستی خدا برای شما دینی را برگزیده است؛ مبادا بمیرید، جز این که مسلمان باشید!» و محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و به او دستور داد او را در بردی که هنگام نماز جمعه می پوشید، کفن کند و عمامه او را برای او عمامه سازد و قبر او را چهار گوش نماید و چهار انگشت از زمین بلندتر کند و او را واگذارد. سپس فرمود: آن وصیت نامه را در هم پیچید! و به گواهان فرمود: خدا شما را رحمت کند! برگردید. و چون گواهان رفتند، گفتم: پدرجان، در این استشهاد چه مصلحتی بود؟ فرمود: خوش نداشتم که مغلوب شوی و بگویند وصیت نکرده است. خواستم دلیلی در دست داشته باشی. و امام کسی است که چون به شهر او در آیند و بپرسند: وصی فلان امام کیست؟ بگویند: فلانی. گفتم: اگر در وصیت، شریک داشته باشد؟ فرمود: از او سؤال می کنید، مطلب برای شما روشن می شود».

درباره گواه گرفتن بر وصیت به امام علی بن موسی الرضا عليه السلام این روایات قابل ذکرند:

۱. حدثني المخزومي و كانت أمه من ولد جعفر بن أبي طالب عليه السلام  
قال: بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السلام فجمعنا ثم قال لنا: أتدرون لم

۱. همان، ص ۳۷۸.

دعوتکم؟ فقلنا: لا. فقال: اشهدوا أن ابني هذا وصيي و القيم بأمری و خلیفتی من بعدی، من کان له عندی دین فلیأخذه من ابنی هذا و من کانت له عندی عده فلینبجزها منه و من لم یکن له بد من لقائی فلا یلقنی إلّا بکتابه؛<sup>۱</sup> مخزومی، که مادرش از اولاد جعفر بن ابی طالب علیه السلام است، به من گفت: موسی بن جعفر علیه السلام دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرد و فرمود: «می دانید شما را برای چه دعوت کردم؟» گفتیم: نه. فرمود: «گواه باشید که این پسر من وصی من، و پس از من خلیفه و کاردار من است. هر کس از من طلبی دارد، از این پسر بگیرد، به هر کس وعده ای داده ام، باید وفای آن را از او بخواهد و هر کس از ملاقات من ناگزیر است، جز با نامه او ملاقات نکند».

۲. منصور بن یونس بن بزرج دخلت علی ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السلام یوماً فقال لی: یا منصور! أما علمت ما أحدثت فی یومی هذا؟ قلت: لا. قال: قد صیرت علیاً ابنی وصیی و أشار بیده إلی الرضا علیه السلام و قد نحلته کنیتی و الخلف من بعدی فادخل علیه و هنئه بذلک و اعلم انی أمرتک بهذا. قال: فدخلت علیه فهنئته بذلک و أعلمته ان أمرنی بذلک. ثم جحد منصور فاخذ الأموال التي کانت فی یده؛<sup>۲</sup> منصور بن یونس می گوید: روزی بر ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منصور! آیا می دانی امروز چه کار تازه ای انجام دادم؟» عرض کردم: نه. فرمود: «فرزند خود علی را وصی خود گردانیدم». و با دست خود به حضرت رضا علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «کنیه خود را به او بخشیدم و او خلیفه بعد از من است». و به من فرمود: «بر او وارد شو و به او این را تهنیت بگو! و بگو: من تو را به این عمل

۱. همان، ص ۳۱۲.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۲.

امر کردم». بر او داخل شدم، به او تهنیت گفتم و عرض کردم: پدر بزرگوارت مرا به این کار امر فرمود. پس از آن، منصور این معنای را انکار نمود و اموالی که در دست او بود را تصاحب کرد.

۳. سلیمان بن حفص مروزی قال: دخلت علی أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و أنا أريد أن أسأله عن الحجّة علی الناس بعده فلما نظر إلي فابتدأني و قال: يا سليمان! إن علياً ابني و وصي و الحجّة علی الناس بعدی و هو أفضل ولدی فان بقيت بعدی فاشهد له بذاك عند شيعتي و أهل ولايتي المستخبرين عن خليفتي من بعدی؛ سليمان بن حفص مروزی می گوید: بر امام ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام وارد شدم و می خواستم درباره حجّت الهی و امام بعد از ایشان سؤال کنم. حضرت به من نگاهی کرد و بدون این که مطلبی بپرسم، فرمود: «ای سلیمان! علی، پسر و وصی من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود. او بهترین فرزندی من است. اگر پس از من زنده ماندی، نزد آن دسته از شیعیان و اهل ولایت من که خواستار شناختن جانشینم هستند، به نفع او (علی بن موسی) شهادت و گواهی بده!»

روایت زیر بر حضور شاهدان هنگام وصیت به امام هادی عليه السلام دلالت

دارد:

محمد بن الحسين الواسطي أنه سمع أحمد بن أبي خالد مولى أبي جعفر يحكي أنه أشهده علي هذه الوصية المنسوخة: شهد أحمد بن أبي خالد مولى أبي جعفر أن أبا جعفر محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام أشهده أنه أوصى إلي علي ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى إذا بلغ إليه و جعل عبدالله بن المساور قائماً علي تركته من الضياع

#### گفتار دوم. وصیت؛ نشانه امام ۷۹

و الأموال و النفقات و الرقيق و غير ذلك إلى أن يبلغ على بن محمد صبر عبدالله بن المساور ذلك اليوم إليه يقوم بامر نفسه و اخواته؛<sup>۱</sup> محمد بن حسين واسطی می گوید شنیده است: احمد بن ابی خالد، خادم و وابسته ابی جعفر علیه السلام، نقل می کرده که آن حضرت او را بر این وصیت - که در نسخه ای ثبت بود - گواه گرفت: گواه است احمد بن ابی خالد مولای ابی جعفر، که ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را گواه گرفت که علی علیه السلام به پسرش درباره خودش و خواهرانش وصیت کرد و کار موسی (پسر دیگر امام که ملقب به «مبرقع» بود) را نیز وقتی بالغ شد، بدو سپرد و عبدالله بن مساور را بر ترکه خود، از مزرعه ها، اموال، مخارج، مملوک ها و غیر آن گماشت، تا وقتی علی بن محمد بالغ شود، عبدالله بن مساور همه را در همان روز بلوغش، به او سپارد تا به کار خود و خواهران خود قیام کند.

گزارش زیر نیز نشان گر حضور شاهدان در مراسم وصیت به امام حسن عسکری علیه السلام است:

یحیی بن یسار القنبری قال: أوصی أبو الحسن علیه السلام إلى ابنه الحسن قبل مضیه بأربعة أشهر و أشهدنی علی ذلك و جماعة من الموالی؛<sup>۲</sup> یحیی بن یسار قنبری می گوید: ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) چهار ماه پیش از وفاتش، به پسرش حسن وصیت کرد و مرا با جمعی از دوستانش گواه گرفت.

روایات یادشده بر این مطلب دلالت داشتند که هنگام معرفی امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام رضا، امام هادی و امام

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. همان.

عسکری علیه السلام به عنوان وصی امام پیش از خود، گواهانی حضور داشتند و این کار در حضور شاهدانی انجام گرفته است و به همین دلیل، وصیت به آن‌ها وصیت آشکار بوده است. البته اگر درباره سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام گزارش صریحی وجود ندارد که نشان دهد هنگام معرفی آنان برای وصایت، گواهانی حضور داشته‌اند، نمی‌توان چنین استنباط کرد که وصیت به آنان آشکار نبوده است، چراکه فقدان گزارش تاریخی درباره مسئله‌ای، دلیل فقدان آن نیست و از قضا از روایاتی که گذشت و بر این دلالت داشت که یکی از نشانه‌های امام وصیت آشکار است، می‌توان چنین استنتاج کرد که حتماً چنین وصیتی برای همه پیشوایان معصوم علیهم السلام وجود داشته است، گرچه گزارش آن به دست ما نرسیده باشد.

آنچه گفته شد، ضابطه کلی و اصلی در این باب است و البته ممکن است در شرایط خاصی، بدون این که در ماهیت کارکرد وصیت - که شناسایی امام است - تغییری رخ دهد، در چگونگی اجرای آن، به شیوه‌های مختلفی عمل شود؛ برای نمونه، در روایتی می‌خوانیم امام صادق علیه السلام در وصیت خود، به غیر از امام موسی بن جعفر علیه السلام به افراد دیگری نیز وصیت کردند:

أبی ایوب النحوی قال: بعث إلی أبو جعفر المنصور فی جوف اللیل فأتیته فدخلت علیه و هو جالس علی کرسی و بین یدیه شمعة و فی یده کتاب، قال: فلما سلمت علیه رمی بالکتاب إلی و هو یبکی، فقال لی: هذا کتاب محمد بن سلیمان یخبرنا أن جعفر بن محمد قد مات، فإنا لله و إنا إلیه راجعون - ثلاثاً - و أین مثل جعفر؟ ثم قال لی: اکتب قال: فکتبت صدر الکتاب، ثم قال: اکتب إنا کان أوصی إلی رجل واحد بعینه فقدمه و اضرب عنقه، قال: فرجع إلیه الجواب أنه قد أوصی إلی خمسة واحد هم أبو جعفر المنصور و محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمیدة؛<sup>۱</sup>



ابویوب نحوی می گوید: نیمه شبی، ابوجعفر منصور دنبال من فرستاد. نزدش رفتم. او روی کرسی نشسته بود و شمعی در برابر و نامه‌ای در دست داشت. چون سلامش گفتم، نامه را به طرفم انداخت و می‌گریست. سپس گفت: این نامه از محمد بن سلیمان است که گزارش می‌دهد: جعفر بن محمد وفات یافته است، و سه بار گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». کجا مانند جعفر یافت شود؟ سپس به من گفت: بنویس! من مقدمه نامه را نوشتم. آن‌گاه گفت: بنویس اگر او به شخص معینی وصیت کرده است، او را پیش آر و گردنش را بزن! پاسخ آمد که او به پنج نفر وصیت کرده است که یکی از آن‌ها ابوجعفر منصور است و دیگران: محمد بن سلیمان، عبدالله، موسی و حمیده‌اند.

با این حال، این شکل از وصیت به امام کاظم علیه السلام، بدین معنا نیست که درباره آن حضرت، وصیت آشکاری وجود نداشته است، زیرا با توجه به معیارهای دیگری که در روایات ذکر شده، این وصیتی آشکار به امام موسی بن جعفر علیه السلام است، چرا که با توجه به روایاتی که می‌گویند: امام لاحق، فرزند امام سابق است<sup>۱</sup> و دیگر شرایطی که برای امام بیان شده، روشن است که منصور، محمد بن سلیمان و حمیده نمی‌توانند امام باشند و با توجه به روایاتی که بر اساس آن، امامت در فرزند بزرگ‌تر است، مشروط به این که در او عیبی نباشد<sup>۲</sup> عبدالله افطح که معیوب بود از دور خارج می‌شود؛ بنابراین، وصایت منحصرأ برای امام کاظم علیه السلام بوده و این مطلبی است که اصحاب فقیه ائمه علیهم السلام آن را می‌دانستند. در این باره توجه به ماجرای زیر مفید است:

أبی‌علی بن راشد قال: اجتمعت العصابة بنيسابور في أيام

۱. کتاب الغیبه، ص ۲۴۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۱.

أبى عبدالله عليه السلام فنذكروا ما هم فيه من الانتظار للفرج و قالوا: نحن نحمل فى كل سنة إلى مولانا ما يجب علينا و قد كثرت الكاذبة و من يدعى هذا الامر، فينبغى لنا أن نختار رجلاً ثقة نبغته إلى الامام، ليتعرف لنا الامر. فاختاروا رجلاً يعرف بأبى جعفر محمد بن إبراهيم النيسابورى و دفعوا إليه ما وجب عليهم فى السنة من مال و ثياب و كانت الدينار ثلاثين ألف دينار و الدراهم خمسين ألف درهم و الثياب ألفى شقة و أثواب مقاريات و مرتفعات... قال أبو جعفر: فسرت حتى وصلت إلى الكوفة و بدأت بزيارة امير المؤمنين - صلوات الله عليه - و وجدت على باب المسجد شيخاً مسناً قد سقط حاجباه على عينيه من الكبر و قد تشنج وجهه، متزراً ببرد، متشحاً بآخر و حوله جماعة يسألونه عن الحلال و الحرام و هو يفتيهم على مذهب امير المؤمنين عليه السلام، فسألت من حضر عنده، فقالوا: أبو حمزة الثمالى. فسلمت عليه و جلست إليه، فسألنى عن أمرى، فعرفته الحال، ففرح بى و جذبنى إليه و قبل بين عينى و قال: لو تجذب الدنيا ما وصل إلى هؤلاء حقوقهم و إنك ستصل بحرمتهم إلى جوارهم. فسررت بكلامه و كان ذلك أول فائدة لقيتها بالعراق و جلست معهم أتحدث إذ فتح عينيه و نظر إلى البرية و قال: هل ترون ما أرى؟ فقلنا: و أى شىء رأيت. قال: أرى شخصاً على ناقة. فنظرنا إلى الموضع فرأينا رجلاً على جمل، فأقبل، فأناخ البعير و سلم علينا و جلس، فسأله الشيخ و قال: من أين أقبلت؟ قال: من يثرب. قال: ما وراءك؟ قال: مات جعفر بن محمد عليه السلام. فانقطع ظهري نصفين و قلت لنفسى: إلى أين أمضى؟! فقال له أبو حمزة: إلى من أوصى؟ قال: إلى ثلاثة، أولهم أبو جعفر المنصور و إلى ابنه عبدالله و إلى ابنه موسى. فضحك

أبو حمزة و التفتت إلى و قال: لا تغتم فقد عرفت الامام. فقلت: و كيف أيها الشيخ؟! فقال: أما وصيته إلى أبي جعفر المنصور فستر على الامام و أما وصيته إلى ابنه الأكبر و الأصغر فقد بين عن عوار الأكبر و نص على الأصغر. فقلت: و ما فقه ذلك؟ فقال: قول النبي ﷺ: «الإمامة في أكبر ولدك يا علي، ما لم يكن ذا عاهة» فلما رأيناه قد أوصى إلى الأكبر و الأصغر، علمنا أنه قد بين عن عوار كبيره و نص على صغيره، فسر إلى موسى، فإنه صاحب الامر؛<sup>۱</sup> ابو علي بن راشد می گوید: در زمان امام صادق عليه السلام تعدادی از شیعیان جمع شدند و درباره انتظار گشایشی که داشتند، با یکدیگر گفت و گو کردند و گفتند: ما هر سال، حقوق واجب خود را به سوی مولای خود گسیل می داریم، ولی هم اکنون دروغ گویان و مدعیان این امر زیاد شده اند؛ بنابراین، سزاوار است مرد مورد اعتمادی را انتخاب کرده، به سوی امام روانه کنیم تا حقیقت را برای ما شناسایی کند. آنان مردی به نام ابو جعفر محمد بن ابراهیم نیشابوری را برای این کار انتخاب کردند و حقوق مالی آن سال را که بر عهده آنان بود، از پول و لباس که شامل سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دوهزار تکه لباس و لباس های متوسط و گران قیمت دیگری بود، به او سپردند. ابو جعفر می گوید: به راه افتادم تا این که به کوفه رسیدم. در ابتدا به زیارت امیر مؤمنان عليه السلام مشرف شدم. بر در مسجد، پیرمردی را که از شدت پیری ابروانش بر چشمانش افتاده بود، مشاهده کردم که صورتش درهم کشیده شده بود و بُردی را پوشیده و بُرد دیگری را بر دوش خود افکنده بود و عده ای اطرافش بودند و از او درباره حلال و حرام سؤال می کردند و او بر مذهب امیر مؤمنان عليه السلام به آنان پاسخ می داد. از کسانی که آن جا بودند،

پرسیدم: این کیست؟ گفتند: ابوحمزه ثمالی است. به او سلام کردم و نزدش نشستم. از ما جرایم پرسید و من شرح حال خود را برایش بازگو کردم. شادمان شد، مرا نزد خود جای داد و میان دو چشمانم را بوسید و گفت: اگر در دنیا خشک سالی شود، به اینان حقوقشان نمی‌رسد و تو به خاطر رعایت حقوق آنان، به جوار آنان خواهی رسید. من از این گفته‌اش شادمان شدم و این اولین فایده‌ای بود که در عراق نصیب شد. نزد آنان نشست، شروع به سخن کردم. به ناگاه او چشمانش را گشود، به بیابان نگاه کرد و گفت: آیا آنچه می‌بینم، شما نیز می‌بینید؟ گفتیم: چه دیدی؟ گفت: مردی سوار بر ناقه می‌بینم. به آن سو نگاه کردیم؛ مردی شترسوار دیدیم. او نزدیک شد، شترش را خواباند، بر ما سلام کرد و نشست. پیرمرد از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفت: از یثرب. پرسید: چه خبر؟ گفت: جعفر بن محمد از دنیا رفت. با شنیدن این خبر، گویا کرمم دو نیم شد. با خود گفتم: کجا رفت؟! ابوحمزه گفت: به که وصیت کرد؟ گفت: به سه نفر؛ اولینشان ابوجعفر منصور است و بعد پسرش عبدالله و پسر دیگرش موسی. ابوحمزه خندید و متوجه من شد و گفت: غمگین مباش! امام را شناختم. پرسیدم: چگونه ای شیخ؟ گفت: وصیت او به ابوجعفر منصور برای مخفی نگاه داشتن امام است، و وصیت او به فرزند بزرگ و کوچک، آشکار کردن عیب فرزند بزرگ‌تر است و تصریح به امامت فرزند کوچک‌تر. پرسیدم: دانش به این مطلب از کجاست؟ گفت: از سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «ای علی! امامت در بزرگ‌ترین فرزندان توست، مادامی که در او عیبی نباشد». و چون مشاهده کردیم امام صادق علیه السلام به فرزند بزرگ و کوچک وصیت کرده، متوجه می‌شویم که ما را به عیب فرزند بزرگ توجه داده و به فرزند کوچک تصریح کرده است. پس به سوی موسی برو که او

صاحب امر امامت است!

### وصیت و تقیه

ممکن است درباره آنچه گذشت، این پرسش به ذهن خطور کند که: با وجود تقیه شدیدی که در دوران حیات امامان معصوم علیهم‌السلام وجود داشته است، چگونه می‌توان وجود وصیت آشکار برای آنان را پذیرفت؟ در پاسخ می‌توان گفت وصیت به امام، غیر از تصریح به امامت امام است. وصیت - چنان که از تعابیر روایات برمی‌آید - تنها نشانه امامت است و منحصرأ کسانی که می‌دانستند این علامت نشانه چیست، از وجود آن به امامت صاحب نشانه پی می‌بردند؛ به تعبیر دیگر، گاهی رابطه بین نشانه و صاحب نشانه، رابطه‌ای تکوینی است؛ مانند تب که نشانه بیماری است. چنین رابطه‌ای حقیقی است و نه قراردادی. به همین دلیل، منتقل شدن از تب به بیماری، منوط به چیزی افزون بر علم به نشانه نیست و همین که در شخصی تب مشاهده شد، به بیماری او نیز علم حاصل می‌شود. اما برخی مواقع، رابطه بین نشانه و صاحب نشانه، قراردادی است. در چنین رابطه‌ای، انسان به صرف اطلاع از نشانه، به صاحب نشانه منتقل نمی‌شود، بلکه این انتقال نیازمند آن است که انسان بداند این نشانه، علامت چه چیزی قرار داده شده است؛ برای مثال، رابطه بین تصویر تابلوی عبور ممنوع و ممنوع بودن عبور، رابطه‌ای قراردادی است؛ به همین دلیل، این گونه نیست که همه با مشاهده تابلوی مورد نظر، به ممنوع بودن عبور منتقل شوند، بلکه منحصرأ کسانی که از قبل از این ارتباط مطلع باشند، پیام آن را دریافت خواهند کرد. رابطه بین وصیت و امامت نیز از سنخ روابط قراردادی است؛ از این رو، تنها کسانی از وجود وصیت، به امامت وصی پی می‌بردند که می‌دانستند وصیت، نشانه امام است. چنین وصیتی، به ویژه با توجه به این که وصیت از آداب اسلامی است و میان مسلمین همیشه رواج داشته، برای کسانی که از این رابطه اطلاع نداشتند، بسیار عادی و بدون کمترین حساسیتی بوده است.

فیض کاشانی در شرح روایت عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام - که پیش از این ذکر شد - چنین می‌نویسد:

«و هو وصیه» یعنی وصی اوست در خفا و علن به گونه ای که موافق و مخالف همه بدانند او وصی امام است گرچه همه علم به امامت او نداشته باشند همانطور که آن حضرت به این مطلب با جمله «و له حجة ظاهرة» تصریح کردند و در ادامه با عبارت «إن أبی استودعی...». آن را تبیین نمودند. حاصل فرمایش آن حضرت این است که امام سابق گرچه به دلیل ترس از سلطان به امام لاحق وصیت نکرد، اما با این وجود به صورت مطلق او را وصی خور قرار داد و انجام برخی از اموری که چاره ای جز ذکرش نبود را بر عهده امام لاحق گذارد تا این که شیعیان از این طریق دریابند او امام بعدی است، چرا که فقط به او وصیت شد و نه به دیگران؛ گرچه کسانی که گواه این وصیت بودند به این مطلب پی نبردند.<sup>۱</sup>

نکته دیگر این که، گرچه روایات متعددی، وصیت را یکی از نشانه‌های امام ذکر کردند، دلیلی وجود ندارد که این گونه روایات را تمامی شیعیان می‌دانستند و در فکر و ذهنشان ثبت و ضبط شده بود؛ بنابراین، اندیشمندان شیعه و شاید برخی دیگر از شیعیان، به چنین روایاتی آگاهی داشتند و طبیعتاً این مقدار آگاهی باعث نمی‌شد آشکار شدن وصیت، به آگاهی همگان از امامت امام بعدی منجر شود. در ماجرای پیش گفته نیز ملاحظه شد که ابوحمزه ثمالی - که از بزرگان شیعه بود - همین که از وصیت امام صادق علیه السلام اطلاع یافت، به امامت موسی بن جعفر علیه السلام پی برد، اما محمد بن ابراهیم نیشابوری که هم شیعه بود و هم مورد وثوق، از وصیت امام صادق علیه السلام پی به امامت آن حضرت نبرد.

۱. الوافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

### وصیت و اختلاف درباره امامت

پرسش دیگری که در این باره وجود دارد، این است که: اگر چنین وصیت آشکاری وجود داشت، چرا شیعیان پس از شهادت امام زمان خود، در شناخت امام بعدی به خطا می‌رفتند؟

با توجه به مطالب پیشین، پاسخ این پرسش نیز روشن می‌شود، چرا که آنچه آشکار بود و همگان از آن اطلاع می‌یافتند، وصیت بود، در حالی که برای شناسایی امام از طریق وصیت باید شیعیان از این که وصیت، نشانه امامت است نیز آگاه باشند و دلیلی وجود ندارد که اثبات کند این آگاهی در میان شیعیان شایع بوده است، و به خطا رفتن شیعیان در شناسایی امام، خود بهترین دلیل بر جهل به این مسئله است. این جهل نیز با توجه به فقدان ابزار اطلاع‌رسانی در آن دوران، قابل توجیه است؛ هم‌چنان که به یقین می‌توان مدعی شد بسیاری از شیعیان معاصر نیز با وجود ابزارهایی که کسب دانش را تسهیل کرده است، درباره این مسئله ناآگاهند و نگارنده این سطور نیز جهل خود به این مسئله را تا پیش از ورود به این بحث مخفی نمی‌کند. و چه بسا ممکن است گسترده نشدن این معیار و سایر معیارهایی که به کمک آن می‌شد امام حق را شناخت، در پاره‌ای از پاره‌ها مطلوب پیشوایان معصوم علیهم‌السلام بوده است، زیرا مطرح شدن چهره‌های متفاوتی که مدعی امامت بودند و اقبال برخی شیعیان به سمت مدعیان و عدم اجماع شیعه بر یک نفر، جان امام را بیشتر حفظ می‌کرد و اندکی از فشار بر شیعه می‌کاست.

بنابراین، یکی از نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام را شناخت، این است که امام سابق، آشکارا به کسی وصیت کند، به گونه‌ای که مردم کوچک و بازار از آن اطلاع یابند. چنین وصیتی اگر درباره شخصی ثابت شود، علامت امامت اوست. این وصیت - چنان که از ظاهر روایات برمی‌آید - همان وصیت به ولایت است که در فقه از آن گفت‌وگو می‌شود و فقها آن را چنین تعریف کرده‌اند:

الوصية بالولاية: استنابة بعد الموت في التصرف فيما كان له

التصرف فيه: من قضاء ديونه و استيفائها، ورد الودائع و استرجاعها. و الولاية على اولاده الذين له الولاية عليهم من الصبيان و المجانين و النظر في أموالهم و التصرف فيها...<sup>۱</sup>

به همین دلیل، امام کاظم علیه السلام هنگام وصیت به امام رضا علیه السلام تصریح کرد که: «هر کس از من طلب دارد، از وصیم بگیرد و اگر من از کسی طلب دارم، آن را نیز به او بپردازد».<sup>۲</sup>

### وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، نشانه امامت

بر اساس برخی روایات، وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نشانه امامت است، و این وصیت نزد هر کس یافت شود، نشانه امامت اوست:

عن عبد الأعلى قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله، قلت: فإن إماماً هلك و رجل بخراسان لا يعلم من وصيه لم يسعه ذلك؟ قال: لا يسعه إن الامام إذا هلك وقعت حجة وصيه على من هو معه في البلد و حق النفر على من ليس بحضرتة إذا بلغهم، إن الله عز وجل يقول: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ قلت: فنفر قوم فهلك بعضهم قبل أن يصل فيعلم؟ قال: إن الله عز و جل يقول: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ قلت: فبلغ البلد بعضه فوجدك مغلقاً عليك بابك و مرخى عليك سترک، لا تدعوهم إلى نفسک و لا يكون من يدلهم عليك فيما يعرفون ذلك؟ قال: بكتاب الله المنزل. قلت: فيقول الله عز و جل كيف؟

۱. قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۵۶۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲.



قال: أراك قد تكلمت في هذا قبل اليوم، قلت: أجل، قال فذكر ما أنزل الله في علي عليه السلام و ما قال له رسول الله صلى الله عليه وآله في حسن و حسين عليهما السلام و ما خص الله به علياً عليه السلام و ما قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله من وصيته إليه و نصبه إياه و ما يصيبهم و إقرار الحسن و الحسين بذلك و وصيته إلى الحسن و تسليم الحسين له بقول الله: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ قلت: فإن الناس تكلموا في أبي جعفر عليه السلام و يقولون: كيف تخطت من ولد أبيه من له مثل قرابته و من هو أسن منه و قصرت عن من هو أصغر منه، فقال: يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذين قبله و هو وصيه و عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و وصيته و ذلك عندي، لا أنازع فيه، قلت: إن ذلك مستور مخافة السلطان؟ قال: لا يكون في ستر إلا و له حجة ظاهرة، إن أبي استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً فدعوت أربعة من قريش، فيهم نافع مولى عبدالله بن عمر، قال: اكتب هذا ما أوصى به يعقوب بنيه ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا و إِنْ تُمْسَلِمُونَ﴾ و أوصى محمد بن علي إلى ابنه جعفر بن محمد و أمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلح فيه الجمع و إن يعممه بعمامته و إن يربع قبره و يرفعه أربع أصابع، ثم يخلى عنه، فقال: اطووه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت بعد ما انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إنني كرهت أن تغلب و إن يقال: إنه لم يوص، فأردت أن تكون لك حجة فهو الذي إذا قدم الرجل البلد قال: من وصى فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك

فی الوصیة؟ قال: تسألونه فإنه سیبین لکم؛<sup>۱</sup> عبدالاعلی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول عامه پرسیدم که می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». فرمود: «به خدا سوگند، درست است». عرض کردم: امامی [در مدینه] وفات کرده و مردی در خراسان است و نمی داند وصی او کیست؛ همین دوری از امام، برای او عذر نیست؟ فرمود: «برای او عذر نیست. همانا چون امام بمیرد، برهان وصیش بر کسانی است که در بلد او هستند و کسانی که در بلد امام نیستند، چون خبر وفات او را شنیدند، لازم است کوچ کنند. همانا خداوند می فرماید: "چرا از هر گروه از مؤمنان، دسته ای کوچ نکنند تا درباره دین، دانش آموزند و چون بازگشتند قوم خویش را بیم دهند؟! شاید آن ها بترسند!" عرض کردم: اگر دسته ای کوچ کردند و بعضی از آن ها پیش از آن که [به شهر امام] برسند و بدانند، بمیرند؟ فرمود: «خداوند می فرماید: و هر کس برای مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه خویش در آید، آن گاه مرگ وی فرارسد، پاداش او به عهده خدا باشد. » عرض کردم: اگر بعضی از آن ها به شهر امام رسیدند و دیدند شما در خانه خود را بسته و به روی خود پرده انداخته اید، نه خود شما مردم را به سوی خود می خوانید و نه دیگری آنان را به شما راهنمایی می کند، چگونه امام را بشناسند؟ فرمود: «با کتاب خدا». عرض کردم: خداوند چه می فرماید؟ فرمود: «به نظرم، پیش از این هم در این باره سخن گفته ای». عرض کردم: آری. آن گاه حضرت آیاتی را که خدا درباره علی علیه السلام نازل فرموده و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره حسن و حسین علیهما السلام به علی فرموده و آنچه را خدا به علی علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله

درباره او کرده و نصبش فرموده و مصیبت‌هایی که به آن‌ها می‌رسد و اعتراف حسن و حسین را به آن و وصیتش را به حسن و تسلیم کردن حسین، امر امامت را طبق قول خدا: «پیغمبر به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر است و همسران وی، مادران ایشانند و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت به بعضی سزاوارترند»، همه را یادآور شد. عرض کردم: مردم درباره امام باقر علیه السلام اعتراض کرده و می‌گفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان پدرش تنها به وی رسید، با آن که در میان آن‌ها کسانی بودند که از نظر قرابت، مثل او و از نظر سن، بزرگ‌تر از او بودند، در صورتی که امامت به کوچک‌تران از او نرسید؟ فرمود: «صاحب امر امامت، به سه خصلت شناخته می‌شود که مختص اوست و در غیر او نیست: او نسبت به امام پیشین سزاوارتر از سایر مردم است، وصی اوست و سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست. و این‌ها نزد من است؛ کسی با من در این باره نزاع نکند». عرض کردم: این‌ها از ترس سلطان پنهان است؟ فرمود: «پنهان نیست، بلکه دلیلی روشن دارد؛ همانا پدرم هر چه آن‌جا بود، به من سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی را نزد من حاضر کن! چهار تن از قریش را که نافع، غلام عبدالله بن عمر، یکی از آن‌ها بود، حاضر کردم. فرمود: بنویس: این است آنچه یعقوب پسرانش را بدان وصیت می‌کند: «پسرانم! همانا خدا این دین را برای شما برگزید؛ نمیرید جز این که مسلمان باشید!» و محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بُردی که در آن نماز جمعه می‌خواند، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بندد و قبرش را چهار گوش ساخته، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آن را واگذارد. آن‌گاه فرمود: وصیت‌نامه را در هم پیچید و به گواهان فرمود: بروید؛ خدا شما را رحمت کند! پس از

رفتن آنان گفتم: پدرم! در این وصیت‌نامه چه احتیاجی به گواه گرفتن بود؟ فرمود: نخواستم که [پس از مرگ من] مغلوب باشی و مردم بگویند: او وصیت نکرده است و خواستم دلیلی داشته باشی که هر گاه مردی به این شهر آید و گوید: وصی فلانی کیست؟ بگویند: فلانی. گفتم: اگر در وصیت شریک داشته باشد [امام چگونه تعیین می‌شود]؟ فرمود: از او سؤال می‌کنید (مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او می‌پرسید)، مطلب برای شما روشن می‌شود».

بنا بر این روایت، صاحب این امر سه ویژگی دارد: سزاوارترین افراد به امام سابق و وصی او باشد؛ سلاح پیامبر خدا ﷺ نزد او باشد؛ وصیت آن حضرت نزد او باشد. از عبارت یادشده به روشنی معلوم می‌شود که: اولاً، وصیت پیامبر ﷺ با وصیت امام سابق - که در روایات پیشین از آن گفت و گو شد - متفاوت است؛ ثانیاً، هم‌چنان که وجود سلاح پیامبر ﷺ نزد کسی نشانه امامت اوست، وجود وصیت پیامبر نزد کسی نیز چنین حکمی دارد. وصیت پیامبر ﷺ نزد ائمه علیهم‌السلام بوده و گاه به دلیل ترس از سلطان، آن را مخفی می‌کردند و به حسب فرموده امام صادق علیه‌السلام، هنگامی که امام از ترس سلطان نمی‌تواند این وصیت را آشکار و با آن احتجاج کند، وصیت امام سابق به او، حجت آشکاری بر وصیت پنهان پیامبر اکرم ﷺ است و همین می‌تواند دلیل وجود وصیت پیامبر نزد او و حجتی بر امامتش باشد: «... و عنده سلاح رسول الله ﷺ و وصیته و ذلک عندی، لا أنزع فیه، قلت: إن ذلک مستور مخافة السلطان؟ قال: لا یكون فی ستر إلا و له حجة ظاهرة...».

در روایتی دیگر چنین می‌خوانیم:

أبی عبدالله علیه‌السلام قال: الامام یعرف بثلث خصال انه أولى الناس

### گفتار دوم. وصیت؛ نشانه امام ۹۳

بالذی کان قبله و عنده سلاح رسول الله ﷺ و عنده الوصیه...<sup>۱</sup>  
امام با سه ویژگی شناخته می شود؛ سزاوارترین مردم به امام پیش  
از خود است و سلاح پیامبر خدا و وصیت نزد اوست.

از عبارت «عنده الوصیه» چنین برداشت می شود که وصیت نزد ائمه علیهم السلام  
بوده و دست به دست می شده است. قرینه دیگری که مطلب پیش گفته را  
تأیید می کند، روایت ذیل است:

ذکر عند أبي عبدالله عليه السلام الكيسانية و ما يقولون في محمد  
بن علي. فقال: ألا تسألونهم عند من كان سلاح  
رسول الله ﷺ؟ إنَّ محمد بن علي كان يحتاج في  
الوصية أو إلى الشيء فيها فيبعث إلى علي بن الحسين  
فينسخها له؛<sup>۲</sup> نزد امام صادق عليه السلام سخن از کيسانیه و آنچه درباره  
محمد بن علی می گویند، به میان آمد. فرمود: «آیا از آنان  
نمی پرسید سلاح پیامبر خدا ﷺ نزد که بود؟ همانا محمد بن  
علی به وصیت یا چیزی که در آن بود، نیاز پیدا می کرد، کسی را  
نزد علی بن حسین می فرستاد تا برایش استنساخ کند».

از این روایت نیز درمی یابیم وصیت، متنی مکتوب و در اختیار امام  
سجاد عليه السلام بوده است.

البته - چنان که ملاصالح مازندرانی تصریح کرده است - هیچ اشکالی  
ندارد که چیزی، هم خود دلیل امامت باشد و هم دلیل بر دلیل امامت<sup>۳</sup>  
بنابراین وقتی گفته می شود وصیت یکی از نشانه های امام است، یعنی: اولاً،  
امام سابق به شخصی که بعینه او را مشخص می کند وصیت نماید، به گونه ای

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۱۹۸.

۳. شرح أصول الكافي، ج ۶، ص ۳۶۲ - ۳۶۳.

که مردم از آن اطلاع یابند و بدانند وصی امام سابق کیست؛ ثانیاً، نزد او وصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجود باشد و وصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متنی مکتوب بود که نزد ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دست به دست می‌شد و ایشان در برخی موارد از این طریق، دروغ مدعیان دروغین امامت را آشکار می‌کردند. این مطلب از آنچه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ دربارهٔ محمد حنفیه و نبودن وصیت نزد او فرمود، قابل استنباط است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نبودن وصیت نزد محمد بن حنفیه و گرفتن آن به هنگام نیاز از امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ را دلیلی بر دروغ بودن ادعای امامت او می‌داند؛ از این رو، حتی در روایتی که در ادامه می‌آید و مورد استناد برخی فرقه‌های انحرافی قرار گرفته، چنین تعبیر شده است که هر امامی، وصیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به امام پس از خود می‌سپارد؛ بنابراین کسی که مدعی امامت است، باید وصیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدش موجود باشد.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ: يا أبا الحسن أحضر صحيفة و دواة، فأملی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علی إنه سيكون بعدی اثنا عشر إماماً و بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علی! أول الاثنی عشر الإمام... فإذا حضرتك الوفاة فسلّمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرتك الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الزکی المقتول، فإذا حضرتك الوفاة فليسلمها إلى ابني سيدالعابدين ذي الثفتان علی، فإذا حضرتك الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد باقر العلم، فإذا حضرتك الوفاة فليسلمها إلى ابني جعفر الصادق، فإذا حضرتك الوفاة فليسلمها إلى ابني موسى الكاظم، فإذا حضرتك الوفاة فليسلمها إلى ابني موسى الكاظم، فإذا حضرتك الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الثقة

التقی، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد، فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي كاسمي و اسم أبي و هو عبدالله و أحمد و الاسم الثالث المهدي هو أول المؤمنين؛<sup>۱</sup> پیغمبر در شب رحلتش به من فرمود: «ای ابالحسن، صحیفه و دواتی بیاور!» سپس پیغمبر وصیت خود را املاً فرمود تا به این جا رسید: «ای علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی است. ای علی! تو نخستین آن دوازده امامی!... چون زمان وفات تو رسید، وصیت را به فرزندم حسن که نیکوکار و صلّه رحم کننده است بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به پسر حسین پاک و کشته شده بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به پسرش علی سرور عبادت کنندگانی که پیشانی‌اش پینه بسته است، بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش محمد شکافنده دانش بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش جعفر صادق بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش موسی کاظم بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش علی رضا بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش محمد تقی ثقه بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش علی ناصح بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش حسن بافضیلت بسپارد و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش محمد که محفوظ از ما آل محمد است، تسلیم کند. این‌ها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود، دوازده مهدی

دیگر خواهد بود؛ چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، یک نام مانند نام پدرم عبدالله و احمد و اسم سوم، مهدی است و او نخستین مؤمنان است».

از این روایت نیز معلوم می‌شود که وصیت پیامبر ﷺ چیزی بود که هر امامی آن را به امام پس از خود می‌سپرد؛ به همین دلیل، هر امامی مأمور بود که وصیت را به امام پس از خود بسپارد (فلسلمها). البته نیاز به توضیح نیست که وقتی گفته می‌شود وصیت پیامبر نشانه امامت است: اولاً، چنان که برخی جهال گمان کرده‌اند، مقصود این نیست که صرف آمدن نامی در این وصیت، به معنای وصایت او از پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و هر کس برای اولین بار این حدیث را بر خود تطبیق کرد، می‌تواند شخصیت مورد نظر پیامبر ﷺ باشد، زیرا - چنان که گذشت - نشانه امامت، همراه داشتن وصیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است؛ ثانیاً، مقصود این نیست که هر کس با آوردن متنی مکتوب که احیاناً از نظر زمانی قدمت تاریخی هم دارد، بتواند مدعی امامت شود، بلکه باید با ادله قاطع، انتساب آن متن به پیامبر ﷺ اثبات شود. بنابراین، به صرف آمدن نامی در روایتی که گزارش گر وصیت پیامبر اکرم ﷺ است، نمی‌توان مدعی امامت کسی شد، بلکه آنچه نشانه امامت است، وجود وصیت پیامبر ﷺ نزد کسی است. در پاسخ این پرسش که: با آن که ما و حتی اغلب شیعیان در طول تاریخ، وصیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ را ندیده‌ایم، از چه طریق می‌توانیم وصیت واقعی آن حضرت را شناسایی کنیم و از طریق آن به امامت کسی که وصیت نزد اوست، ایمان آوریم، توجه به این گزارش تاریخی درخور توجه است:

إن رجلاً دخل المدينة يسأل عن الامام، فدلوه على عبدالله بن الحسن فسأله هنيئاً ثم خرج فدلوه على جعفر بن محمد - صلوات



الله علیه - فقصده. فلما نظر إليه جعفر عليه السلام قال: يا هذا! إنك كنت مغرى فدخلت مدينتنا هذه تسأل عن الامام فاستقبلك فتية من ولد الحسن عليه السلام فأرشدوك إلى عبدالله بن الحسن فسأله هنيئة ثم خرجت، فإن شئت أخبرتك عما سأله و ما رد عليك، ثم استقبلك فتية من ولد الحسين فقالوا لك: يا هذا! إن رأيت أن تلقي جعفر بن محمد فافعل. فقال: صدقت قد كان كما ذكرت، فقال له: ارجع إلى عبدالله بن الحسن فاسأله عن درع رسول الله صلى الله عليه وآله و عمامته. فذهب الرجل فسأله عن درع رسول الله صلى الله عليه وآله و العمامة، فأخذ درعا من كندوج له فلبسها فإذا هي سابغة فقال: كذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله يلبس الدرع، فرجع إلى الصادق عليه السلام فأخبره. فقال عليه السلام: ما صدق. ثم أخرج خاتماً فضرب به الأرض فإذا الدرع و العمامة ساقطين من جوف الخاتم. فلبس أبو عبدالله عليه السلام الدرع فإذا هي إلى نصف ساقه ثم تعمم بالعمامة فإذا هي سابغة فنزعها ثم ردهما في الفص، ثم قال: هكذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله يلبسها، إن هذا ليس مما غزل في الأرض إن خزانة الله في كن و إن خزانة الامام في خاتمه و إن الله عنده الدنيا كسكرجة و إنها عند الامام كصحفة و لو لم يكن الامر هكذا لم تكن أئمة و كنا كسائر الناس؛<sup>۱</sup> مردی وارد مدینه شد و از امام جست و جو می کرد. او را به عبدالله بن حسن راهنمایی کردند. چند سؤالی کرد و سپس خارج شد. باز جعفر بن محمد را معرفی کردند. خدمت آن جناب رفت؛ همین که امام صادق عليه السلام چشمش به او افتاد، فرمود: «تورا برای جست و جو از امام فرستاده‌اند. داخل شهر ما شدی و از امام سؤال کردی. چند نفر از

اولاد امام حسن علیه السلام به عبدالله بن حسن راهنمایی کردند. چند سؤالی کردی و خارج شدی. اگر می خواهی، بگویم از او چه پرسیدی و چه پاسخ گفت. بعد چند نفر از اولاد امام حسین علیه السلام به تو گفتند: اگر مایلی، تو را به نزد جعفر بن محمد ببریم». گفت: آنچه فرمودی، صحیح است. به او فرمود: «نزد عبدالله بن حسن برو و بگو: زره پیامبر و عمامه اش کجاست؟» آن مرد نزد عبدالله بن حسن آمد و از زره و عمامه پرسید. عبدالله از داخل کندویی زرهی را بیرون آورد و پوشید. برایش گشاد بود. گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این گونه زره می پوشید. آن مرد به خدمت امام صادق علیه السلام برگشت. فرمود: «راست نگفته است». سپس انگشتری بیرون آورد و به زمین زد؛ زره و عمامه از داخل انگشتر بیرون آمد. زره را پوشید، تا ساقش آمد. بعد عمامه را بر سر بست؛ عمامه بلند بود. هر دو را از تن خارج کرد و داخل نگین قرار داد. گفت: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این طور زره می پوشید. این پارچه در زمین بافته نشده است. خزانه خدا در لفظ «کن» است و خزانه امام در انگشتری اوست. دنیا نزد خدا مانند کاسه است، و نزد امام مانند قدح. اگر چنین نبود، ما امام نبودیم و با سایر مردم برابر می شدیم».

مطابق این روایت، صرف این که کسی مدعی شود این زره و عمامه متعلق به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است، نمی توان سخن او را تأیید کرد و اثبات آن، نیازمند دلیلی قاطع است که معجزه آسا بودن برخی شئون آن می تواند یکی از راه های اثبات باشد؛ هم چنان که بر اساس گزارش یادشده، محل نگه داری زره و عمامه آن حضرت، شکلی کاملاً اعجاز گونه داشته است. وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز می تواند به همین صورت و یا صورت های دیگر، به گونه ای باشد که بتوان آن را از نمونه های جعلی اش

شناسایی کرد.

از آنچه گذشت روشن شد که وقتی گفته می‌شود وصیت نشانه و معیار شناخت امام است، مقصود دو مطلب است؛ مطلب نخست این که، امام سابق به شخص امام لاحق وصیت کند و او را وصی خود معرفی کند، به طوری که وقتی از مردم کوچه و بازار پرسند: امام به چه کسی وصیت کرد؟ بگویند: به فلانی. و مطلب دوم این که، امام کسی است که نزدش وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که متن مکتوبی بوده و از سوی ائمه علیهم السلام دست به دست می‌شده، وجود داشته باشد.

در این جا این پرسش قابل طرح است که: نوع دوم وصیت می‌تواند درباره امام مهدی علیه السلام هم صادق باشد؛ یعنی نزد آن حضرت، وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله موجود باشد، اما نوع نخست وصیت نمی‌تواند درباره امام مهدی علیه السلام مصداق پیدا کند، چرا که با توجه به فاصله زمانی طولانی‌ای که بین عصر حیات امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان امام سابق و امام مهدی علیه السلام وجود دارد، این امکان وجود ندارد که امام حسن عسکری علیه السلام، امام مهدی علیه السلام را در مقابل انظار مردم کوچه و بازار به عنوان وصی خود معرفی کنند. بنابراین، شناسایی آن حضرت از این طریق میسر نخواهد بود؛ با این حال، آیا عدم انطباق این نشانه بر امام مهدی علیه السلام، مشکل آفرین نیست؟ به تعبیر دیگر، اگر این امکان وجود داشته باشد که برخی معیارهای شناسایی امام، بر برخی از ائمه علیهم السلام انطباق نیابد، آیا این مطلب راه را برای مدعیان دروغینی که به ظاهر یکی از نشانه‌ها را با خود دارند، باز نخواهد کرد؟ برای نمونه، اطلاع از آنچه در آینده رخ می‌دهد، یکی از نشانه‌های امام است؛ حال اگر مدعی دروغینی با استمداد از علوم غریبه یا اجنه، رخدادهای فردا را پیش‌گویی کرد و پیش‌گویی او نیز درست بود، اما شخصیت مورد نظر هیچ‌یک از سایر نشانه‌های امام را نداشت، آیا این شخص نمی‌تواند ادعا کند

من امام هستم؟ هم چنین مدعی شود نداشتن سایر نشانه‌های امام نیز خللی به ادعای من نمی‌رساند، چرا که اساساً اجتماع تمام نشانه‌ها در امام شرط نیست، زیرا برخی ائمه علیهم‌السلام برخی از نشانه‌های امامت را به همراه نداشتند، هم چنان که وصیت در امام مهدی علیه‌السلام وجود ندارد.

حلّ این پرسش، ریشه در پرسشی اساسی‌تر دارد که آیا اساساً نشانه‌های یادشده در روایات، عطف به «واو» هستند و اجتماع همه آن‌ها شرط است، یا این که عطف به «او» (یا) هستند و وجود یکی از آن‌ها کافی است؟

ظاهر روایات چنین حکم می‌کند که این مجموعه، عطف به «واو» باشند و وقتی برای نمونه در روایتی گفته می‌شود: «دانش از نشانه‌های امام است» و در روایت دیگری گفته می‌شود: «معجزه از نشانه‌های امام است»، یعنی این که هر دو باید در مدعی امامت وجود داشته باشند و این مقتضای جمع بین دو روایت است و دلیلی وجود ندارد که بگوییم از میان این دو نشانه،

وجود یکی کافی است؛ با این حال، فقدان نشانهٔ وصیت در امام مهدی علیه‌السلام را این گونه می‌توان توضیح داد که گاهی خود نشانه به گونه‌ای است که امکان وجود در شخص مدعی را دارد، اما او به رغم امکان برخوردار بودن از این نشانه، فاقد آن است و گاهی نشانه همراه با ویژگی‌هایی تعریف می‌شود که مخصوص برخی ائمه علیهم‌السلام است و امکان تحقق آن در برخی امامان وجود ندارد؛ برای نمونه، از دستهٔ نخست، «برخورداری از دانش» یا «علم به همهٔ زبان‌ها» نشانه‌هایی است که به خودی خود مانعی برای وجود آن‌ها در امام نیست و مسلماً فقدان چنین نشانه‌ای در شخص مدعی، نشانهٔ دروغ‌گو بودن اوست. نمونهٔ دستهٔ دوم، «وصیت» است. این نشانه با تعریفی که از آن در

روایات شده، اساساً قابل صدق بر امام مهدی علیه‌السلام نیست، زیرا هر شخصی که بخواهد مدعی شود من امام مهدی هستم و حتی امام مهدی واقعی نمی‌تواند این نشانه را همراه داشته باشد؛ به تعبیر دیگر، یقین داریم که فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام زنده و غایب است و سرانجام روزی آشکار خواهد

شد. این شخص هر کس که باشد، نشانه وصیت را به همراه ندارد، چون وصیت طبق تعریفی که شد، یعنی این که امام سابق به شخصی بعینه وصیت کند، به طوری که مردم کوچک و بازار آن را بدانند. ویژگی یادشده سبب می شود چنین نشانه ای مربوط به همه ائمه علیهم السلام، به جز امام مهدی علیه السلام باشد. بنابراین، اساساً این نشانه برای شناسایی امام مهدی علیه السلام نیست؛ در نتیجه، برای راستی آزمایی مدعی مهدویت، این نشانه کارآیی ندارد و فقدان آن را نمی توان دلیلی بر دروغ بودن ادعای مهدویت برشمرد، بلکه باید به سایر نشانه هایی که برای شناسایی امام گفته شده، رجوع کرد.



گفتار سوم

سلاح پیامبر اسلام ﷺ  
نشانه امام

سومین معیاری که در این بخش از آن گفت و گو خواهد شد و در روایات متعددی از آن سخن گفته شده، همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است؛ یعنی سلاح آن حضرت نزد هر کس باشد، او جانشین آن حضرت و امام منصوب از ناحیه خداوند متعال است.

#### سلاح؛ نشانه امامت

در این باره که همراه داشتن سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نشانه‌های امامت است، در مجامع روایی شیعه روایات فراوانی وجود دارد؛ خصوصاً این که بخش قابل توجهی از این روایات، در کتاب شریف کافی منعکس شده است که نشان‌گر اتقان این دسته از روایات است. در این باره می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عبدالاعلی قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المتوئب على هذا الامر، المدعى له، ما الحجة عليه؟ قال: يسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثم أقبل على فقال: ثلاثة من الحجّة لم تجتمع فى أحد إلا كان صاحب هذا الامر أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون صاحب الوصية الظاهرة التى إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة و الصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان؛ عبدالاعلی گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق ادعا می‌کند، چه دلیلی بر ردّ اوست؟ فرمود: «در باره حلال و



### گفتار سوم. سلاح پیامبر اسلام ﷺ نشانه امام [۱۰۵]

حرام از او بپرسند (درست پاسخ نگفتن او، دلیل بر ادعای دروغش می‌باشد).» سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید؛ سزاوارترین مردم است نسبت به امام پیش از خود؛ سلاح نزد اوست؛ و وصیت امام سابق درباره او مشهور است، به طوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که بررسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می‌گویند: به فلان پسر فلان».

۲. عبدالاعلی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله... يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذين قبله و هو وصيه و عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و وصيته و ذلك عندي، لا أنزع فيه...؛ عبدالاعلی گوید: از امام صادق عليه السلام درباره قول عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده: «هر که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». فرمود: «به خدا سوگند، درست است... صاحب امر امامت به سه خصصت شناخته می‌شود که مختص اوست و در غیر او نیست؛ او نسبت به امام پیشین سزاوارتر از سایر مردم است و وصی اوست؛ سلاح و وصیت پیغمبر صلى الله عليه وآله نزد اوست. این‌ها نزد من است و کسی با من در این باره نزاع نکند...».

۳. الحارث بن المغيرة النصري، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بأى شيء يعرف الإمام؟ قال: بالسكينة و الوفاق. قلت: و بأى شيء؟ قال: و تعرفه بالحلال و الحرام و بحاجة الناس إليه و لا يحتاج إلى أحد و يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله...؛ حارث بن مغیره

۱. همان، ص ۳۷۸.

۲. کتاب الغیبه، ص ۲۴۹.

نصری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام با چه نشانه‌ای شناخته می‌شود؟ فرمود: «به آرامش و وقار». عرض کردم: و دیگر با چه؟ فرمود: «نیز با حلال و حرام او را می‌شناسی و نیازمندی مردم به او، در صورتی که او به هیچ کس نیاز ندارد؛ هم‌چنین سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد اوست...».

۴. أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر، فقال: الدلالة عليه: الكبر و الفضل و الوصية، إذا قدم الركب المدينة فقالوا، إلى من أوصى فلان؟ قيل: فلان بن فلان و دوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجة؛ أحمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم. فرمود: «دلیلش بزرگی سن، فضیلت و وصیت است. زمانی که کاروان به شهر درآید و بگوید: فلانی به که وصیت کرد؟ پاسخ دهند: به فلان پسر فلان و هر کجا سلاح گردید، شما هم بگردید، اما پاسخ گفتن مسائل، دلیل نیست.»

۵. أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للامام علامات يكون أعلم الناس... و يستوي عليه درع رسول الله صلی الله علیه و آله... و يكون عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سيفه ذوالفقار...؛ امام رضا علیه السلام فرمود: «امام را نشانه‌هایی است؛ دانشمندترین مردم است... زره رسول خدا به اندازه قامت اوست... و سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقارش نزد اوست...».

### تشبیه سلاح به تابوت بنی اسرائیل

در کنار روایات یادشده که به صراحت همراه داشتن سلاح پیامبر

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. الخصال، ص ۵۲۷-۵۲۸.

گفتار سوم. سلاح پیامبر اسلام ﷺ نشانه امام ۱۰۷

خدا ﷺ را نشانه امامت برمی‌شمرد، در برخی دیگر از روایات، این مطلب به صورت دیگری بیان شده است. در این دسته از روایات، سلاح پیامبر گرامی اسلام ﷺ به «تابوت بنی اسرائیل» تشبیه شده است؛ یعنی هم‌چنان‌که تابوت بنی اسرائیل نشانه نبوت بود، سلاح پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز نزد هر کس باشد، نشانه امامت اوست. شیخ کلینی رحمته الله در کتاب شریف کافی، بابی را با عنوان «أن مثل سلاح رسول الله مثل التابوت فی بنی اسرائیل» قرار داده و برخی روایات مربوط را در آن گردآوری کرده است. پاره‌ای از روایات بدین قرارند:

۱. أبی جعفر علی قال السلاح فینا بمنزلة التابوت إذا وضع التابوت علی باب رجل من بنی اسرائیل و قد اوتی الملک کذلک السلاح حیث ما دارت دارت الإمامة؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «سلاح در میان ما، به منزله صندوق در بنی اسرائیل است، چون هرگاه صندوق جلوی در خانه مردی از بنی اسرائیل قرار می‌گرفت، فرمانروایی نیز به او داده می‌شد. سلاح نیز چنین است؛ هر کجا باشد، امامت همان جاست».

۲. أبوعبدالله علی یقول: إنما مثل السلاح فینا مثل التابوت فی بنی اسرائیل، کانت بنو اسرائیل أی أهل بیست وجد التابوت علی باهم أوتوا النبوة فمن صار إلیه السلاح منا أوتی الإمامة؛ امام صادق علیه السلام فرمود: داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل. تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می‌شد، نبوت به آن‌ها داده می‌شد؛ هر کس از ما هم که سلاح به دستش برسد، امامت به او داده شود.

۳. ابن ابی نصر قال: قلت لأبی الحسن الرضا علیه السلام: إذا مات الامام بم

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۰۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

يعرف الذی بعده؟ فقال للامام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه... و السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل، تكون الإمامة مع السلاح حيثما كان<sup>۱</sup>؛ ابن ابی نصر گوید: به امام رضا عليه السلام عرض کردم: چون امام بمیرد، امام پس از وی به چه دلیل شناخته می‌شود؟ فرمود: «امام را علاماتی است: از جمله آن‌ها این است که بزرگ‌ترین فرزند پدرش می‌باشد... و سلاح در میان ما، مانند تابوت است در بنی اسرائیل؛ امامت همراه سلاح است هر کجا که باشد».

۴. ابي جعفر عليه السلام قال إن السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل يدور الملك حيث دار السلاح كما يدور حيث دار التابوت<sup>۲</sup>؛ امام باقر عليه السلام فرمودند: «سلاح در میان ما، مانند صندوق در بنی اسرائیل است؛ هر کجا سلاح پیامبر صلى الله عليه وآله باشد، فرمانروایی هم همان‌جاست، هم‌چنان‌که هر جا که آن صندوق بود، فرمانروایی همان‌جا بود».

مقصود از «ملک» در روایت اخیر، همان حاکمیتی است که از شئون امام معصوم است؛ بنابراین، مقصود از این‌که هر کجا سلاح باشد حکومت هم هست، تلازم سلاح با امامت است.

### تلازم سلاح و دانش

روایات پیش گفته به صراحت بر ملازم بودن همراه داشتن سلاح پیامبر اسلام (ص) و امامت دلالت داشت، اما در برخی دیگر از روایات، همراه داشتن سلاح ملازم با علم دانسته شده است. مقصود از این علم، همان دانشی است که در روایات دیگر از نشانه‌های امامت معرفی شده است:

۱. أباجعفر عليه السلام يقول إن السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل

۱. همان، ص ۲۸۴.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۹۷.

كان حيث ما دار التابوت فثم الملك و حيث ما دار السلاح فثم العلم<sup>۱</sup>؛ امام باقر عليه السلام فرمودند: «سلاح در خاندان ما، مانند تابوت است در بنی اسرائیل؛ هر کجا تابوت دور می‌زد، ملک در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند، علم امامت دنبالش باشد».

۲. أباعده الله عليه السلام يقول: إنما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل، حيثما دار التابوت دار الملك، فأينما دار السلاح فينا دار العلم<sup>۲</sup>. امام صادق عليه السلام فرمودند: «داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ هر کجا تابوت دور می‌زد، ملک در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند، علم امامت دنبالش باشد».

۳. أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنما مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل أينما دار التابوت دار الملك و أينما دار السلاح فينا دار العلم<sup>۳</sup>؛ امام رضا عليه السلام فرمود: امام باقر عليه السلام فرمود: «داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت در بنی اسرائیل است؛ هر کجا تابوت دور می‌زد، ملک در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور بزند، علم امامت دنبالش باشد».

۴. صفوان عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: كان أبو جعفر عليه السلام يقول إنما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل حيثما دار التابوت أوتوا النبوة و حيثما دار السلاح فينا فثم الامر، قلت: فيكون السلاح مزايلاً للعلم؟ قال: لا<sup>۴</sup>؛ صفوان از قول حضرت رضا عليه السلام گوید که: امام باقر عليه السلام می‌فرمود: «همانا داستان سلاح در

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. همان، ص ۲۳۸.

۴. همان.

خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ هر کجا تابوت دور می‌زد، نبوت عطا می‌شد و در میان ما هر کجا سلاح دور بزند، امر امامت آن‌جاست». عرض کردم: سلاح از علم جدا می‌شود؟ فرمود: «نه».

علامه مجلسی دربارهٔ روایت اخیر چنین می‌نویسد:

«حیثما دار التابوت» یعنی این که از روی استحقاق تابوت هر کجا باشد نه از روی قهر و اجبار هم چنان که نزد جالوت با قهر و اجبار بود ... و مزایله به معنای جدایی است. پرسش برای دانستن این مطلب است که آیا ممکن است سلاح پیش کسی باشد که به تمام آن چه مردم بدان نیاز دارند علم نداشته باشد مانند بنی الحسن و امام در پاسخ فرمودند: خیر، پس سلاح هم چنان که دلیل امامت است ملازم با علم هم هست!

محتمل است علت این که در روایات یادشده، به جای این که مستقیماً سلاح را ملازم با امامت معرفی کند، آن را ملازم با علم دانسته - صرف نظر از این که این مطلب که علم از نشانه‌های امام است نزد شیعیان روشن بوده؛ بنابراین، مقصود از ملازم بودن سلاح با علم، ملازم بودن آن با امامت است - تعریض به مدعیانی بوده است که یا بی بهره بودنشان از علم روشن بود و یا به اعتراف خود بهره‌ای از علم نداشتند، اما در عین حال مدعی بودند سلاح پیامبر ﷺ نزد آن‌هاست! پیشوایان معصوم علیهم السلام در صدد این بودند که با توجه دادن به این که علم و سلاح ملازمند، دروغ بودن ادعای این دسته از مدعیان را اثبات کنند. ماجرای که در پی می‌آید، می‌تواند شاهد مطلب یادشده باشد:

سعید السمان قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزيدية فقالا له: أفيكم إمام مفترض الطاعة؟ قال: فقال: لا

قال: فقالا له: قد أخبرنا عنك النقات أنك تفتي و تقر و تقول به و نسمةم لك، فلان و فلان و هم أصحاب و رع و تسمير و هم ممن لا يكذب فغضب أبو عبدالله عليه السلام فقال: ما أمرتهم بهذا فلما رأيا الغضب في وجهه خرجا. فقال لي: أتعرف هذين؟ قلت: نعم هما من أهل سوقنا و هما من الزيدية و هما يزعمان أن سيف رسول الله صلى الله عليه وآله عند عبدالله بن الحسن، فقال: كذبا لعنهما الله والله ما رأه عبدالله بن الحسن بعينه و لا بواحدة من عينيه و لا رأه أبوه، اللهم إلا أن يكون رأه عند علي بن الحسين...!؛ سعيد سمان گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب، بر آن حضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما، امامی که اطاعتش واجب باشد، هست؟ فرمود: «نه». آن دو نفر گفتند: مردمان موثق به ما خبر دادند که شما به آن فتوا دهی، اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و فلان هستند که نام می‌بریم و ایشان دارای تقوا و کوشش در عبادتند و دروغ نگویند. امام صادق عليه السلام در غضب شد و فرمود: «من به آن‌ها چنین دستوری نداده‌ام». چون آن دو نفر آثار غضب بر چهره امام دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود: «این دو نفر را می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، این‌ها اهل بازار ما و از طایفه زیدیه هستند و عقیده دارند شمشیر پیغمبر صلى الله عليه وآله نزد عبدالله بن حسن است. فرمود: «خداوند لعنتشان کند! دروغ می‌گویند. به خدا قسم عبدالله بن حسن آن را ندیده؛ نه با یک چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آن را ندیده، جز این که ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد...».

به گواهی روایت یادشده، عبدالله بن حسن مدعی بود سلاح پیامبر گرامی

اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد اوست؛ با این حال، او خود معترف بود که بهره‌ای از علم ندارد:

علی بن سعید قال: كنت جالسا عند أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ و عنده محمد بن عبد الله بن علي إلى جنبه جالسا و في المجلس عبد الملك بن أعين و محمد الطيار و شهاب بن عبد ربه فقال رجل من أصحابنا: جعلت فداك ان عبد الله بن الحسن يقول لنا في هذا الامر ما ليس لغيرنا. فقال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد كلام: اما تعجبون من عبد الله يزعم أن أباه علي لم يكن إماما و يقول إنه ليس عندنا علم و صدق والله ما عنده علم و لكن والله و اهوى بيده إلى صدره ان عندنا سلاح رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سيفه و درعه و عندنا والله مصحف فاطمة...!؛

علی بن سعید گفت: خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نشسته بودم. محمد بن عبد الله بن علی پهلویش نشسته بود و عبد الملک بن اعین، محمد طیار و شهاب بن عبدربه نیز حضور داشتند. یکی از اصحاب عرض کرد: فدایت شوم! عبد الله بن حسن می گوید: ما را در امامت، مقامی است که دیگران را حقی در آن نیست. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از سخنانی فرمود: «تعجب نمی کنید از عبد الله؟! گمان او این است که پدرش علی، امام نبوده! او مدعی است نزد ما علم نیست. به خدا قسم، راست می گوید؛ نزد او علم نیست، ولی به خدا قسم - در این موقع به سینه خود اشاره کرده، فرمود: - نزد ما سلاح پیامبر، شمشیر و زره اوست. در نزد ما مصحف فاطمه است...».

مجلسی اول احتمال داده است که علت این که پیشوایان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همرا داشتن سلاح پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از نشانه‌های امامت برشمرده‌اند، ردّ ادعای زیدیه و پیش‌گیری از حرکت‌های جهادی آن‌ها بوده است. وی در این باره چنین



می نویسد:

بدان که بزرگترین دلیل، معجزاتی است که در هر روز از آنان علیهم السلام صادر می شد هم چنان که روایات متواتری بر این مطلب دلالت دارند و ظاهراً مقصود از این روایات این است که سلاح نشانه امامت و جهاد است و کسی که سلاح نزد او نباشد جهاد بر او جایز نیست و کسی که نزد او باشد باید آغاز به جهاد نکند تا این که شمشیر از غلافش درآید و مقصود پیشوایان دینی رد بر زیدیه و تسلی دادن شیعیان ضعیف بوده است و خداوند متعال داناست<sup>۱</sup>.

#### استناد به سلاح برای اثبات امامت

هم چنان که گذشت، همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، یکی از نشانه‌های امامت است؛ به همین دلیل در پاره‌ای از موارد، پیشوایان معصوم علیهم السلام برای اثبات حقانیت خود، به آن استناد کرده و بودن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نزد خودشان را، دلیل بر حق بودن ادعای خود گرفته‌اند. شاید بتوان این استدلال پیشوایان دینی را این گونه توضیح داد که امامان معصوم علیهم السلام و حتی مدعیان امامت، خود را جانشینان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌دانستند. روشن است، کسی که بتواند ادعا کند سلاح آن حضرت نزد اوست، این خود بهترین دلیل بر این است که او میراث‌دار آن حضرت و نزدیک‌ترین و سزاوارترین افراد به پیامبر خداست و همین ویژگی می‌تواند دلیل استواری بر جانشینی او از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد. هم‌چنین این مطلب می‌تواند ریشه در ذهنیتی داشته باشد که از سوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای مسلمین ایجاد شده بود؛ ذهنیتی که بر اساس آن، هر کس سلاح را همراه داشته باشد، جانشین آن حضرت است. افزون بر این که امامان پیشین، این مطلب را برای مردم بازگو می‌کردند و امامان متأخر برای اثبات امامت

۱. روضه المتقین، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

خود، به معیاری استناد می‌کردند که توسط امامان سابق گفته شده بود و شیعیان آن را می‌دانستند؛ برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام حين قتل عمر ناشدهم و قال: نشدتكم الله هل فيكم أحد ورث سلاح رسول الله و رأيتهم و خاتمه غيري؟ قالوا: لا؛ حضرت باقر عليه السلام فرمودند: «امير المؤمنين عليه السلام پس از کشته شدن عمر، آن‌ها را قسم داد و فرمود: شما را قسم می‌دهم که آیا کسی در میان شما غیر من هست که وارث سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و پرچم آن سرور و انگشترش باشد؟ گفتند: نه.»

۲. ... قال علي عليه السلام: فهل فيكم أحد ورث سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله وأداته غيري؟ قالوا: لا...؟ ... امام علي عليه السلام فرمود: «آیا در میان شما غیر از من کسی هست که سلاح پیامبر خدا و ادوات آن حضرت را به ارث برده باشد؟» گفتند: خیر... .

۳. أبي جعفر عليه السلام قال: لما قتل الحسين بن علي عليه السلام أرسل محمد بن الحنفية إلى علي بن الحسين عليه السلام، فخلا به، ثم قال له: يا ابن أخي، قد علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله كان جعل الوصية و الإمامة من بعده لعلي بن أبي طالب عليه السلام، ثم إلى الحسن، ثم إلى الحسين عليه السلام. و قد قتل أبوك عليه السلام و لم يوص و أنا عمك و صنو أبيك و ولادتي من علي عليه السلام، في سني و قدمي أحق بها منك في حدائقك، فلا تنازعني الوصية و الإمامة و لا تخالفني، فقال له علي بن الحسين عليه السلام: يا عم اتق الله و لا تدع ما ليس لك بحق، إنني أعظك أن تكون من الجاهلين. يا عم، إن أبي صلوات الله عليه أوصى إلى قبل أن يتوجه إلى العراق، و عهد إلى من ذلك قبل أن

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۰۳.

۲. الأملی (طوسی)، ص ۵۵۰.

یستشهد بساعة و هذا سلاح رسول الله ﷺ عندي، فلا تعرض لهذا، فإنني أخاف عليك نقص العمر و تشتت الحال...؛ امام باقر عليه السلام فرمود: چون امام حسین عليه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی بن الحسین فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید. سپس به آن حضرت چنین گفت: پسر برادرم! می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و امامت را پس از خود به امیرالمؤمنین عليه السلام و بعد از او به امام حسن عليه السلام و بعد از او به امام حسین عليه السلام وا گذاشت. پدر شما - درود بر او باد! - کشته شد و وصیت هم نکرد. و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه‌ام و زاده علی عليه السلام هستم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم، از شما که جوانید، به امامت سزاوارترم؛ پس با من در امر وصیت و امامت، منازعه و مجادله نکن! علی بن الحسین عليه السلام به او فرمود: «ای عمو! از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری، ادعا نکن! تو را موعظه می‌کنم که مبادا از جاهلان باشی! ای عمو! همانا پدرم - درود خدا بر او باد! - پیش از آن که رهسپار عراق شود، به من وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش، درباره آن با من عهد کرد. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است نزد من. متعرض این امر نشو که می‌ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود».

۴. سعید السمان قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزيدية فقالا له: أفيكم إمام مفترض الطاعة؟ قال: فقال: لا. قال: فقالا له: قد أخبرنا عنك الثقات أنك تفتي و تقر و تقول به و نسئهم لك، فلان و فلان و هم أصحاب ورع و تسمير و هم ممن لا يكذب فغضب أبو عبد الله عليه السلام فقال: ما أمرتهم بهذا فلما رأيا الغضب في وجهه خرجا. فقال لي: أتعرف هذين؟ قلت: نعم

هما من أهل سوقنا و هما من الزيدية و هما يزعمان أن سيف رسول الله ﷺ عند عبدالله بن الحسن، فقال: كذبا لعنهما الله والله ما رآه عبدالله بن الحسن بعينه و لا بواحدة من عينيه و لا رآه أبوه، اللهم إلا أن يكون رآه عند علي بن الحسين، فإن كانا صادقين فما علامة في مقبضة؟ و ما أثر في موضع مضربه. و إن عندي لسيف رسول الله ﷺ و إن عندي لراية رسول الله ﷺ و درعه و لامته و مغفره، فإن كانا صادقين فما علامة في درع رسول الله ﷺ؟ و إن عندي لراية رسول الله ﷺ المغلبة... و مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل، في أي أهل بيت وجد التابوت على أبوابهم أوتوا النبوة و من صار إليه السلاح منا أوتى الإمامة و لقد لبس أبي درع رسول الله ﷺ فعلى الأرض خطيطا و لبستها أنا فكانت و كانت و قائمنا من إذا لبسها ملاحا إن شاء الله؛ سعيد سمان گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب بر آن حضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد، هست؟ فرمود: «نه». آن دو نفر گفتند: مردمان موثق به ما خبر دادند که شما به آن فتوا دهی، اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و فلان هستند که نام می‌بریم و ایشان دارای تقوا و کوشش در عبادتند و دروغ نگویند. امام صادق عليه السلام در غضب شد و فرمود: «من به آن‌ها چنین دستوری نداده‌ام». چون آن دو نفر آثار غضب را بر چهره امام دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود: «این دو نفر را می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، این‌ها اهل بازار ما و از طایفه زیدیه هستند و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است. فرمود: «خداوند لعنتشان کند! دروغ می‌گویند. به

خدا که عبدالله بن حسن آن را ندیده؛ نه با یک چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آن را ندیده، جز این که ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد. اگر راست می‌گویند، چه علامتی در دسته آن است و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آن است؟ همانا شمشیر پیغمبر ﷺ نزد من است. همانا پرچم، جوشن، زره و خود پیغمبر ﷺ نزد من است. اگر راست می‌گویند، در زره پیغمبر ﷺ چه علامتی است؟ همانا پرچم ظفربخش پیغمبر ﷺ نزد من است. همانا الواح موسی و عصای او نزد من است. همانا انگشتر سلیمان بن داود، نزد من است و طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می‌داد، نزد من است. همانا اسمی که نزد پیغمبر ﷺ بود و چون (در جبهه جنگ) آن را میان مسلمانان و کفار می‌گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمین نمی‌رسید، نزد من است و من آن را می‌دانم. همانا آنچه را فرشتگان آورده‌اند، نزد من است و داستان سلاح در خاندان ما، همان داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می‌شد، نشانه اعطای نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده رسد، امامت به او داده می‌شود. همانا پدرم زره رسول خدا ﷺ را پوشید و دامنش اندکی به زمین می‌کشید و من آن را پوشیدم، هم‌چنان بود [گاهی به زمین می‌کشید و گاهی نمی‌کشید و اختلاف محسوس نداشت] و قائم ما کسی است که چون آن را پوشد، به اندازه قامتش باشد؛ ان شاء الله.

در روایت اخیر، امام علیؑ ابتدا منکر وجود داشتن سلاح نزد عبدالله بن حسن می‌شوند و در ادامه مدعی می‌شوند که سلاح نزد ایشان است و با طرح پرسش‌هایی درباره نشانه‌های سلاح، شک مخاطب را درباره وجود داشتن سلاح نزد خود از بین می‌برند و در نهایت، سلاح را به تابوت تشبیه می‌فرمایند که نزد هر کس بود، نشانه امامت اوست. با توجه به سیر سخن

امام روشن می‌شود که آن حضرت، در صدد اثبات امامت خود از راه سلاح بودند.

در کنار روایات یادشده که نشان می‌دهد پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای اثبات امامت خود به سلاح استناد می‌کردند، از برخی روایات چنین استفاده می‌شود که ائمه به شیعیان نیز توصیه می‌کردند که در مقام بحث و گفت‌وگو با مخالفان، به این مطلب استناد کنند و حقانیت امامت امامان معصوم علیهم‌السلام و دروغ بودن ادعای مدعیان را از این راه آشکار کنند:

۱. ابي عبدالله عليه السلام قال في بني عمه: لو أنكم إذا سألوكم واحتجوكم بالامر كان أحب إلي أن تقولوا لهم: إنا لسنا كما يبلغكم و لكننا قوم نطلب هذا العلم عند من هو أهله و من صاحبه؟ و هو السلاح عند من هو؟ و هو الجفر عند من هو؟ و من صاحبه؟ فإن يكن عندكم فانا نبايعكم و إن يكن عند غيركم فانا نطلبه حتى نعلم؛ امام صادق عليه السلام دربارهٔ پسرعموهایش فرمود: «وقتی آنها از شما می‌پرسند و دلیل می‌خواهند، مایلیم به ایشان بگویید: آن‌طور که به شما گفته‌اند، نیست که ما بی‌دلیل از کسی بپذیریم؛ ما جست‌وجو می‌کنیم و نزد هر کس این علم باشد و دارای مقام امامت باشد، از او پیروی می‌کنیم. سلاح پیامبر در دست کیست؟ جفر نزد کیست و در اختیار چه کسی است؟ اگر در اختیار شماست، با شما بیعت می‌کنیم و اگر نزد دیگری است، جست‌وجو می‌کنیم تا بدانیم در دست کیست».

۲. ذکر عند ابي عبدالله عليه السلام الكيسانية و ما يقولون في محمد بن علي؛ فقال: الا تستلونها عند من كان سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله ان محمد بن علي كان يحتاج في الوصية أو إلى الشيء فيها فيبعث

إلى علي بن الحسين فينسخها له؛ نزد امام صادق عليه السلام صحبت از کیسانی ها شد و اعتقادی که درباره محمد بن حنفیه دارند. فرمود: «آیا از آنان نمی پرسید سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار چه کسی است؟!» سپس فرمود: «محمد بن علی گاهی احتیاج به وصیت یا مقداری از آن پیدا می کرد، می فرستاد خدمت علی بن الحسین عليه السلام و نسخه برمی داشت.»

### آگاهی شیعه به این که سلاح، نشانه امامت است

روایات بسیاری که سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشانه امامت می دانستند، در کنار توصیه هایی که پیشوایان معصوم عليه السلام به شیعه در این باره می کردند و به آن ها تعلیم می دادند که در مقام محاجه با مدعیان از این حربه استفاده کنند، باعث شد این مطلب تا حدود زیادی نزد شیعه تثبیت شود؛ لذا در گزارش های تاریخی، موارد متعددی وجود دارد که نشان می دهد شیعیان در مواجهه با مدعیان، آنان را با این معیار می آزمودند. برخی از این گزارش ها بدین قرارند:

۱. عن أبي خالد الكابلي، قال: لما قتل أبو عبد الله الحسين صلوات الله عليه و بقيت الشيعة متحيرة و لزم علي بن الحسين صلوات الله عليهما منزله، اختلفت الشيعة إلى الحسن بن الحسن و كنت فيمن يختلف إليه و جعلت الشيعة تسأله عن مسألة و لا يجيب فيها و بقيت لا أدري من الامام متحيرا و إني سألته ذات يوم فقلت له: جعلت فداك، عندك سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله فغضب، ثم قال: يا معشر الشيعة، تعنوننا؟! فخرجت من عنده حزينا كئيبا لا أدري أين أتوجه...<sup>۲</sup>؛ ابو خالد کابلی گوید: چون اباعبدالله حسین بن علی به شهادت رسید، شیعیان متحیر شدند و علی بن الحسین خانه نشین

۱. همان، ص ۱۹۸.

۲. التائب فی المناقب، ص ۳۶۳-۳۶۵.

شد. شیعیان به سوی حسن بن الحسن رفتند و من نیز با آنان بودم. از او پرسشی کردند و او پاسخ آن را نمی دانست؛ پس شیعیان درباره امام متحیر شدند. روزی از او پرسیدم: فدایت شوم! آیا سلاح پیامبر خدا ﷺ نزد شماست؟ او گفت: ای جماعت شیعه! آیا ما را به مشقت می اندازید؟ پس ناراحت و مأیوس از نزد او خارج شدم و نمی دانستم به کدام سو بروم... .

۲. قال موسى بن عطية النيشابوري: اجتمع وفد خراسان من أقطارها [، كبارها] و علمائها و قصدوا داري و اجتمع علماء الشيعة و اختاروا إلى ألبابها و طهمان و جماعة شتى و قالوا بجمعهم: رضينا بكم أن تردوا المدينة، فتسألوا عن المستخلف فيها لتقلده أمرنا، فقد ذكر أن باقر العلم قد مضى ولا ندري من نصبه الله بعده من آل الرسول من ولد علي و فاطمة - صلوات الله عليهم أجمعين - و دفعوا إلينا مائة ألف درهم ذهباً و فضة و قالوا: لتأتونا بالخبر و تعرفونا الامام فتطالبوه بسيف ذي الفقار و القضيبي و البردة و الخاتم و اللوح الذي فيه تثبيت الأئمة من ولد علي و فاطمة و إن ذلك لا يكون إلا عند إمام، فمن وجدتم ذلك عنده فسلموا إليه المال. فحملنا و تجهزنا إلى المدينة و حللنا بمسجد الرسول ﷺ فصلينا ركعتين و سألنا: من القائم في أمور الناس و المستخلف فيها؟ فقالوا لنا: زيد بن علي و ابن أخيه جعفر بن محمد، فقصدنا زيدا في مسجده و سلمنا عليه، فرد علينا السلام و قال: من أين أقبلتم؟ قلنا: أقبلنا من أرض خراسان نعرف إمامنا و من تقلده أمورنا. فقال: قوموا و مشى بين أيدينا حتى دخل داره، فأخرج إلينا طعاما. فأكلنا، ثم قال: ما تريدون؟ فقلنا له: نريد أن ترينا ذا الفقار و البردة و الخاتم و القضيبي و اللوح الذي فيه تثبيت



الأئمة عليهم السلام فإن ذلك لا يكون إلا عند إمام...! موسى بن عطيه نيشابوری می گوید: عده‌ای از مردم نواحی مختلف خراسان، از بزرگان و عالمانشان جمع شده و آهنگ منزل مرا کردند و من، ابولبابه، طهمان و عده‌ای دیگر را انتخاب کردند و جملگی گفتند: از جانب ما به مدینه بروید و از آن‌که در آن‌جا جانشین شده، پرسش کنید تا از او پیروی کنیم، چرا که چنین خبر رسیده که باقر العلوم عليه السلام از دنیا رفته و ما نمی‌دانیم کدام یک از خاندان پیامبر عليه السلام از فرزندان علی و فاطمه عليها السلام از سوی خداوند منصوب شده‌اند. به ما صد هزار درهم طلا و نقره دادند و گفتند: برای ما از امام خبر بیاورید و به ما، امام را بشناسانید و از او شمشیر ذوالفقار، عصا، عبا، انگشتر و لوحی که در آن نام امامان از نسل علی و فاطمه ثبت است و جز نزد امام نیست، مطالبه کنید؛ پس کسی را که این‌ها نزد اوست، یافتید، مال را به او تحویل دهید! ما مال را برداشته، به سوی مدینه حرکت کردیم و در مسجدالنبی فرود آمدیم. دو رکعت نماز گزاردیم و پرسیدیم: چه کسی عهده‌دار امور مردم و جانشین است؟ گفتند: زید بن علی و پسر برادرش جعفر بن محمد. به سوی زید در مسجدش رفتیم و به او سلام کردیم. پرسید: از کجا آمده‌اید؟ گفتیم: از سرزمین خراسان آمده‌ایم تا امام خود و کسی را که باید از او پیروی کنیم، بشناسیم. گفت: برخیزید! او پیشاپیش ما حرکت کرد تا داخل خانه‌اش شد. پس برای ما طعامی آورد و ما خوردیم. سپس پرسید: چه می‌خواهید؟ گفتیم: ذوالفقار، عبا، انگشتر، عصا و لوحی که در آن اسامی امامان ثبت است و جز نزد امام نیست... .

۳. قلت لعبدالله بن جعفر: أنت إمام؟ فقال: نعم. فقلت: إن الشيعة تروی: أن صاحب هذا الأمر يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله، فما

عندک منه؟ فقال: عندی رمحه. ولم یعرف لرسول الله رمحاً؛ به عبدالله بن جعفر گفتیم: تو امام هستی؟ گفت: آری. گفتیم: شیعه چنین روایت کرده است که نزد صاحب این امر، سلاح پیامبر خداست. آیا چیزی از آن نزد توست؟ گفت: نیزه آن حضرت نزد من است؛ در حالی که برای آن حضرت، نیزه‌ای شناخته نشده است.

۴. محمد بن فضیل الصیرفی [قال]: کتبت إلى أبي جعفر عليه السلام كتاباً و فی آخره: هل عندک سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله؟ و نسیت أن أبعث بالكتاب. فکتب إلى بحوائج له و فی آخر کتابه: عندی سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و هو فینا بمنزلة التابوت فی بنی اسرائیل، یدور معنا حیث درنا [و] هو مع کل إمام؛ محمد بن فضیل صیرفی می گوید: نامه‌ای به امام جواد عليه السلام نوشتم و در آخر نامه پرسیدم: آیا اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد شماست؟ ولی فراموش کردم که نامه را بفرستم. حضرت نامه‌ای به من نوشت و در آن از من چیزهایی خواست و در آخر آن نامه مرقوم فرموده بود: «اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من است و آن در میان ما به منزله تابوت است در میان بنی اسرائیل؛ به هر کجا برویم، آن را با خود می‌بریم. و این نزد هر امامی موجود است».

۵. ابن اسباط قال: سألت الرضا عليه السلام عن السکينة، فقال: ریح تخرج من الجنة... ثم أقبل علينا فقال: فما تابوتکم؟ قلنا: السلاح، قال: صدقتم هو تابوتکم؛ ابن اسباط گفت: از حضرت رضا عليه السلام درباره سکینه پرسیدم. فرمود: «بادی است که از بهشت خارج می‌شود...» امام عليه السلام در این موقع به جانب ما توجه کرده، فرمود: «صندوق

۱. الإمامة و التبصرة، ص ۷۳.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸۷.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۱.

گفتار سوم. سلاح پیامبر اسلام ﷺ نشانه امام ۱۲۳

شما چیست؟» گفتیم: سلاح. فرمود: «درست گفتید؛ همان سلاح، صندوق و به جای تابوت بنی اسرائیل است».

از روایت اخیر و پاسخی که شیعیان به پرسش امام دادند، به خوبی روشن می‌شود آنان از جایگاه و کارکرد سلاح به خوبی اطلاع داشتند و از این که سلاح، نشانه امامت است و تابوت در بنی اسرائیل نشانه نبوت بود، آگاه بودند.

در برخی از روایات یادشده به استناد این که نزد فلان مدعی، سلاح پیامبر خدا ﷺ نیست، اثبات شده است که او امام نیست، اما گاهی مواقع کسانی پیدا می‌شدند که مدعی می‌شدند سلاح پیامبر خدا ﷺ نزد آن‌هاست و از آن‌جا که امام نبودن آن‌ها مسلم بوده، از امام نبودنشان اثبات می‌شد که آنچه نزد آن‌هاست، سلاح پیامبر خدا نیست.

أبي الحسن الرضا عليه السلام ذكر سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فقال إنه مصفود الحمایل و قال اتاني اسحق فعظم بالحق و الحرمة السيف الذي اخذه هو سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت له و كيف يكون هو و قد قال أبو جعفر عليه السلام إنما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل إنما دار التابوت دار الملك؛ نزد امام رضا عليه السلام سخن از شمشیر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به میان آمد. فرمودند: «شمشیر پیامبر صلى الله عليه وآله، بند و حمایل آن بسته است». اسحاق پیش من آمد. قسم شدید داد به حق و حرمت فلان که: آیا شمشیری که نزد مأمون است، شمشیر پیامبر است؟ گفتیم: چطور می‌تواند شمشیر پیامبر باشد، با این که امام باقر عليه السلام فرمود: «سلاح در میان ما خانواده، مانند تابوت بنی اسرائیل است؛ هر کجا تابوت بود، فرمانروایی آن‌جاست؟!»

اهتمام پیشوایان معصوم عليهم السلام به سپردن سلاح به امام پس از خود

از آن جا که داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افزون بر این که بر میراث‌بری دارنده آن از خاتم انبیا و نهایت قرابت با آن حضرت دلالت داشت، نشانه جانشینی از ایشان و امامت بر امت نیز بود، امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام به محافظت از آن اهتمام کامل داشتند و در نگه‌داری از آن، تمام تلاش خود را به کار می‌گرفتند:

عن أبي إبراهيم عَلَيْهِ السَّلَام قال: السلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله كان خیرهم، لقد حدثني أبي أنه حيث بنى بالتقفية - و كان قد شق له في الجدار - فنجد البيت، فلما كانت صبيحة عرسه رمى ببصره فرأى حذوه خمسة عشر مسمارا ففزع لذلك و قال لها: تحولي فإني أريد أن أدعو موالی فی حاجة فكشطه فما منها مسمار إلا وجده مصرفا طرفه عن السيف و ما وصل إليه منها شيء؛ 'أبي إبراهيم گوید: موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «اسلحه نزد ما نهاده شده و از آسیب محفوظ است. اگر نزد بدترین مخلوق خدا نهاده شود، بهترین ایشان شود. پدرم به من خبر داد که چون با زوجه تقفیه خویش عروسی کرد، اتاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند. بامداد شب زفاف، چشمش به دیوار افتاد. در محل شکاف، جای پانزده میخ دید و نگران شد. به عروس گفت: از اتاق بیرون رو که می‌خواهم غلامان را برای کاری بخوانم! پس شکاف را بررسی کرد و دید سر میخ‌ها از طرف شمشیر برگشته و به آن برخورد نکرده است.»

و از سوی دیگر، همین کارکرد مهم سلاح، اقتضای آن را داشت که پیشوایان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام با دقت تمام به تحویل دادن آن به امام پس از خود اهتمام داشته باشند و هر امامی آن را به امام پس از خود بسپارد:

۱. ابي عبدالله عليه السلام قال: لما حضرت رسول الله ﷺ الوفاة دعا العباس بن عبدالمطلب و امير المؤمنين عليه السلام فقال للعباس: يا عم محمد تأخذ تراث محمد و تقضى دينه و تنجز عداته؟ فرد عليه فقال: يا رسول الله بأبى أنت و أمى إني شيخ كثير العيال قليل المال من يطيقك و إنت تبارى الريح، قال: فأطرق عليه هنيئة ثم قال: يا عباس أتأخذ تراث محمد و تنجز عداته و تقضى دينه؟ فقال بأبى أنت و أمى شيخ كثير العيال قليل المال و إنت تبارى الريح. قال: أما إني سأعطيها من يأخذها بحقها ثم قال: يا على يا أخا محمد أتتجز عداة محمد و تقضى دينه و تقبض تراثه؟ فقال: نعم بأبى أنت و أمى ذاك على و لى، قال: فنظرت إليه حتى نزع خاتمه من أصبعه فقال: تختم بهذا فى حياتى، قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعته فى أصبعى فتمنيت من جميع ما ترك الخاتم. ثم صاح يا بلال على بالمغفر و الدرع و الراية و القميص و ذى الفقار و السحاب و البرد و الأبرقة و القضيبة قال: فوالله ما رأيتها غير ساعتى تلك - يعنى الأبرقة - فجىء بشقة كادت تخطف الابصار فإذا هى من أبرق الجنة فقال: يا على إن جبرئيل أتانى بها و قال: يا محمد اجعلها فى حلقة الدرع و استدفر بها مكان المنطقة ثم دعا بزوجى نعال عربيين جميعا أحدهما مخصوف و الآخر غير مخصوف و القميصين: القميص الذى أسرى به فيه و القميص الذى خرج فيه يوم أحد و القلانس الثلاث: قلنسوة السفر و قلنسوة العيدين و الجمع و قلنسوة كان يلبسها و يقعد مع أصحابه. ثم قال: يا بلال على باليغلتين: الشهفاء و الدلدل و الناقتين: العضباء و القصوى و الفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول الله ﷺ يبعث الرجل فى حاجته فيركبه فيركضه فى حاجة

رسول الله ﷺ و حیزوم و هو الذی کان یقول: أقدم حیزوم و الحمار عفیر فقال: أقبضها فی حیاتی. فذکر امیر المؤمنین علیاً أن أول شیء من الدواب توفی عفیر ساعة قبض رسول الله ﷺ قطع خطامه ثم مر یرکض حتی أتى بئر بنی خطمة بقباء فرمی بنفسه فیها فکانت قبره؛ امام صادق علیاً فرمود: چون وفات رسول خدا ﷺ در سید، عباس بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین علیاً را طلب کرد و به عباس فرمود: «عموی محمد! قبول می کنی که ارث محمد را بیری، قرضش را پردازی و به وعده هایش وفا کنی؟» او نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم قربانت! من پیرمردم، عیالم بسیار و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه گذاشته ای! چه کسی طاقت وصایت تو را دارد؟ حضرت اندکی سر پایین انداخت و سپس فرمود: «عباس! می پذیری که ارث محمد را بیری، قرضش را ادا کنی و وعده هایش را عملی کنی؟» عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت! پیرمردی عیال مند و نادارم و تو با باد مسابقه داری. فرمود: «همانا این وصیت به کسی می سپارم که شایسته دریافت آن است». سپس فرمود: «ای علی! ای برادر محمد! قبول داری که وعده های محمد را عمل کنی، قرضش را پردازی و میراثش را بگیری؟» علی عرض کرد: آری، پدر و مادرم به قربانت! سود و زیانش با من. علی علیاً فرمود: به پیغمبر نظر می کردم، دیدم انگشتر خویش از انگشت بیرون کرد و فرمود: «تا من زنده ام، این انگشتر را به دست کن!» چون در انگشتم نهادم، به آن نظر کردم و آرزو بردم که از تمام ترکه آن حضرت، همین انگشتر را داشته باشم. سپس فریاد زد: «ای بلال! آن کلاه خود، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه بُرد، کمر بند و عصا را بیاور!» علی علیاً

فرماید: من تا آن ساعت آن کمر بند را ندیده بودم. قطعه و رشته‌ای آورد که چشم‌ها را خیره می‌کرد و معلوم شد که از کمر بندهای بهشتی است. پیغمبر ﷺ فرمود: «ای علی! جبرئیل این را برایم آورد و گفت: ای محمد! این را در حلقه‌های زره بگذار و در جای کمر بند به کمر بند!» سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت و دیگری بی‌وصله بود و دو پیراهن خواست؛ یکی پیراهنی که با آن به معراج رفته بود و دیگر پیراهنی که با آن به جنگ احد رفته بود و سه کلاه را طلب کرد: کلاه مسافرت، کلاه روز عید فطر و قربان و روزهای جمعه و کلاهی که به سر می‌گذاشت و با اصحابش مجلس می‌کرد. سپس فرمود: «ای بلال! دو استر: شهباء و دلدل و دو شتر: عضباء و قصوی و دو اسب، جناح و حیزوم را بیاور!» جناح، اسبی بود که به در مسجد بسته بود و پیغمبر برای کارهای شخصی خود، مردی را می‌فرستاد که آن را سوار شود و بتازد. و حیزوم، اسبی بود که پیغمبر به او می‌فرمود: «پیش برو ای حیزوم!» و الاغی را که عفیر نام داشت، آورد. پیغمبر فرمود: «تا من زنده‌ام، این‌ها را دریافت کن!» امیر المؤمنین علیه السلام گوید: نخستین چارپایی که مرد، همان عفیر بود. ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، افسارش را پاره کرد و می‌تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی خطمه رسید، خود را در آن افکند و همان چاه گورش گشت.

۲. سلیم بن قیس قال: شهدت وصیة امیر المؤمنین علیه السلام حین اوصی إلى ابنه الحسن علیه السلام و أشهد علی وصیته الحسن علیه السلام و محمدا و جمیع ولده و رؤساء شیعتہ و أهل بیته، ثم دفع إليه الكتاب والسلاح و قال لابنه الحسن علیه السلام: یا بنی أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن اوصی إلیک و إن أذفع إلیک کتبی و سلاحی کما اوصی إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و دفع إلی کتبه و سلاحه و أمرنی أن آمرک إذا

حضرت الموت آن تدفعها إلى أخيك الحسين عليه السلام، ثم أقبل على ابنه الحسين عليه السلام فقال وأمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعها إلى ابنك هذا، ثم أخذ بيد علي بن الحسين عليه السلام ثم قال لعلي بن الحسين: وأمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعها إلى ابنك محمد بن علي وأقرأه من رسول الله صلى الله عليه وآله ومني السلام؛ سليمان بن قيس گوید: زمانی که امیرالمؤمنین عليه السلام به پسرش حسن عليه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم. علی عليه السلام، حسین و محمد (بن حنفیه) عليه السلام و سایر فرزندان را با رؤسای شیعه و اهل بیتش گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد و فرمود: «پسر عزیزم! رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتاب و سلاحم را به تو سپارم، چنان که پیغمبر به من وصیت فرمود و کتاب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آن‌ها را به برادرت حسین عليه السلام بسپاری». سپس به پسرش حسین عليه السلام متوجه شد و فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله به تو امر فرموده که آن‌ها را به این پسر بسپاری». سپس دست علی بن الحسین عليه السلام را گرفت و فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله به تو امر فرموده است که آن‌ها را به پسر محمد بن علی بسپاری و از جانب پیغمبر و من به او سلام برسان».

۳. عمر بن أبان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يتحدث الناس أنه دفع إلى أم سلمة صحيفة مختومة فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما قبض ورت علي عليه السلام علمه و سلاحه و ما هناك، ثم صار إلى الحسن ثم صار إلى الحسين عليه السلام، قال: قلت: ثم صار إلى علي بن الحسين، ثم صار إلى ابني، ثم انتهى إليك، فقال: نعم؛ عمر بن أبان گوید: از

۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸.

۲. همان، ص ۲۳۶.



امام صادق علیه السلام درباره آنچه مردم می گویند که نامه مهرشده ای به ام سلمه داده شد، پرسیدم. امام فرمود: «چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، علمش، سلاحش و آنچه از میراث انبیا داشت، به علی علیه السلام به ارث رسید و سپس به حسن و پس از او به حسین علیه السلام رسید.» عرض کردم: سپس به علی بن حسین و پس از او به پسرش و سپس به شما رسید؟ فرمود: «آری».

۴. عابی جعفر علیه السلام قال: لما حضر علی بن الحسین علیه السلام الوفاة، قبل ذلك أخرج سفظا أو صندوقا عنده، فقال: یا محمد احمل هذا الصندوق، قال: فحمل بین أربعة، فلما توفی جاء إخوته يدعون [ما] فی الصندوق فقالوا: أعطنا نصیبنا فی الصندوق فقال: والله ما لكم فیہ شیء و لو كان لكم فیہ شیء ما دفعه إلی و كان فی الصندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «پیش از آن که وفات علی بن الحسین علیه السلام فرا رسد، سبد یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را بپس آن را در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند. چون آن حضرت وفات کرد، برادران امام باقر علیه السلام آمدند و ادعا کردند که از آنچه در میان صندوق بود، بهره ما را بده! فرمود: «به خدا که از بهره شما چیزی در آن نبود. اگر از بهره شما چیزی در آن می بود، پدرم آن را به من نمی داد. در آن صندوق، سلاح و کتب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود».

۵. سلیمان بن جعفر قال کتبت إلی أبی الحسن الرضا علیه السلام عندک سلاح رسول الله فکتب إلی بخطه الذی اعرفه هو عندی؛ سلیمان بن جعفر می گوید: به امام رضا علیه السلام نامه ای نوشتم که: آیا سلاح

۱. همان.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۰۵.

پیامبر خدا ﷺ نزد شماست؟ آن حضرت با خطی که می‌شناختم، نوشتند: «آن نزد من است».

### تلاش دشمنان برای گرفتن سلاح

از پاره‌ای گزارش‌های تاریخی چنین دریافت می‌شود که به دلیل اهمیت سلاح پیامبر گرامی اسلام ﷺ و دلالت آن بر این که دارنده آن از نسبت ویژه‌ای با ایشان برخوردار است، برخی خلفای جور تلاش می‌کردند آن را از امامان معصوم علیهم‌السلام بگیرند و به هر صورت ممکن، آن را تصاحب کنند تا در ذهن مردم، خود را میراث‌بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ و خلفای برحق آن حضرت جلوه دهند! با وجود این، به دلیل اهمیت سلاح و این که سلاح نشانه امامت است، آنان موفق به دست‌یابی به مقصود خود نشدند.

۱. بلغ عبدالملک ان سیف رسول الله عند زین العابدین فبعث يستوهبه منه و يسأله الحاجة فأبى عليه فكتب إليه عبدالملک يهدده و إنه يقطع رزقه من بيت المال. فأجابته عليه‌السلام: اما بعد فان الله ضمن للمتقين المخرج من حيث يكرهون و الرزق من حيث لا يحسبون و قال جل ذكره ﴿ان الله لا يحب كل خوان كفور﴾ فانظر أينما أولى بهذه الآية! عبدالملک شنید که شمشیر پیامبر ﷺ نزد زین العابدین است. پیغام فرستاد که به او ببخشد. گفت به آن احتیاج دارم. امام امتناع ورزید. عبدالملک نامه‌ای تهدیدآمیز نوشت که حقوقش را از بیت‌المال حذف خواهد کرد. در پاسخ او نوشت: «خداوند برای پرهیزگاران ضمانت کرده که نجات دهد آن‌ها را از جایی که دوست ندارند و روزی بخشد از محلی که گمان نمی‌برند. فرموده است: ﴿ان الله لا يحب كل خوان كفور﴾. بین کدام‌یک از من و تو، شایسته این آیه هستیم؟!»

۲. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ... فقال عبد الملك: هل تعرف أمرا غير هذا؟ قال: نعم، عنده سلاح رسول الله ﷺ و سيفه و درعه و خاتمه و عصاه و تركته، فاكتب إليه فيه، فان هو لم يبعث [به] فقد وجدت إلى قتلته سبيلا. فكتب عبد الملك إلى العامل أن احمل إلى أبي جعفر محمد بن علي ألف ألف درهم و ليعطك ما عنده من ميراث رسول الله ﷺ، فأتى العامل منزل أبي جعفر بالمال و أقرأه الكتاب، فقال: أجلني أياما. قال: نعم. فهيا أبي متاعا مكان كل شيء، ثم حملة و دفعه إلى العامل، فبعث به إلى عبد الملك، فسر به سرورا شديدا، فأرسل إلى زيد فعرض عليه، فقال زيد: والله ما بعث إليك من متاع رسول الله ﷺ بقليل و لا كثير. فكتب عبد الملك إلى أبي: إنك أخذت مالنا و لم ترسل إلينا بما طلبنا. فكتب إليه [أبي]: إني قد بعثت إليك بما قد رأيت و إنه ما طلبت و إن شئت لم يكن. فصدقه عبد الملك...<sup>۱</sup>؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «... عبد الملك گفت: راه دیگری سراغ نداری؟ زید بن الحسن گفت: آری؛ اسلحه، شمشیر، زره، انگشتر، عصا و میراث پیامبر ﷺ نزد اوست (امام محمد باقر عليه السلام). بنویس آن‌ها را بفرستد؛ اگر نفرستاد، راه برای کشتن او باز می‌شود. عبد الملك به فرماندار خود نوشت: یک میلیون درهم به محمد بن علی بده و بگو تمام آثاری که از پیامبر مانده، در اختیارت بگذارد. فرماندار پیش پدرم آمد و نامه عبد الملك را خواند. پدرم فرمود: چند روز به من مهلت بده! پدرم سلاح و ابزار تهیه نمود و به فرماندار تحویل داد. او نیز برای عبد الملك فرستاد. عبد الملك بسیار خوش حال شد و از پی زید فرستاد. وقتی زید آن ااث را دید، گفت: به خدا سوگند، از آثار پیغمبر ﷺ چیزی نفرستاده!

عبدالملک نامه‌ای برای پدرم نوشت که تو پول ما را گرفتی، ولی آنچه خواستیم، نفرستادی. پدرم نوشت: آنچه صلاح می‌دانستم، برای تو فرستادم؛ می‌خواهی قبول کن، مایل نیستی قبول نکن! پس عبدالملک آن حضرت را تصدیق کرد....

**امام مهدی علیه السلام و سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله**  
 به مقتضای آنچه گذشت که سلاح، نشانه امامت است و این که سلاح به منزله تابوت بنی اسرائیل است و هر کجا باشد، امامت نیز همان جاست، هم اکنون سلاح باید نزد مهدی موعود علیه السلام، دوازدهمین امام معصوم باشد؛ از این رو، در روایات تأکید شده است که به هنگام ظهور، سلاح همراه آن حضرت خواهد بود. این تأکید هم می‌تواند از این جهت باشد که این همراهی می‌تواند نشانه‌ای از حقانیت امام مهدی علیه السلام باشد و هم از سوی دیگر، نشان‌دهنده این واقعیت باشد که ایشان میراث‌دار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سزاوارترین افراد به آن حضرت است و مقصدی جز احیا و پی‌گیری آرمان‌های آن حضرت ندارد. برخی از روایات یادشده بدین قرارند:

۱. عن جابر الجعفی قال: قال لی محمد بن علی علیه السلام: یا جابر ان لبنی العباس رایه و لغيرهم رایات فیاک ثم إیاک ثلثا حتی تری رجلا من ولد الحسین علیه السلام یبایع له بین الرکن و المقام معه سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و مغفر رسول الله صلی الله علیه و آله و درع رسول الله صلی الله علیه و آله و سیف رسول الله صلی الله علیه و آله؛ جابر جعفی می‌گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: «ای جابر! همانا بنی‌عباس پرچمی دارند و دیگران پرچم‌هایی». و سه بار فرمودند: «بپرهیز تا این که مردی از نسل حسین را ببینی که با او میان رکن و مقام بیعت می‌شود، در حالی که سلاح و کلاه خود و سپر و شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اوست».

۲. یعقوب السراج قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: متى فرج شيعتكم؟ قال: فقال إذا اختلف ولد العباس و وهى سلطانهم و طمع فيهم من لم يكن يطمع فيهم و خلعت العرب أعتنتها و رفع كل ذى صيصية صيصيته و ظهر الشامى و أقبل اليماني و تحرك الحسنى و خرج صاحب هذا الامر من المدينة إلى مكة بتراث رسول الله ﷺ. فقلت: ما تراث رسول الله ﷺ قال: سيف رسول الله و درعه و عمامته و برده و قضيبه و رايته و لامته و سرجه حتى ينزل مكة فيخرج السيف من غمده و يلبس الدرع و ينشر الراية و البردة و العمامة و يتناول القضيب بيده و يستأذن الله فى ظهوره...! يعقوب سراج گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فرج شیعیان شما چه وقت است؟ فرمود: «هنگامی که میان فرزندان عباس اختلاف افتد و پایه‌های سلطنتشان سست شود، و طمع بندد در سلطنت آنان کسی که طمع در آنها نداشت و عرب زنجیرهای اسارت خود را پاره کند و هر نیرومندی قدرت خود را آشکار سازد و آن شامی ظهور کند و یمانی بیاید و حسنی جنبش کند و صاحب الامر آنچه را از رسول خدا ﷺ به او ارث رسیده، بردارد و از مدینه به مکه رود». عرض کردم: آنچه از رسول خدا ﷺ به او ارث رسیده، چیست؟ فرمود: «شمشیر، زره، عمامه، بُرد، چوب‌دستی، پرچم، سلاح و زین مخصوص رسول خداست. آنها را بردارد تا به مکه درآید؛ پس شمشیر را از غلاف بیرون کشد، زره را بپوشد، پرچم را برافرازد، بُرد و عمامه را در بر کند، چوب‌دستی مخصوص را به دست گیرد و از خداوند برای ظهور خویش اذن طلبد...».

۳. قال أبو عبد الله عليه السلام: لا يخرج القائم عليه السلام حتى يكون تكلمة الحلقة... ثم قال: يا ابا محمد، إنه يخرج موتورا غضبان أسفا لغضب

الله علی هذا الخلق، يكون عليه قميص رسول الله ﷺ الذي كان عليه يوم أحد و عمامته السحاب و درعه درع رسول الله ﷺ السابغة و سيفه سيف رسول الله ﷺ ذوالفقار...؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «قائم خروج نخواهد کرد، مگر حلقه سپاه به کمال و تمام رسد... ای ابامحمد! او در حالی که خون مطالبه نشده دارد و خشمگین و متأسف است، به جهت خشم خداوند بر این مردم، خروج خواهد کرد. پیراهن رسول خدا ﷺ که در روز احد به تن داشت، بر تن اوست و نیز عمامه سحاب او و زره بلند رسول خدا ﷺ و شمشیر او [شمشیر رسول خدا ﷺ] ذوالفقار...».

۴. و كان يقول عليه و علی آياته السلام: علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع؟ و إن عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمة عليها السلام و إن عندنا الجامعة فيها جميع ما يحتاج الناس إليه. فستل عن تفسير هذا الكلام فقال: ... و أما الجفر الأحمر فوعاء فيه سلاح رسول الله ﷺ و لن يظهر حتى يقوم قائمنا أهل البيت...؛ و امام صادق عليه السلام می فرمود: «علم ما غابر» (درباره آینده) است یا «مزبور» (نوشته شده) و یا به صورت افتادن در دلها و تأثیر کردن در گوش هاست و همانا نزد ماست جفر احمر (سرخ)، جفر ایض (سفید) و مصحف فاطمة عليها السلام و همانا در پیش ماست جامعه که در آن است آنچه مردم بدان محتاجند... شرح و توضیح این سخنان را از آن حضرت پرسیدند؟ فرمود: «... جفر سرخ، آن ظرفی است که در آن اسلحه رسول خداست و بیرون نخواهد آمد تا قائم ما اهل بیت به پا خیزد...».

در مجموعه روایات مربوط به سلاح پیامبر گرامی اسلام ﷺ، دو دسته

۱. کتاب الغیبة، ص ۳۱۹-۳۲۱.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۶.

روایت وجود دارد؛ مفاد یک دسته این است که زره آن حضرت، اندازه قامت امامان معصوم علیهم السلام است و اساساً یکی از نشانه‌های امام این است که زره آن حضرت، متناسب با قامت ایشان باشد و اگر زره به اندازه کسی نبود، این نشانه آن است که او امام نیست:

۱. عن أبي جعفر عليه السلام قال: للامام عشر علامات: ... و إذا لبس درع رسول الله صلى الله عليه وآله كانت عليه وقفا و إذا لبسها غيره من الناس طويلهم و قصيرهم زادت عليه شبراً...<sup>۱</sup>؛ امام باقر عليه السلام فرمود: «امام ده علامت دارد: ... چون زره رسول خدا صلى الله عليه وآله را پوشد، به قامتش رسا باشد و چون دیگری آن را بپوشد، کوتاه‌قد باشد یا دراز قامت، یک وجب بلندتر آید...».

۲. عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للامام علامات... و يستوى عليه درع رسول الله صلى الله عليه وآله...<sup>۲</sup>؛ امام رضا عليه السلام فرمود: «امام نشانه‌هایی دارد... و زره پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به اندازه قامتش باشد...».

۳. عبدالرحمن بن الحجاج قال: ... دخلت على جعفر بن محمد عليه السلام في منزله فإذا هو في بيت كذا في دارة في مسجد له و هو يدعو و على يمينه موسى بن جعفر عليه السلام يؤمن على دعائه، فقلت له، جعلني الله فداك قد عرفت انقطاعي إليك و خدمتي لك، فمن ولي الناس بعدك؟ فقال: إن موسى قد لبس الدرع و ساوى عليه، فقلت له: لا أحتاج بعد هذا إلى شيء<sup>۳</sup>؛ ابن حجاج گوید: ... به منزل جعفر بن محمد عليه السلام رفتم. او در فلان اتاق خانه، در محل نمازش بود و دعا می‌کرد و موسی بن جعفر عليه السلام طرف راستش بود و آمین می‌گفت. به حضرت عرض کردم: خدا مرا

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۸-۳۸۹.

۲. الخصال، ص ۵۲۷-۵۲۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۰۸.

قربانت کند! می‌دانید که تنها به شما گرویده‌ام و در خدمت شما بوده‌ام. بفرمایید صاحب‌اختیار مردم بعد از شما کیست؟ فرمود: «موسی آن زره را پوشید و به قامتش راست آمد». به حضرت عرض کردم: بعد از این، دیگر به چیزی احتیاج ندارم.

و دسته‌ای دیگر از روایات بر این مطلب دلالت دارند که زره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تنها بر قامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه تناسب دارد و متناسب قامت سایر امامان معصوم علیهم السلام نیست:

۱. أبي عبد الله عليه السلام قال: كان نعل سيف رسول الله صلی الله علیه و آله و قائمته فضة و كان بين ذلك حلق من فضة ليست درع رسول الله صلی الله علیه و آله فكنت أسحبها و فيها ثلاث حلقات فضة من بين يديها و ثنتان من خلفها؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «سر غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دسته‌اش نقره بود و میان آن‌ها هم حلقه‌های نقره بود. من زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیدم و آن را با خود کشیدم؛ سه حلقه نقره جلوی آن بود و دو حلقه نقره در پشتش».

۲. أبي عبد الله عليه السلام قال: لبس أبي درع رسول الله صلی الله علیه و آله ذات الفضول فخطت و لبستها أنا ففضلت؛ امام صادق عليه السلام فرماید: پدرم زره ذات الفضول پیغمبر صلی الله علیه و آله را در بر کرد؛ به زمین کشیده شد. من آن را پوشیدم، از قامت بلندتر بود».

۳. كنت عند أبي عبد الله عليه السلام ... و مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل، في أي أهل بيت وجد التابوت على أبوابهم أوتوا النبوة و من صار إليه السلاح منا أوتى الإمامة و لقد لبس أبي درع رسول الله (ص) فخطت على الأرض خطيطا و لبستها أنا فكانت و قائمنا من إذا لبسها ملاها إن شاء الله؛ نزد امام صادق عليه السلام بودم؛ فرمودند: «... و داستان سلاح در خاندان ما، همان داستان

۱. همان، ج ۶، ص ۴۷۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۴.



تابوت است در بنی اسرائیل؛ بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می‌شد، نشانه اعطای نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده<sup>ﷺ</sup> برسد، امامت به او داده می‌شود. همانا پدرم زره رسول خدا<sup>ﷺ</sup> را پوشید و دامنش اندکی به زمین می‌کشید و من آن را پوشیدم؛ هم‌چنان بود [گاهی به زمین می‌کشید و گاهی نمی‌کشید و اختلاف محسوسی نداشت] و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، به اندازه قامتش باشد؛ ان شاء الله».

۴. ابي بصير عن ابي عبدالله<sup>ﷺ</sup> قال: قلت له: جعلت فداك اني اريد ان المس صدرك. فقال: افعل. فمسست صدره و مناكبه فقال: ولم يا ابامحمد؟ فقلت: جعلت فداك اني سمعت اباك و هو يقول ان القائم واسع الصدر، مسترسل المنكبين، عريض ما بينهما. فقال: يا محمد ان ابي لبس درع رسول الله<sup>ﷺ</sup> و كانت تستخب على الارض و انا لبستها فكانت و كانت و انها تكون من القائم كما كانت من رسول الله<sup>ﷺ</sup> مشمرة كأنه ترفع نطاقها بحلقتين و ليس صاحب هذا الأمر من جاز أربعين؛ ابوبصير می‌گوید: به امام صادق<sup>ﷺ</sup> عرض کردم: قربانت گردم! می‌خواهم دستی روی سینه شما بکشم. فرمود: «مانعی ندارد». من به سینه و دوش‌های مبارک حضرت دست کشیدم. حضرت فرمود: «ای ابوبصیر! چرا چنین می‌کنی؟» عرض کردم: قربانت گردم! از پدرت شنیدم که می‌فرمود: «قائم ما سینه‌ای گشاده و دوش‌هایی باز و عریض دارد». حضرت فرمود: «ای ابوبصیر! پدرم زره پیغمبر<sup>ﷺ</sup> را پوشید، برایش بلند بود، به طوری که روی زمین کشیده می‌شد؛ من هم وقتی آن زره را پوشیدم، به زمین می‌رسید، ولی چون قائم بپوشد، مثل این است که پیغمبر<sup>ﷺ</sup> پوشیده است و دامن آن به زمین کشیده نمی‌شود؛ گویی اطراف آن را گره زده‌اند. کسی که عمرش از چهل سال تجاوز کرده است، صاحب‌الامر نیست».

راه‌حل تعارض بدوی این دو دسته روایت این است که بگوییم: پیامبر

گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو زره داشتند و یکی از آن دو، به اندازه قامت همه امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده است و دیگری فقط به اندازه قامت امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است. علامه مجلسی در این باره چنین می‌نویسد:

از روایات چنین فهمیده می‌شود که نزد ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام دو زره وجود داشته یکی که نشانه امام است به قامت همه امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده است و آن دیگری که نشانه قائم عَلَيْهِ السَّلَام است تنها به اندازه قامت آن حضرت است!

البته عدم تناسب زره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر قامت غیر امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام، با این که انسان‌های بسیاری، قامتی شبیه قامت امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام داشته‌اند و نیز تناسب هر دو زره بر قامت امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام بدون تناسب یکی از آن دو بر قامت سایر معصومان، نمی‌تواند خالی از خرق عادت و اعجاز باشد.

#### ماهیت سلاح

هم‌چنان که گذشت، در پاره‌ای از روایات بیان شده بود که علم، ملازم سلاح است و هر جا سلاح باشد، علم هم هست. این روایات ممکن است موهم این معنا باشد که سلاح همان علم است، چنان که برخی فرقه‌های انحرافی، چنین احتمالی را مطرح کرده‌اند؛ یعنی از آن‌جا که سرکرده این فرقه، مدعی امامت و برخوردار از نشانه‌های امامت است و از سوی دیگر، نمی‌تواند مدعی همراه داشتن سلاح پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، مدعی شده است که سلاح همان علم است و از آن‌جا که به گمان خود دارای علم الهی است، پس سلاح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم در اختیار دارد؛ بر این اساس، این پرسش در این جا قابل طرح است که: ماهیت سلاح پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیست؟ آیا مقصود از این واژه، همان معنای ظاهری آن، یعنی ابزار جنگ است یا این که مقصود، علم است؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت، ما به حسب قواعد باید از این واژه، همان معنای متفاهم عرفی را فهم کنیم و حمل این لفظ بر معنای دیگر، دلیل می‌خواهد که در این جا نه تنها چنین دلیلی وجود ندارد، بلکه قرائن متعددی بر این دلالت دارد که مقصود از این واژه، همان معنای عرفی است؛ برای نمونه می‌توان به این دسته روایات اشاره کرد:

الف) در برخی از این روایات، علاوه بر این که همراه داشتن سلاح، نشانه‌ای برای امام ذکر شده، از علم هم یاد شده است. روشن است که اگر سلاح همان علم باشد، لازمه آن این است که در این روایات، یک معیار به صورت تکراری بیان شده باشد:

۱. أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للامام علامات يكون أعلم الناس... و يستوى عليه درع رسول الله صلى الله عليه وآله... و يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و سيفه ذو الفقار...؛ امام رضا عليه السلام فرمود: امام را نشانه‌هایی است: دانشمندترین مردم است... زره رسول خدا صلى الله عليه وآله به اندازه قامت اوست... و اسلحه رسول خدا و شمشیر ذو الفقارش نزد اوست...

۲. عمر بن أبان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يتحدث الناس أنه دفع إلى أم سلمة - رضي الله عنها - صحيفة مختومة. فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما قبض ورث علي عليه السلام علمه و سلاحه و ما هناك، ثم صار إلى الحسن، ثم صار إلى الحسين عليه السلام. قال: فقلت: ثم صار إلى علي بن الحسين، ثم إلى ابنه، ثم انتهى إليك؟ قال: نعم؛ و عمر بن أبان گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم از آنچه مردم گویند که: به ام سلمه طوماری مہر کرده سپرده شد؟ حضرت فرمود: «چون رسول خدا صلى الله عليه وآله از دنیا رفت، علم و سلاح او و آنچه را در

۱. الخصال، ص ۵۲۷-۵۲۸.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۹.

آن جا بود، علی علیه السلام از او به ارث برد. آن ها به حسن علیه السلام و سپس به حسین علیه السلام رسید. گوید: من به او عرض کردم: سپس به علی بن الحسین علیه السلام رسید؛ آن گاه به فرزندش و سپس به شما رسیده؟ فرمود: «آری».

۳. الحارث بن المغيرة النصری، قال: قلت لأبي عبد الله علیه السلام: بأی شیء يعرف الإمام؟ قال: بالسكينة والوقار. قلت: و بأی شیء؟ قال: و تعرفه بالحلال و الحرام و بحاجة الناس إليه و لا يحتاج إلى أحد و يكون عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله...؛ حارث بن مغیره نصری گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: «به سکینه و وقار». عرض کردم: دیگر به چه چیز؟ فرمود: «او را با حلال و حرام می توانی بشناسی و به این که همه مردم به او نیازمند باشند و او از همه بی نیاز و اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او باشد...».

مقصود از «تعرفه بالحلال و الحرام» همان دانش امام به حرام و حلال الهی است؛ از این رو، این فقره از روایت در صدد بیان این مطلب است که دانش یکی از نشانه های امام است و در نتیجه، سلاح معیار دیگری خواهد بود. (ب) در برخی روایات، توصیفاتی برای سلاح بیان شده که متناسب با سلاح به معنای عرفی آن است و اگر به معنای علم باشد، بیان چنین توصیفاتی برای آن بی معناست؛ برای نمونه، گاهی ویژگی های مکانی سلاح توصیف شده است؛ مانند قرار گرفتن در دیوار یا قرار داشتن در صندوق و یا پوست: ۱. ابي جعفر علیه السلام قال: لما حضر علی بن الحسین علیه السلام الوفاة، قبل ذلك أخرج سفظاً أو صندوقاً عنده، فقال: یا محمد احمل هذا الصندوق، قال: فحمل بین أربعة، فلما توفی جاء إخوته يدعون [ما] فی الصندوق فقالوا: أعطنا نصیبنا فی الصندوق فقال: والله ما

لکم فیہ شیء و لو کان لکم فیہ شیء ما دفعه إلی و کان فی الصندوق سلاح رسول الله ﷺ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «پیش از آن که وفات علی بن الحسین علیه السلام فرا رسد، سبد یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را ببر». پس آن را در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند. چون آن حضرت وفات کرد، برادران امام باقر علیه السلام آمدند و ادعا کردند از آنچه در میان صندوق بود، بهره ما را بده. فرمود: «به خدا که از بهره شما چیزی در آن نبود. اگر از بهره شما چیزی در آن بود، پدرم آن را به من نمی داد. در آن صندوق، سلاح و کتب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود».

۲. عنبسة بن مصعب قال: کنا عند أبي عبدالله علیه السلام... قلت: أصلحك الله و ما الجفر؟ قال: و هو والله مسک ماعز و مسک ضأن ينطق أحدهما بصاحبه فیہ سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و الکتب و مصحف فاطمة اما والله ما أزعم انه قرآن؛ عنبسة بن مصعب گفت: خدمت امام صادق علیه السلام... عرض کردم: خدا یارت باشد! جفر چیست؟ فرمود: «به خدا قسم، پوست بز و میش است که با صاحب خود سخن می گویند. در آن سلاح پیامبر و مصحف فاطمه علیه السلام و کتاب هاست؛ به خدا قسم در آن قرآن وجود ندارد».

۳. محمد بن عبد الملك قال کنا عند أبي عبدالله علیه السلام نحو من ستین رجلا و هو وسطنا فجاء عبد الخالق بن عبد ربه فقال له کنت مع إبراهيم بن محمد جالسا فذکروا انک تقول ان عندنا کتاب علی علیه السلام فقال لا والله ما ترک علی کتابا و إن کان ترک علی کتابا ما هو الا اهابین و لوددت انه عند غلامی هذا فما أبالی علیه قال فجلس أبو عبدالله علیه السلام ثم اقبل علينا فقال ما هو والله کما یقولون انهما جفران مکتوب فیهما لا والله انهما لإهابان علیهما أصوافهما و اشعارهما مد حوسین کتبنا فی أحدهما و فی الآخر سلاح

رسول الله ﷺ و عندنا والله صحيفة طولها سبعون ذراعا ما خلق الله من حلال و حرام الا و هو فيها حتى أن فيها أرش الخدش و قام بظفره على ذراعه فخط به و عندنا مصحف اما والله ما هو بالقرآن؛ محمد بن عبد الملك گفت: در حدود شصت نفر در خدمت امام صادق عليه السلام بودیم. ایشان وسط ما قرار داشت. در این موقع، عبد الخالق پسر عبدربه آمد. او به امام صادق عليه السلام عرض کرد: من نزد ابراهیم بن محمد بودم. صحبت از این شد که شما مدعی هستی: نزد ما کتاب علی است. او گفت: نه؛ به خدا سوگند، علی عليه السلام کتابی باقی نگذاشته. اگر کتابی هم باشد، فقط دو پوست تخت است؛ آن قدر بی ارزش که به درد من نمی خورد، به طوری که من علاقه دارم آن را به این غلامم واگذارم. امام صادق عليه السلام پس از شنیدن این سخن نشست و فرمود: «نه به خدا، آن طور که آن ها می گویند، نیست. دو جفر است که در آن ها نوشته است. نه به خدا قسم، دو پوست است که موی و پشم آن هنوز هست؛ در یکی کتاب هایی است و در دیگری سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله. به خدا قسم، نزد ما صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع. هیچ حلال و حرامی را خدا نیافریده، مگر این که در آن هست؛ حتی جریمه خدشه (با ناخن روی دست خود کشید) و نزد ما مصحف فاطمه است؛ نه، به خدا آن قرآن نیست.»

۴. ابي ابراهيم عليه السلام قال: السلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله كان خيرهم، لقد حدثني ابي أنه حيث بنى بالتقفية - و كان قد شق له في الجدار - فنجد البيت، فلما كانت صبيحة عرسه رمى ببصره فرأى حذوه خمسة عشر مسمارا ففزع لذلك و قال لها: تحولي فإني أريد أن أدعو موالى فى حاجة فكشطه فما منها مسمار إلا وجده مصرفا طرفه عن السيف و ما وصل إليه منها شيء؛ موسى بن جعفر عليه السلام فرمود: «اسلحه نزد ما نهاده شده و از آسیب محفوظ است. اگر نزد بدترین مخلوق خدا

۱. همان، ص ۱۷۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

گفتار سوم. سلاح پیامبر اسلام ﷺ نشانه امام ۱۴۳

گذارند، بهترین ایشان شود. پدرم به من خبر داد که چون با زوجهٔ ثقیفه خویش عروسی کرد، اتاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند. بامداد شب زفاف، چشمش به دیوار افتاد. در محل شکاف، جای پانزده میخ دید و نگران شد. به عروس گفت: از اتاق بیرون رو که می‌خواهم غلامان را برای کاری بخوانم! پس شکاف را بررسی کرد و دید سر میخ‌ها از طرف شمشیر برگشته و به آن برخورد نکرده است.»

و گاهی ظاهر آن توصیف شده است؛ مانند این که دستهٔ آن چطور است و یا از چه جنسی است:

۱. سعید السمان قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزيدية... فقال لي: أتعرف هذين؟ قلت: نعم هما من أهل سوقنا و هما من الزيدية و هما يزعمان أن سيف رسول الله صلى الله عليه وآله عند عبد الله بن الحسن، فقال: كذبا لعنهما الله والله ما رآه عبد الله بن الحسن بعينيه و لا بواحدة من عينيه و لا رآه أبوه، اللهم إلا أن يكون رآه عند علي بن الحسين، فإن كانا صادقين فما علامة في مقبضة؟ و ما أثر في موضع مضربه. و إن عندي لسيف رسول الله صلى الله عليه وآله و إن عندي لراية رسول الله صلى الله عليه وآله و درعه و لامته و مغره فإن كانا صادقين فما علامة في درع رسول الله صلى الله عليه وآله...! سعيد سمان گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب بر آن حضرت وارد شدند... حضرت به من فرمود: «این دو نفر را می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، این‌ها اهل بازار ما و از طایفهٔ زیدیه هستند و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلى الله عليه وآله نزد عبد الله بن حسن است، فرمود: «خداوند لعنتشان کند! دروغ می‌گویند. به خدا که عبد الله بن حسن آن را ندیده؛ نه با یک چشم و نه با دو

چشمش و پدرش هم آن را ندیده، جز این که ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد. اگر راست می‌گویند، چه علامتی در دسته آن است و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آن است؟ همانا شمشیر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است. همانا پرچم، جوشن، زره و خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است. اگر راست می‌گویند، در زره پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه علامتی است؟..».

۲. أحمد بن عبدالله عن أبي الحسن الرضا عَلَيْهِ السَّلَام قال سألته عن ذي الفقار سيف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من أين هو قال هبط به جبرئيل من السماء و كانت حلقتة من فضة و هو عندي؛ احمد بن عبدالله گوید از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدم: ذوالفقار، شمشیر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کجاست؟ فرمودند: «جبرئیل آن را از آسمان فرو آورد و حلقه‌اش از نقره بود و اکنون نزد من است.».

و گاهی توضیح داده شده که سلاح نزد فلان امام بوده و با چشم دیده شده است. روشن است، چنین توصیفی متناسب با تفسیر سلاح به علم نیست: سلیمان بن هارون قال قلت لأبي عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام ان العجلية يزعمون أن عبدالله بن الحسن يدعی ان سيف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عنده قال والله لقد كذب فوائده ما هو عنده و ما رآه بواحدة من عينيه قط و لا رآه عند أبوه الا أن يكون رآه عنده علی بن الحسين...؛ سلیمان بن هارون گفت: به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام عرض کردم: عجلی‌ها معتقدند، عبدالله بن حسن مدعی است شمشیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد اوست. فرمود: «به خدا قسم، دروغ می‌گوید. نزد او نیست؛ هرگز با یک چشم خود هم آن را ندیده و نه پدرش، مگر این که نزد علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَام دیده باشد...».

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۱۹۴.



آنچه گذشت، توصیفاتی بود که برای سلاح پیامبر گرامی اسلام ﷺ عرفی، به معنای ابزار جنگی معهود بگیریم.

صرف نظر از آنچه گذشت، حتی با دقت در همان روایاتی که بر ملازمت علم با سلاح دلالت داشتند و منشأ بروز احتمال اتحاد سلاح و علم شده بودند نیز می توان دریافت که خود این روایات، دلیل دیگری بر تفاوت سلاح با علم هستند، چراکه محتوای روایات یادشده این بود که هر کجا سلاح باشد، علم نیز همان جاست، هم چنان که هر کجا تابوت وجود داشت، نبوت نیز آن جا بود. هم از تشبیه به کاررفته می توان این مطلب را دریافت، چراکه مسلماً تابوت، صندوقی بود که با نبوت تفاوت داشت و هم از این تعبیر که هر کجا سلاح باشد، علم هم هست می توان دوگانگی را دریافت، چراکه همراهی و ملازمت در فرض دوگانگی معنا دارد و نمی توان چیزی را همراه و ملازم خود دانست. آنچه گذشت، به روشنی بر بطلان این ادعا که سلاح همان دانش است، دلالت دارد.

#### دامنه مصداقی سلاح

اگر مقصود از سلاح دانش نیست، بلکه همان ابزار جنگی معهود است، این پرسش نیز قابل طرح است که: مقصود از سلاح منحصرأ شمشیر پیامبر گرامی اسلام ﷺ است یا دیگر ابزارهای جنگی را نیز شامل می شود؟ در پاسخ باید گفت، واژه «سلاح» اسم جامعی است که به تمام ابزارهای جنگی اطلاق می شود: «السلاح: اسم جامع لآلة الحرب»<sup>۱</sup> و به تعبیر دیگر، به تمام ابزارهایی که در جنگ به کار گرفته می شود، اعم از آنچه با آن جنگ می شود و یا با آن دفاع صورت می گیرد، سلاح گفته می شود: «ما یقاتل به فی الحرب و یدافع»<sup>۲</sup>.

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۴۸۶-۴۸۷.

۲. تاج العروس، ج ۴، ص ۹۲.

در نتیجه، این واژه شامل: شمشیر، نیزه، سپر، کلاه‌خود، زره و سایر ابزار و ادواتی می‌شود که در جنگ به کار می‌رفته است. بنابراین، منظور از این که یکی از نشانه‌های امامت این است که سلاح پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد کسی باشد، این است که همه این ابزارها باید نزد امام باشد؛ به همین دلیل، در روایات مختلفی که در این باره وجود دارد، گاه از شمشیر و گاه از سپر به عنوان مصداق سلاح یاد شده و گاه در کنار واژه «سلاح»، از شمشیر و سایر ابزار جنگی نیز یاد شده است. و با توجه به این که واژه «سلاح»، شامل همه ابزارهای جنگی می‌شود، تمامی این استعمالات درست و مطابق با معنای لغوی است. گفتنی است، در مواردی که بعد از سلاح، از برخی ابزارها نام برده شده، ذکر خاص پس از عام است؛ برای نمونه می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. صفوان: و ذکرنا سیف رسول الله فقال أبا الحسن الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
 أتاني إسحاق بن جعفر فعظم علي و سألتني له بالحق و الحرمه:  
 السيف الذي أخذه هو سيف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قال: فقلت: لا. كيف  
 يكون هذا و قد قال أبو جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ: مثل السلاح فينا مثل التابوت  
 في بني إسرائيل حيث ما دار دار الامر؛ امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:  
 اسحاق بن جعفر نزد من آمد و مرا قسم شدید داد به حق و  
 حرمت فلان که آیا شمشیری که او (مأمون) گرفت، شمشیر  
 پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؟ گفتم: چطور می‌تواند شمشیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، با  
 این که امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است: سلاح در میان ما خانواده، مانند  
 تابوت بنی اسرائیل است؛ هر کجا تابوت بود، فرمانروایی  
 آن جاست؟!»

در این روایت، پرسش راوی این است که: آیا آن شمشیری که مأمون از شما گرفت، همان شمشیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؟ و امام به استناد این که مثل

گفتار سوم. سلاح پیامبر اسلام ﷺ نشانه امام □ ۱۴۷

سلاح، مثل تابوت است، راوی را متوجه این مطلب می‌فرمایند که آنچه مأمون گرفته، نمی‌تواند شمشیر پیامبر ﷺ باشد. این که پرسش از شمشیر بوده و امام به «سلاح» تعبیر می‌فرمایند، نشان می‌دهد شمشیر هم مصداق سلاح است. روایت بعد نیز همین گونه است:

۲. ابی‌ابراهیم علیه السلام قال: السلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله كان خیرهم، لقد حدثنی ابی أنه حیث بنی بالتقفیة - و كان قد شق له فی الجدار - فنجد البیت، فلما كانت صبیحة عرسه رمی ببصره فرأی حذوه خمسة عشر مسمارا ففرع لذلك و قال لها: تحولی فانی أرید أن أدعو موالی فی حاجة فكشطه فما منها مسمار إلا وجده مصرفا طرفه عن السیف و ما وصل إلیه منها شیء؛ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اسلحه نزد ما نهاده شده و از آسیب محفوظ است. اگر آن را نزد بدترین مخلوق خدا گذارند، بهترین ایشان شود. پدرم به من خبر داد که چون با زوجه ثقفیه خویش عروسی کرد، اتاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند. بامداد شب زفاف، چشمش به دیوار افتاد. در محل شکاف، جای پانزده میخ دید و نگران شد. به عروس گفت: از اتاق بیرون رو که می‌خواهم غلامان را برای کاری بخوانم! پس شکاف را بررسی کرد و دید سر میخ‌ها از طرف شمشیر برگشته و به آن برخورد نکرده است.

و یا در روایتی که می‌آید، امام ابتدا به شمشیر، سپر، زره و کلاه خود پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده و می‌فرمایند: «همه این‌ها نزد من است». و در انتها وجود سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله نزد کسی را نشانه امامت معرفی می‌کنند. این تعبیر نشان می‌دهد همه این‌ها از مصداق سلاح به شمار می‌آیند:

۳. ابي عبدالله عليه السلام: ... و ان عندى لسيف رسول الله صلى الله عليه وآله و ان عندى لراية رسول الله صلى الله عليه وآله و درعه و لامته و مغفره، فان كانا صادقين فما علامة فى درع رسول الله صلى الله عليه وآله؟ و ان عندى لراية رسول الله صلى الله عليه وآله المغلبة... و مثل السلاح فينا كمثل التابوت فى بنى اسرائيل، فى اى اهل بيت وجد التابوت على ابوابهم اوتوا النبوة و من صار إليه السلاح منا اوتى الإمامة و لقد لبس ابي درع رسول الله صلى الله عليه وآله فخطت على الأرض خطيطا و لبستها انا فكانت و كانت و قائمنا من اذا لبسها ملاها ان شاء الله...<sup>۱</sup>؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «همانا شمشير پيغمبر صلى الله عليه وآله نزد من است. همانا پرچم، جوشن، زره و خود پيغمبر صلى الله عليه وآله نزد من است. اگر راست مى گويند، در زره پيغمبر صلى الله عليه وآله چه علامتى است؟ همانا پرچم ظفريخس پيغمبر صلى الله عليه وآله نزد من است... و داستان سلاح در خاندان ما، همان داستان تابوت در بنى اسرائيل است؛ بر در هر خاندانى كه تابوت پيدا مى شد، نشانه اعطاي نبوت بود و سلاح به هر كس از ما خانواده رسد، امامت به او داده مى شود. همانا پدرم زره رسول خدا صلى الله عليه وآله را پوشيد و دامنش اندكى به زمين مى كشيد و من آن را پوشيدم، هم چنان بود و قائم ما كسى است كه چون آن را بپوشد، به اندازه قامتش باشد؛ ان شاء الله».

### كيفية نگه‌دارى از سلاح پيامبر صلى الله عليه وآله و اعجاز آن

از پاره‌اى روايات چنين برداشت مى شود كه سلاح مورد نظر در ظرفى است كه از آن به «جفر» ياد مى شود و جفرى كه ظرف سلاح است، قرمز است و در مقابل، جفر سفيد است كه كتاب‌هاى متعلق به ائمه در آن نگه‌دارى مى شود:

۱. همان، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۱. الحسين بن أبي العلاء قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عندى الجفر الأبيض، قال: قلت: فأى شيء فيه؟ قال: زبور داود و توراة موسى و إنجيل عيسى و صحف إبراهيم عليه السلام و الحلال و الحرام و مصحف فاطمة، ما أزعم أن فيه قرآنا و فيه ما يحتاج الناس إلينا و لا نحتاج إلى أحد حتى فيه الجلدة و نصف الجلدة و ربع الجلدة و أرش الخدش. و عندى الجفر الأحمر، قال: قلت: و أى شيء فى الجفر الأحمر؟ قال: السلاح و ذلك إنما يفتح للدم يفتحه صاحب السيف للقتل، فقال له عبد الله ابن أبي يعفور: أصلحك الله أيعرف هذا بنو الحسن؟ فقال: إى والله كما يعرفون الليل أنه ليل و النهار أنه نهار و لكنهم يحملهم الحسد و طلب الدنيا على الجحود و الإنكار و لو طلبوا الحق بالحق لكان خيرا لهم؛ حسين بن ابى العلاء گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود: «همانا جفر سفید نزد من است». عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: «زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم، حلال و حرام و مصحف فاطمه علیها السلام». - و معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد، در آن است. آنچه مردم به ما احتیاج دارند - و ما به کسی احتیاج نداریم - و حتی مجازات یک تازیانه، نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و جریمه خراش در آن هست و جفر سرخ هم نزد من است». عرض کردم: در جفر سرخ چیست؟ فرمود: «اسلحه است و آن تنها برای خون خواهی گشوده می شود و صاحب شمشیر (امام قائم علیه السلام) آن را برای کشتن باز می کند».

۲. قال أبو عبد الله عليه السلام: إن فى الجفر الذى يذكره لما يسوؤهم، لأنهم لا يقولون الحق و الحق فيه، فليخرجوا قضايا على و فرائضه إن كانوا صادقين و سلوهم عن الخالات و العمات و ليخرجوا مصحف فاطمة عليه السلام، فإن فيه وصية فاطمة عليها السلام و معه سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله: إن الله عز و جل يقول: ﴿فأتوا بكتاب من قبل هذا

أو أنارة من علم إن كنتم صادقين<sup>۱</sup>؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا در جفری که (پیشوایان زیدیه) یاد می کنند، چیزهایی است که ایشان را ناپسند آید، زیرا آن ها به حق قائل نیستند، در صورتی که حق در آن جفر است و باز اگر راست می گویند، قضاوت های علی علیه السلام و احکام میراثی را که فرموده است (و در جفر نوشته است) بیرون آورند، درباره میراث خاله ها و عمه ها از ایشان پرسید، مصحف فاطمه علیها السلام را که وصیتش در آن و سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز همراه آن است، بیرون آورند. خداوند می فرماید: "اگر راست می گویند، کتابی پیش از این قرآن یا اثری از علم برای من بیاورید".»

۳. و كان يقول عليه و علی آباءه السلام: علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع؟ و إن عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمة علیها السلام و إن عندنا الجامعة فیها جمیع ما يحتاج الناس إليه. فستل عن تفسیر هذا الكلام فقال: ... و أما الجفر الأحمر فوعاء فیہ سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و لن يظهر حتی يقوم قائمنا أهل البيت و أما الجفر الأبيض فوعاء فمه توراة موسی و إنجیل عیسی و زبور داود و كتب الله الأولی...؟ و امام صادق علیه السلام می فرمود: «علم ما "غابر" (درباره آینده) است یا "مزبور" (نوشته شده) و یا به صورت افتادن در دل ها و تأثیر کردن در گوش هاست. همانا نزد ماست جفر احمر (سرخ)، جفر ابیض (سفید) و مصحف فاطمه (س). همانا نزد ماست جامعه، که در آن است آنچه مردم بدان محتاجند». پس شرح و توضیح این سخنان را از آن حضرت پرسیدند. فرمود: «... و اما جفر سرخ، آن ظرفی است که در آن اسلحه رسول خداست و بیرون نخواهد آمد تا قائم ما خانواده به پا خیزد. و جفر سفید، آن ظرفی است که در آن تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داود و کتاب های پیشین است.»

۱. همان، ص ۲۴۱.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۶.

و از پاره‌ای دیگر از روایات چنین استفاده می‌شود که جنس این دو جفر، از پوست بز و گوسفند است:

۱. عبسۀ بن مصعب قال كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فأنثى عليه بعض القوم حتى كان من قوله و أخرى الله عدو له من الجن و الأنس فقال أبو عبد الله لقد كنا و عدونا كثير و لقد أمسينا و ما أحد اعدى لنا من ذوى قرابتنا و من يتحل حبا انهم ليكذبون علينا فى الجفر قال قلت أصلحك الله و ما الجفر قال و هو والله مسك ماعز و مسك ضأن ينطق أحدهما بصاحبه فيه سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و الكتب و مصحف فاطمة اما والله ما أزعم انه قرآن! عبسۀ بن مصعب گفت: خدمت امام صادق عليه السلام بودیم. یکی از حاضران، آن جناب را ستود. از جمله حرف‌هایش این بود که خدا دشمنان از جن و انس را خوار کند! امام صادق عليه السلام فرمود: «همانا دشمنان ما زیادند. هم اکنون احدی دشمن تر با ما، از خویشاوندانمان نیست و کسانی که مدعی محبت مايند، ما را درباره جفر تکذیب می کنند». عرض کردم: خدا یارت باشد! جفر چیست؟ فرمود: «به خدا قسم، پوست بز و میش است. در آن، سلاح پیامبر صلى الله عليه و آله و کتاب‌هاست و مصحف فاطمه عليها السلام که به خدا قسم، در آن قرآن وجود ندارد».

۲. محمد بن عبد الملك قال كنا عند أبي عبد الله عليه السلام نحوا من ستين رجلا و هو وسطنا فجاء عبد الخالق بن عبدربه فقال له كنت مع إبراهيم بن محمد جالسا فذكروا انك تقول ان عندنا كتاب على عليه السلام فقال لا والله ما ترك على كتابا و إن كان ترك على كتابا ما هو الا اهابين و لوددت انه عند غلامى هذا فما أبالى عليه قال فجلس أبو عبد الله عليه السلام ثم اقبل علينا فقال ما هو والله كما يقولون

انهما جفران مکتوب فیهما لا والله انهما لإهابان علیهما أوصافهما و اشعارهما مد حوسین کتبتنا فی أحدهما و فی الآخر سلاح رسول الله ﷺ و عندنا والله صحيفة طولها سبعون ذراعا ما خلق الله من حلال و حرام الا و هو فیها حتی أن فیها أرش الخدش و قام بظفره علی ذراعه فخط به و عندنا مصحف اما والله ما هو بالقرآن؛ محمد بن عبدالملک گفت: حدود شصت نفر در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. ایشان وسط ما قرار داشتند. در این موقع، عبدالخالق پسر عبدربه آمد. او به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من نزد ابراهیم بن محمد بودم. صحبت از این شد که شما مدعی هستی: نزد ما، کتاب علی علیه السلام است. او گفت: نه به خدا، علی علیه السلام کتابی باقی نگذاشته. اگر کتابی هم باشد، فقط دو پوست تخت است؛ آن قدر بی ارزش که به درد من نمی خورد، به طوری که علاقه دارم آن را به این غلامم واگذارم. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن این سخن نشست و فرمود: «نه به خدا، آن طور که آن‌ها می گویند، نیست. دو جفر است که در آن نوشته است. نه به خدا قسم، دو پوست است که موی و پشم آن هنوز هست؛ در یکی کتاب‌هایی است و در دیگری، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله. به خدا قسم، نزد ما صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع؛ هیچ حلال و حرامی را خدا نیافریده، مگر این که در آن هست، حتی جریمه خدشه (با ناخن روی دست خود کشید)، و نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است؛ نه به خدا، آن قرآن نیست.

### چگونگی شناسایی سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله

در این جا این پرسش قابل طرح است که: اگر همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نشانه امامت است، کسانی که معاصر پیامبر گرامی



اسلام ﷺ نبوده و سلاح آن حضرت را مشاهده نکردند و از ویژگی‌ها و علائم آن بی‌اطلاع هستند، چگونه می‌توانند آن را از میان سلاح‌های مشابه بازشناسی کنند؟ و آیا این امکان وجود ندارد که مدعیان شیاد، ادعای همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام ﷺ را بکنند و سلاحی معمولی را به عنوان سلاح آن حضرت، به مردم عرضه کنند؟

پاسخ این است که چیزی که نشانه امامت است، حتماً ویژگی‌ها و نشانه‌هایی دارد که آن را منحصر به فرد کرده و از مشابهات و نظایرش متمایز می‌کند و این مطلبی روشن و بدیهی است، چرا که اگر نشانه مورد نظر منحصر به فرد نباشد، اساساً نمی‌تواند دلیل بر چیزی باشد؛ بنابراین، وقتی سلاح پیامبر گرامی اسلام ﷺ نشانه امامت معرفی شده است، باید ویژگی‌هایی در آن باشد که آن را از نظایرش متمایز کند. در این باره که آن ویژگی‌ها کدام است، در روایات به تفصیل سخن گفته نشده، اما گاه اشاراتی به این مسئله شده است که نشان می‌دهد، سلاح پیامبر ﷺ سلاحی عادی نیست؛ برای نمونه می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. داود بن کثیر الرقی، قال: كنت يوماً عند أبي جعفر عليه السلام و كان عبدالله بن علي بن عبدالله بن الحسن يدعي أنه إمام، إذ أتى وفد من خراسان اثنان و سبعون رجلاً معهم المال و التحف، فقال بعضهم: من [أين] لنا أن نفهم منهم الأمر فيمن هو، فأتاهم رسول من عند عبدالله بن علي بن عبدالله بن الحسن فقال: أجيئوا صاحبكم، فمضوا إليه و قالوا له: ما دلالة الامام؟ قال: درع رسول الله صلى الله عليه وآله و خاتمه و عصاه و عمامته. قال: يا غلام علي بالصندوق. فأتي بصندوق ما بين غلامين فوضع بين يديه ففتحه و استخرج درعا فلبسها و عمامة فتعمم بها و عصا فتوكأ عليها ثم خطب، فنظر بعضهم إلى بعض و قالوا: نوافيك غدا إن شاء الله تعالى. قال داود: فقال لي أبو جعفر عليه السلام: امض إلى باب عبدالله، فقم على طرف الدكان فسيخرج إليك اثنان و سبعون رجلاً من وفد

خراسان، فصیح بکل واحد منهم باسمه و اسم ابيه و أمه. قال داود: فوقفت على طرف الدكان فسميت كل واحد منهم باسمه و اسم ابيه و أمه، فتعجبوا فقلت: أجيئوا صاحبكم. فأتوا معي فأدخلتهم على أبي جعفر عليه السلام فقال لهم: يا وجوه خراسان أين يذهب بكم؟ أوصياء محمد صلى الله عليه وآله، أكرم على الله من أن يعرف عن أمتهم أين هي. ثم التفت إلى أبي عبدالله عليه السلام و قال: يا ولدي اتنتي بخاتمي الأعظم فأتاه بخاتم فسه عقيق، فوضعه أمامه فحرك شفتيه و أخذ الخاتم فنفضه، فسقط منه درع رسول الله صلى الله عليه وآله و العمامة و العصا، فلبس الدرع و تعمم بالعمامة و أخذ العصا بيده، ثم انتفض فيها نفضة فتقلص الدرع، ثم انتفض ثانية فجرها ذراعاً أو أكثر، ثم نزع العمامة و وضعها بين يديه و الدرع و العصا، ثم حرك شفتيه بكلمات، فغاب الدرع في الخاتم. ثم التفت إلى أهل خراسان و قال: إن كان ابن عمنا عنده درع رسول الله صلى الله عليه وآله و العمامة و العصا في صندوق و يكون عندنا في صندوق فما فضلنا عليه؟! يا أهل خراسان ما من إمام إلا و تحت يده كنوز قارون، إن المال الذي نأخذه منكم محبة لكم و تطهيراً لرؤوسكم فأدوا إليه المال و خرجوا من عنده مقرين به امامته؛ داود بن كثير رقى مى گوید:

روزی نزد امام باقر عليه السلام بودم و برخی گمان می کردند عبدالله بن علی بن عبدالله بن حسن امام است. در این هنگام ۷۲ مرد که با خود اموال و هدایایی همراه داشتند، وارد شدند. برخی از آنان گفتند: از کجا بدانیم امام کیست؟ فرستاده‌ای از سوی عبدالله نزد آن‌ها آمد و گفت: دعوت مولایتان را اجابت کنید! نزد او رفته و پرسیدند: نشانه امام چیست؟ گفت: زره رسول خدا صلى الله عليه وآله و انگشتر، عصا و عمامه‌اش. سپس گفت: ای غلام! صندوق را بیاور. دو غلام صندوق را آوردند و مقابلش نهادند. او آن را باز کرد و زرهی را در آورد و پوشید، عمامه‌ای در آورد و به سر نهاد و عصایی بیرون آورد و به آن تکیه داد و سپس خطبه‌ای خواند. در

این حال، برخی از آنان به یکدیگر نگریستند و گفتند: ان شاء الله فردا نزد تو بازمی گردیم. داود می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «نزد خانه عبدالله برو و کنار ایوان بایست. ۷۲ مرد که از خراسان آمده‌اند، به سوی تو خواهند آمد. هر یک از آنان را با نام و نام پدر و مادر بخوان!» داود می گوید: چنین کردم و آن‌ها متعجب شدند. گفتم: مولایان را اجابت کنید! با من همراه شدند و آنان را نزد امام باقر علیه السلام بردم. آن حضرت فرمودند: «ای بزرگان خراسان! به کجا برده می شوید؟ اوصیای محمد نزد خدا، گرامی تر از آن هستند که از امتش شناخته شوند». سپس متوجه امام صادق علیه السلام شدند و فرمودند: «فرزندم! انگشتر بزرگ مرا بیاور». آن حضرت انگشتری را که نگینش عقیق بود، آوردند. امام باقر علیه السلام آن را مقابل خود قرار داد، لبان مبارکشان را تکان دادند و انگشتر را برداشته و تکان دادند. پس از آن، زره، عمامه و عصای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد؛ زره را به تن کرده، عمامه را بر سر نهادند و عصا را به دست گرفتند. سپس آن را تکان دادند و زره را جمع کردند. باز آن را تکان دادند و آن را به اندازه یک ذراع یا بیشتر کشیدند. سپس عمامه را برداشته و همراه با زره و عصا مقابل خود نهادند و لب‌ها را تکان دادند؛ به ناگاه زره در انگشتر پنهان شد. آن گاه رو به اهل خراسان کرده، فرمودند: «اگر زره، عمامه و عصای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در صندوقی نزد پسرعموی ما باشد و نزد ما نیز در صندوقی باشد، فضیلت ما بر او چیست؟ ای اهل خراسان! هیچ امامی نیست، مگر این که گنج‌های قارون زیر دست اوست. اموالی که ما از شما می‌ستانیم، از سر محبت به شما و برای پاکی شماست». پس اهل خراسان، اموال را به آن حضرت تحویل داده و در حالی که به امامت ایشان معترف بودند، از نزد آن حضرت خارج شدند.

۲. قال موسى بن عطية النيشابوري: اجتمع وفد خراسان من أقطارها [، كباؤها] و علمائها و قصدوا داري و اجتمع علماء الشيعة و اختاروا إلى ألبابها و طهمان و جماعة شتى و قالوا بأجمعهم: رضينا بكم أن تردوا المدينة، فتسألوا عن المستخلف

فیها لتقلده أمرنا، فقد ذکر أن باقر العلم قد مضى و لا ندري من نصبه الله بعده من آل الرسول من ولد علی و فاطمة - صلوات الله علیهم أجمعین - و دفعوا إلینا مائة ألف درهم ذهباً و فضة و قالوا: لتأتونا بالخبر و تعرفونا الامام فتطالبوه بسيف ذی الفقار و القضيب و البردة و الخاتم و اللوح الذی فیه تثبیت الأئمة من ولد علی و فاطمة و إن ذلك لا یكون إلا عند إمام... فمضینا نرید جعفر بن محمد عليه السلام... ثم قال: یا موسی بن عطیة و یا أيها الوافدون [من خراسان]، أرسلکم أهل بلدکم لتعرفوا الامام و تطالبوه بسيف الله ذی الفقار الذی فضل به رسول الله صلى الله عليه وآله و نصر به امیر المؤمنین عليه السلام و أید به و أخرج لکم [زید] ما رأیتموه. قال: ثم أوماً بیده إلى فص خاتم [له] فقلعه، فقال: سبحان الله الذی أودع الذخائر ولیه و النائب عنه فی خلیقته... ثم أخرج لنا من وسط الخاتم البردة و القضيب و اللوح الذی فیه تثبیت الأئمة عليهم السلام ثم قال: سبحان الذی سخر للامام کل شیء و جعل له مقالید السماوات و الأرض...؛ موسی بن عطیة نیشابوری می گوید: عدهای از مردم خراسان، از نواحی مختلف آن، از بزرگان و عالمانشان جمع شده و آهنگر منزل مرا کردند و من، ابولبابه، طهمان و عدهای دیگر را انتخاب کردند و جملگی گفتند: از جانب ما به مدینه بروید و از آن که در آن جا جانشین شده، پرسش کنید تا از او پیروی کنیم، چرا که چنین خبر رسیده که باقر العلوم عليه السلام از دنیا رفته و ما نمی دانیم کدام یک از خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله، از فرزندان علی و فاطمه، از سوی خداوند منصوب شده اند. به ما صد هزار درهم طلا و نقره دادند و گفتند: برای ما از امام خبر بیاورید و به ما امام را بشناسانید و از او شمشیر ذوالفقار، عصا، انگشتر و لوحی که در آن نام امامان از نسل علی و فاطمه ثبت است و جز نزد امام نیست، مطالبه کنید!... ما به سوی جعفر بن محمد روانه شدیم... سپس فرمود: «ای موسی بن عطیة و ای کسانی که از خراسان آمده اید! هم وطنان شما، شما را فرستادند تا امام را شناسایی کنید و از او

شمشیر خدا، ذوالفقار را که خداوند آن را به پیامبرش تفضل فرمود و امیرالمؤمنین علیه السلام با آن یاری و تأیید شد، مطالبه کنید و زید آنچه را دیدید، برایتان بیرون آورد». سپس با دستشان به نگین انگشتر اشاره کردند، آن را کردند و فرمودند: «منزه است خداوندی که ذخایر را نزد ولّیش و نایبش در میان مخلوقاتش به ودیعت نهاد...». سپس از وسط انگشتر، عبا، عصا و لوحی را که نام ائمه علیهم السلام در آن ثبت است، بیرون آورد و فرمود: «منزه است خدایی که همه چیز را مسخر امام قرار داد و کلیدهای آسمانها و زمین را نزد او قرار داد...».

از گزارش‌های یادشده چنین برداشت می‌شود که مکان نگه‌داری سلاح، صورتی عادی نداشته، بلکه خارق‌العاده بوده است و همین، راه را بر کسانی که احیاناً با نشان دادن سلاحی معمولی می‌خواستند، داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را ادعا کنند، می‌بندد و یا از روایتی که در پی می‌آید، چنین برداشت می‌شود که سلاح از جنبه‌ای دیگر نیز خارق‌العاده بوده است:

... فقال (علی بن الحسین) للجارية: إبعثی الی بالسفط - سبد - أخرجت إلیه سفظا مختوما، ففض خاتمه و فتحه، ثم قال: هذه درع رسول الله صلی الله علیه و آله ثم أخذها و لبسها، فإذا إلی نصف ساقه. قال: فقال لها: اسبغی فإذا هی تتجر فی الأرض. ثم قال: تقلصی فرجعت إلی حالها. ثم قال صلوات الله علیه: إن رسول الله صلی الله علیه و آله إذا لبسها قال لها هكذا و فعلت هكذا مثله؛ ... (امام سجاد علیه السلام) به کنیز فرمودند: «سبد را برای من بیاور!» و او سبدی مهرشده را آورد. آن حضرت مهر آن را شکستند و آن را باز کردند. سپس فرمودند: «این زره پیامبر خداست» و آن را گرفتند و پوشیدند و تا نصف ساق پای آن حضرت بود. آن گاه فرمودند: «بزرگ شو!» ناگاه زره به اندازه‌ای شد که روی زمین کشیده می‌شد! باز فرمودند: «جمع شو!» پس به حال نخستش باز گشت. سپس فرمودند: «چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌پوشیدند، به آن این

چنین می فرمودند و من مانند آن حضرت کردم».

و یا در روایتی دیگر چنین می خوانیم:

قال رسول الله ﷺ: إن الله تبارك و تعالی أعطانی ذالفقار، قال: یا محمد خذه و أعطه خیر أهل الأرض، فقلت: من ذلک یا رب؟ فقال: خلیفتی فی الأرض علی بن أبی طالب رضی الله عنه. و إن ذالفقار کان ینطق مع علی رضی الله عنه و یحدثه حتی أنه هم یوما یکسره فقال: مه یا امیر المؤمنین إنی مأمور و قد بقی فی أجل المشرك تأخیراً؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به من ذوالفقار را عطا کرد و فرمود: "ای محمد! این را بگیر و آن را به بهترین اهل زمین بده." گفتیم: ای پروردگار من! او کیست؟ فرمود: "جانشین من در زمین، علی بن ابی طالب است." همانا ذوالفقار پیوسته با علی رضی الله عنه سخن می گفت و با او حدیث می کرد، تا آن جا که روزی تصمیم گرفت آن را بشکند. پس ذوالفقار گفت: ای امیر مؤمنان! دست نگه دار. من مأمورم و اجل مشرکان به تأخیر افتاده است».

به هر تقدیر، گرچه ممکن است از روایات یادشده به صورت شفاف، کیفیت شناسایی سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بیان نشده باشد، اما دست کم این مطلب قابل استنباط است که: اولاً، نمی تواند سلاحی عادی باشد که هر کس بتواند مدعی آن شود و ثانیاً، کیفیت خارق العاده ای دارد که آن را از نظایر خود متمایز می کند.

از آنچه گذشت به روشنی می توان دریافت، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله که همان ابزار جنگی آن حضرت است - از نشانه های امام است و مدعی امامت باید آن را همراه داشته باشد و البته باید بتواند انتساب آن به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را با دلیل متقنی اثبات کند و این که برخی مدعیان دروغین به دلیل این که ادعای داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برایشان ممکن نبود، مدعی شدند سلاح همان دانش است، ادعایی بی اساس و مخالف روایات است.

## کتاب نامه

### قران کریم

۱. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة و التنصرة، قم، مدرسه الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۰۴.
۲. ابن نعمان، محمد بن محمد، الإرشاد، بيروت، بی جا، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم مصری انصاری، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۴. احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات انصار الامام المهدي، چاپ اول ۱۴۳۱.
۵. \_\_\_\_\_، الجواب المنير عبر الاثير، اصدارات الامام المهدي ﷺ، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۷. بحرانی، سید هاشم، مدینة المعاجز، موسسه المعارف الاسلامیه چاپ اول ۱۴۱۳.
۸. \_\_\_\_\_، ینابیع المعاجز، قم، بی جا، بی تا .
۹. جعفریان، رسول، مهديان دروغین، تهران، نشر علم ۱۳۹۱ش.
۱۰. حلی (علامه)، حسن بن یوسف، قواعد الأحکام، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۱. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، موسسه ال البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۲. حنفی، محب الدین، تاج العروس، بیروت دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۳. خاوری، اشراق، تلخیص تاریخ نبیل زرندي، تهران، لجنه ملی نشر اثار امری، ۱۳۲۸ش.
۱۴. الديرای، عبدالرزاق الرد الاحسن فی الدفاع عن احمدالحسن، اصدارات انصار الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.
۱۵. راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، قم، موسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ق.
۱۶. صدوق، محمد بن علی بن حسین، الخصال، قم، منشورات جماعة المدرسين، ۱۴۰۳ق.
۱۷. \_\_\_\_\_، علل الشرائع، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.
۱۸. \_\_\_\_\_، عيون أخبار الرضا ﷺ، بیروت، مؤسسة

- الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
۱۹. \_\_\_\_\_، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۲۰. \_\_\_\_\_، معانی الأخبار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۹ق.
۲۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، نوادر المعجزات، قم، مدرسه الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۲۳. طوسی، ابن حمزه محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، الأمانی، قم، دارالتقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۵. \_\_\_\_\_، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۶. عدة من الرواة، الأصول الستة عشر، قم، دارالشیبستری، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۲۷. فیض کاشانی، محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش.
۲۹. مازندرانی، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۷۶ق.
۳۰. مازندرانی، محمد صالح، شرح أصول الکافی، بیروت، داراحیاء التراث راث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۳۱. مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین، قم، مؤسسه فرهنگي اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۳۲. \_\_\_\_\_، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۳. \_\_\_\_\_، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۷۰ش.
۳۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۳۵. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه ال البيت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.